

کتاب الملاحم والفتن یا فتنه و آشوبهای آخر الزمان

سید علی بن موسی ابن طاووس

محمد جواد نجفی

فهرست مطالب

فتنه و آشوبهای آخر الزمان قسمت (۱)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان قسمت (۲)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان قسمت (۳)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان قسمت (۴)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۱)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۱)

باب ۱

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: خدای عالم، دنیا را بمن ارائه کرد و من نظر کردم بدینا و دیدم آنچه را که در آن واقع خواهد شد؛ تا روز قیامت، آنچنانکه بکف دستم نظر میکنم.

باب ۲

زر بن حبیش میگوید: از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: (هر چه میخواهید) از من به پرسید بخدا قسم نمیبیرسید از گروهی که خروج کند و با صد (نفر) جنگ کند یا صد (نفر) را هدایت نماید مگر اینکه من بشما خبر میدهم از رهبر. و سر دسته ان و آنچه را که تا قیامت بین شما واقع شود.

باب ۳

ابن ضمیره از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا در این امت پنج فتنه قرار داده: ۱- فتنه عمومی ۲- فتنه خصوصی ۳- فتنه عمومی ۴- فتنه خصوصی ۵- فتنه ای که مردم در آن مثل چهار پایان خواهند شد.

باب ۴

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: فتنه ای بپا میشود، بعد از آن گروهی پیدا میشود، سپس فتنه دیگری خواهد بود، آنگاه گروه دیگری ظاهر میشود، آنگاه فتنه ای بپا میشود که عقلهای رجال در آن، متوقف خواهد شد.

باب ۵

عبد الله بن مسعود میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله برای ما فرمود: من شما را میترسانم از آن هفت فتنه ای که بعد از من بپا میشود، ۱- فتنه ای که در مدینه خواهد شد ۲- فتنه ای که در مکه بوجود میاید ۳- فتنه ای که از یمن پیدا میشود ۴- فتنه ای که از شام پیدا خواهد شد ۵- فتنه ای که از مشرق بوجود میاید ۶- فتنه ای که از طرف مغرب ظاهر میشود ۷- فتنه بین شام و آن فتنه سفیانی است. ابن مسعود گوید: بعضی از شما اول آن فتنه را درک میکنید، و یک عده ای از این امت آخر آن را درک خواهند کرد. ولید بن عباس گوید: فتنه مدینه همان بود که از طرف طلحه و زبیر باشد. فتنه مکه همان فتنه ابن زبیر بود. فتنه یمن از طرف نجده بپا شد. فتنه شام از طرف بنی امیه بوجود آمد. فتنه مشرق از طرف این گروه است (ولید بن عباس گوید): شاید منظور از این گروه بنی عباس باشد زیرا که سلطنت آنها از طرف مشرق بوده.

باب ۶

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بعد از من چهار فتنه برای شما پیدا میشود، در فتنه اول: (ریختن) خونها حلال خواهد شد در فتنه دوم: (ریختن) خونها و (غصب) اموال حلال میشود. در فتنه سوم: (ریختن) خونها و (غصب) اموال و ناموس مردم حلال خواهد شد فتنه چهارم: فتنه ای است شدید و تاریک که حرکت آن نظیر حرکت کشتی است در دریا، بطوری که احدی از مردم از شر آن ملجا و پناهی نخواهند داشت، از شام شروع میشود و عراق را فرا میگیرد و جزیره را با دست و پای خود میکوبد، در آن فتنه، مردم نظیر پوستی که دباغی شود دچار بلا میشوند، در آن موقع احدی از مردم قدرت ندارد که (فتنه انگیزها) بگوید: بس است، از زهر ناحیه ای که آن فتنه را رفع کنند از ناحیه دیگری سر برون خواهد کرد.

باب ۷

ابن منذر گوید: بما رسید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: در امت من چهار فتنه پیدا میشود در فتنه اول: بلائی بانها میرسد که مومن میگوید این فتنه باعث هلاک من خواهد شد، و بعدا آن فتنه ظاهر میشود، در فتنه دوم: نیز مومن میگوید: این فتنه موجب هلاک من میگردد، در فتنه سوم: هر چه میگویند این فتنه قطع خواهد شد؟ آن فتنه ادامه پیدا میکند، فتنه چهارم: موقعی آنها را فرا میگیرید که این امت بدون داشتن امام و سرپرستی گاهی با این (شخص) و گاهی با (شخص) دیگری خواهد بود.

باب ۸

ابن رزین میگوید: از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که میفرمود: فتنه ها چهارند، اول: فتنه نیزه و عصا، دوم: فتنه کذا (آنگاه) معدن طلا را ذکر کرد تا اینکه مردی از عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله خروج کند و خدا کار این امت را بدست او اصلاح نماید.

باب ۹

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بعد از من فتنه هائی پیدا میشود از آن جمله فتنه بزرگان است که در آن جنگ و گریزی خواهد بود و بعد از آن فتنه هائی میشود که از آنها شدیدتر خواهد بود. نگاه فتنه ای پیدا میشود که هر چه میگویند قطع میشود؟ ادامه پیدا میکند تا اینکه هیچ خانه ای باقی نماند مگر اینکه آن فتنه در آن داخل میشود و هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه او را صدمه میزند. تا آنوقتی که مردی از عترت من خارج شود.

باب ۱۰

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: فتنه ای بپا خواهد شد که عقلهای رجال بطوری متوقف میشود که بعید است مرد عاقلی دیده شود، و فرمود: این موضوع در فتنه سومی اتفاق میافتد.

باب ۱۱

یونس از... از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بین مردم فتنه ای واقع شود که مرد همسایه و برادر و پسر عموی خود را میکشد: از آن حضرت پرسیدند: عقلهای آن مردم با آنها خواهد بود؟ فرمود: عقل بیشتر اهل آن زمان گرفته میشود و بجای آنها افراد قلیل العقل جای گزین میشود و یکی از آنها گمان میکند که شخصیتی دارد.

باب ۱۲

عاصم بن ضمره از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: در پنجمین فتنه شدید و تاریک، مردم چون چهار پایان میشوند.

نعیم بن حماد ذکر کرده که: زمانی میاید که در فتنه های آن انسان تمنای مرگ میکند و نزد قبر می آید و خود را مثل چهار پا بقبر میمالد و میگوید: ایکاش من بجای تو بودم.

سفیان میگوید: آمد خدمت حسن بن علی علیهما السلام بعد از آنکه از کوفه بمدینه مراجعت کرده بود بحضرت عرض کردم: ای ذلیل کننده مؤمنین، (چرا با معاویه صلح کردی) یکی از استدلالهائی که از آنحضرت در جواب من فرمود این بود که فرمود: شنیدم علی علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: چند شب و روزی نمیگذرد که این امت بدور مردی اجتماع میکنند که دهانه روده مستقیم مقعد و گلویش گشاد است میخورد ولی سیر نمیشود آن معاویه خواهد بود، پس من دانستم که امر خدا واقع شدنی است، (لذا) ترسیدم که بین من و او خونهای ریخته شود، بخدا قسم من خوشحال نیستم که خدا را در صورتی ملاقات کنم که خون مسلمانی بنا حق ریخته شود.

ابو نعیم حدیث اجتماع امت را بدور معاویه از رسول خدا صلی الله علیه وآله به طریق روایت کرده است. اگر کسی اشکال کند و بگوید: علی علیه السلام هم مثل امام حسن علیه السلام میدانست که بالاخره مردم دور معاویه را خواهند گرفت پس برای چه آنحضرت با معاویه (لع) جنگ کرد و آن همه خونها در بین آنها ریخته شد؟ جواب، چند وجه است، اول: اینکه مولای ما علی علیه السلام مامور بود که با سه دسته جنگ کند: ۱- ناکثین که طلحه و زبیر و عائشه باشند ۲- قاسطین که معاویه باشد ۳- مارقین که اهل نهر روان باشند، پس آن حضرت ماموریت خود را انجام داد. دوم: وقتی که مولای ما علی علیه السلام خبر داد که سلطنت بمعاویه و بنی امیه خواهد رسید از آنحضرت پرسیده شد، پس چرا شما با معاویه جنگ میکنی در صورتیکه میدانی سلطنت باو منتهی میشود؟ فرمود: من عذری دارم که پیش خدای عز و جل موجه است، و باقی این حدیث بعد از این خواهد آمد. سوم: اینکه علی علیه السلام میدانست که اگر با معاویه نجنگد امر بر مردم در باره اعمالی که از معاویه و بنی امیه سر میزد مشتبه میشد و اکثر مردم گمان میکردند که علی نسبت بخلافت معاویه راضی بوده است.

چهارم: اینکه حسن بن علی علیهما السلام (بصلح) راضی بود و در این باره روایاتی از طریق (شاید منظور اهل تسنن باشد) وارد شده که ما آنها را در اینجا وارد میکنیم: از آن جمله در کتاب (نعیم بن حماد) که مورد قبول آنها است از هشیم از یونس از امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: این فرزند من حسن بن علی علیه السلام بزرگوار است و خدا کار دو دسته بزرگ از مسلمین را بدست او اصلاح میکند.

و از جمله علل صلح امام حسن علیه السلام با معاویه حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خدا فرموده است چنانکه حضرت نبوی فرموده: (کار را) خدا اصلاح میکند پس وقتی که خدای تعالی بدست امام حسن علیه السلام کار را اصلاح کند آنحضرت احتیاجی بصلح نداشته است (بلکه از جانب خدا مأمور بصلح بوده است).

باب ۱۵

ابن عباس میگوید: موقعی که علی علیه السلام را شهید کردند و مردم با امام حسن علیه السلام بیعت کردند زیاد بمن گفت: آیا میخواهی که امر (خلافت برای امام حسن علیه السلام) استقامت پیدا کند؟ گفتم: آری گفت: پس سه نفر از اصحاب او را بقتل برسان گفتم مگر آنها نماز صبح نمیخوانند؟ گفت: چرا، گفتم: نه بخدا قسم این کار راهی ندارد.

باب ۱۶

ابو هریره میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: موقعی که من نزد حوض (کوثر) باشم مردانی بلند میشوند که آنها مرا میشناسند و من هم آنها را می شناسم آنگاه آنها را از نزد من میبرند و من میگویم: یا رب، اصحاب مرا کجا می برند؟ پس گوینده ای بمن میگوید: تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه عملی انجام داده اند.

باب ۱۷

عائشه میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله بزنان خود فرمود: کدام یک از شماها آن زنی است که سگهای (حوئب) باو حمله خواهد کرد وقتی که گذر عائشه به حوئب افتاد و سگها صدا کردند پرسید اینجا کجا است؟ گفتند اینجا حوئب است، گفت: چاره ای نیست مگر اینکه برگردم، به عائشه گفتند: یا ام المؤمنین تو بین مردم را اصلاح میکنی. معمر بن طاووس از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که بزنان خود فرمود: کدام یک از شماها است که سگهای آب کذا و کذا باو حمله و صدا کنند؟ ای حمیرا ای عائشه تو از این عمل پرهیز کن.

باب ۱۸

قیس بن جابر صیدانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بعد از من خلفائی خواهد بود و بعد از خلفا امرائی خواهد بود و بعد از امرای ملوکی بوجود میاید و بعد از ملوک جبابره و متکبرینی پیدا میشوند و بعد از جبابره مردی از اهل بیت من خواهد آمد که زمین را پر از عدل خواهد کرد و بعد از آن حضرت، قحطانی میاید، قسم بانخدائی که مرا بحق مبعوث کرده غیر او کسی نیست.

باب ۱۹

صبح میگوید: بعد از خلافت حمار بنی امیه خلافتی نیست تا اینکه مهدی علیه السلام خروج کند.

باب ۲۰

ارطاه میگوید: امیر الغضب گفت: از این زن و مرد متکبر نیست ولی آنها صوتی میشوند که آنها را نه انس گفته و نه جن، باسم فلانی بیعت کردند، که از این زن و مرد متکبر نیست و لکن خلیفه یمانی است. ولید

میگوید: کعب میدانند که یمانی قرشی است و او امیر الغضب است و آن کسی که تابع آنها شود از بیت المقدس است.

باب ۲۱

سالم حبشانی گوید: در کوفه از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: من برای حق قتال میکنم که اقامه شود و هرگز اقامه نخواهد شد و امر (خلافت) با آنها است، با یاران خود گفتم: اینجا جای ماندن نیست و حال آنکه این (علی علیه السلام) خبر میدهد که امر (خلافت) با اینها (علی علیه السلام) نیست، ما از آن حضرت اجازه خواستیم که بمصر برویم و آنحضرت هم بهر یک از ما که میخواست اجازه داد و بهر مردی از ما هزار درهم عطا کرد و طایفه ای از ما را با او روانه کرد.

باب ۲۲

ابوصادق از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

معاویه بهمین زودی بر شما مسلط خواهد شد، گفتند پس تو برای چه جنگ میکنی؟ فرمود: مردم ناچارند از اینکه امیری داشته باشند چه خوب باشد و چه بد.

باب ۲۳

کعب میگوید: خلافت بنی امیه مدت... شصت سال و چندی خواهد بود (مترجم گوید: در مروج الذهب است که خلافت بنی امیه هزار ماه بوده است) خلافت بنی امیه از بین نمیرود تا اینکه خودشان آنرا ریشه کن کنند، بعدا که بخواهند آنرا محکم کنند موفق نمیشوند از هر ناحیه ای که آنرا محکم و برقرار میکنند از ناحیه دیگر منهدم میشود، خلافت بنی امیه به میم افتتاح میشود و بمیم هم ختم خواهد شد خلافت بنی امیه از بین نمیرود تا اینکه (آخرین) نفر آنها بوسیله قتل خلع شود و دو شتر او کشته شوند و شتر اصهب مروان کشته شود بعد از آن، خلافت آنها منقطع میشود و تاج خلافت بدست مروان بباد فنا میرود. (فصل) شرح حال عبد الله بن سلام و کعب الاحبار بدانکه من با هر یک از علما شیعه اهل بیت علیهم السلام تماس گرفتم فهمیدم معتقدند که عبد الله بن سلام و کعب الاحبار از مخالفین اهل بیت نبوتند و چه بسا میشود که بجهت همین اعتقاد از (استدلال به) اخبار و روایاتی که از این دو نفر نقل شده خودداری مینمایند، پس من لازم دانستم آنچه را که در این باره تحقیق کرده ام در این کتاب درج کنم: عبد الله بن سلام و کعب الاحبار از خواص مولای ما علی علیه السلام بوده اند و شاید آن روایاتی که از این دو نفر در باره ملاحم و فتن ذکر شده و بطور احتمال میگویند که آن روایات از مولای ما علی علیه السلام است چونکه سند آنها بان حضرت منتهی نمیشود از باب تقیه باشد و آن روایات هم از آن حضرت باشند. یکی (از دلیلهائی که این دو نفر از خواص آن حضرت بوده اند) این است که در جلد اول کتاب (ابنا النحاه) تالیف یوسف شیبانی دیدم که مولای ما علی علیه السلام اول کسی است که علم نحو و شرح آنرا بنیان گذاری کرد، بعد از آن میگوید: وقتی که علی علیه السلام بعد از عثمان متولی خلافت شد و اراده عراق کرد عبد الله بن سلام بان حضرت عرض کرد: نزد منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باش که تو را حفظ نماید، بطرف عراق مرو

که اگر بروی مراجعت نخواهی کرد، عده ای از یاران علی علیه السلام باو حمله کردند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را وا گذارید که او از ما اهل بیت است، پس علی علیه السلام بسوی عراق رفت و کار او آنطور شد که شد، وقتی که آن حضرت کشته شد عبد الله بن سلام گفت: این راس اربعین است و بعد از این صلح خواهد شد، هیچ امتی پیغمبر خود را نمیکشد مگر اینکه خدا هفتاد هزار از آنها را میکشد، و خلیفه او را نمیکشد مگر اینکه خدا بجهت آن، سی و پنج هزار از آنها را میکشد.

مولف گوید: قول عبد الله بن سلام، اقتضا میکند که اعتقاد او این است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مولا و خلیفه ما علی علیه السلام است، زیرا که او حدیث قتل خلیفه را در موقع قتل علی علیه السلام ذکر کرده و این خبر را در موقع قتل ابوبکر و قتل عمر و عثمان ذکر نکرده است. (فصل) و اما کعب الاحبار: نیز از خواص مولای ما علی علیه السلام بود، زیرا که من در کتاب (مناقب الامام الهاشمی ابی الحسن علی بن ابیطالب) روایتی از محمد بن عبد الواحد لغوی دیدم که گفت: کعب بمن خبر داد که روزی در خدمت علی علیه السلام بودم، شخصی بزیارت عمر بلند شد، کعب گوید: پس از آنکه من اسلام آورده بودم علی علیه السلام بمن فرمود: اسلام اختیار کن تا در امان باشی من اسلام آوردم که ناگاه عمر تازیانه برای من بلند کرد، علی علیه السلام بفرمود: از او چه میخواهی مگر اسلام نیاورده؟ عمر بعلی علیه السلام گفت: ای سید من تو با او بودی (که او را عفو کردم) امیر المؤمنین فرمود: گناه او چه بود که تازیانه برای او بلند کردی؟ عمر گفت: بلی این شخص، رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیده است (و اسلام اختیار نکرده) اگر حضرت موسی در زمان حضرت محمد می بود نمیتوانست از (دین) آن حضرت تخلف نماید تا اینکه معین او باشد و بر علیه کفار اقدام نماید کسیکه منکر توحید شود و بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله خلیفه او را درک کند و بدست او اسلام نیاورد، پس بدست من اسلام میاورد؟ فرمود: راست گفتی پس آنحضرت به کعب توجهی کرده فرمود: عمر تو را (از اسلام) منقطع کرد. کعب در جواب گفت: من منتظر بودم آنچه در تورات (راجع به محمد صلی الله علیه وآله) است معلوم شود عمر گفت: آیا تو در تورات خوانده ای که از حضرت محمد صلی الله علیه وآله و آنهاییکه با او هستند ذکری شده باشد؟ گفت: آری در تورات خوانده ام که صفهائی از امت محمد صلی الله علیه وآله مشغول جنگند و صفهائی هم در نمازند که ذکر خدای جبار را میگویند. و دیدم در تورات نوشته است: " والا فعمیتا یعنی (عینیه) سطرًا مکتوبًا محمد میه وبعده علوانا وبعده فطم فطم وبعده شبر شبر وبعده شبیرا شبیرا " پس از آن اسلام آوردم.

باب ۲۴

ابوبکر بن سعید میگوید که وقتی که مروان حکم متولد شد او را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند که در حق او دعا کند حضرت از دعا کردن خودداری کرد و فرمود: هلاک عموم امت من بدست همین ابن زرقا وورثه او خواهد بود.

باب ۲۵

میثا میگوید: هیچ نوزادی متولد نمیشد مگر اینکه او را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله میاوردند و آن حضرت برای او دعا میکرد تا اینکه مروان بن حکم را خدمت آن حضرت آوردند فرمود: وزغ ابن وزغ وملعون بن ملعون.

باب ۲۶

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اهل بیت من بعد از من از ظلم امتم دچار قتل و تفرقه خواهند شد و شدیدترین دشمنان ما بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم خواهند بود.

باب ۲۷

ابو سالم حبشانی میگوید: از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: امر (خلافت) برای آنها (یعنی بنی امیه؟) است تا موقعیکه قتیل خود را بکشند و در بین خود به این امر رغبتی پیدا کنند، وقتی که کار باینجا رسید خدا گروهی را (یعنی ابو مسلم خراسانی) از طرف مشرق میفرستد که آنها را جدا جدا شمرده و یکی یکی میکشند بخدا قسم که آنها یکسال خلافت نمیکنند مگر اینکه ما دو سال خلافت خواهیم کرد و آنها دو سال خلافت نمیکنند مگر اینکه ما چهار سال خلافت میکنیم. عبیده میگوید: از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: این گروه (بنی امیه) چسبیده اند بدم این امر (خلافت) مادامیکه بین آنها اختلافی واقع نشود. پس موقعیکه اختلاف کردند امر خلافت از میان آنها خراج میشود و تا قیامت بسوی آنها عود نخواهد کرد. هند دختر مهلب از ابن عباس روایت کرده که گفت: همیشه امر خلافت با بنی امیه خواهد بود مادامی که بین آنها اختلاف واقع نشود موقعیکه میان آنها اختلافاتی واقع شود امر خلافت تا قیامت از بین آنها خارج خواهد شد.

باب ۲۸

زهری میگوید: به من رسیده بود که بیرقهای سیاهی از طرف خراسان خارج خواهد شد، وقتی که آن بیرقها از گردنه خراسان سرازیر شدند خبر مرگ اسلام را آورده اند و آن بیرقها را برنمیگرداند مگر بیرق عجمهائی که از اهل مغرب باشند. سعید بن مسیب گوید: موقعیکه خراسان را فتح کردند عمر بن خطاب گریه کرد، عبد الرحمن بن عوف نزد عمر آمد و گفت: یا امیر المؤمنین تو گریه میکنی در صورتیکه اینطور فتحی برای تو رخ داده؟ عمر گفت: چرا گریه نکنم و حال آنکه دوست داشتم بین ما و آنها دریای آتشی باشد، شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود: موقعیکه بیرقهای بنی عباس از گردنه های خراسان نمایان شود خبر مرگ اسلام را میاورند، پس آن اشخاصی که زیر بیرق آنها بروند شفاعت من به آنها نمیرسد.

باب ۲۹

ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: عده خلفا بعد از من مثل عده نقبا بعد از موسی است. جابر بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: این امر خلافت

برای دوازده خلیفه خواهد بود که همه آن ها از قریش باشند. ابو طفیل گوید: عبد الله بن عمر دست مرگ گرفت و گفت: عامر و ائله بمن خبر داد که دوازده خلیفه از نسل کعب بن لوی خواهد بوجود آمد آنگاه توجهی کرد و گفت: هرگز کار مردم درست نمیشود تا قیامت قیام کند. ابن عوف گوید: من و چند نفری از قریش از بنی کعب بن لوی نزد عبد الله بن عمر بودیم، پس عبد الله بن عمر گفت: ای بنی کعب بزودی از شما دوازده خلیفه بوجود میاید. ابن عباس بعده ای که نزد او بودند - سخن از خلفا دوازده گانه و امیر میراندند - گفت: بخدا قسم بعد از این از ما سفاح و منصور و مهدی بوجود میایند و آنرا بعیسی بن مریم رد میکنند. سرخ یرموکی گوید: من در تورات یافتم که برای این امت دوازده نبی خواهد بود که یکی از آنها نبی آنها است، پس وقتی که آن عده تمام شدند طغیان و ستم میکنند و خوف و ترسی بین آنها خواهد بود. ابن عباس گوید: بزرگان ما از کعب پرسیدند؟ کعب گفت: من در تورات یافته ام که عده آنها دوازده نبی خواهد بود.

باب ۳۰

ابو هریره گوید: من در خانه ابن عباس بودم که گفت: درها را ببندید بعد از آن پرسید: غیر از خود ما آیا شخص بیگانه ای در اینجا هست گفتند: نه و من در یک گوشه ای از جمعیت بودم، پس ابن عباس گفت: وقتی که دیدید از طرف مشرق بیرقهای سیاهی نمایان شد فارس را اکرام کنید، زیرا که دولت ما در میان آنها است. ابو هریره گوید: باین عباس گفتم: آیا میخواهی آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم برای تو بگویم؟ گفت: تو هم که اینجا بودی؟ گفتم: آری گفت: بگو، گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: وقتی که بیرقهای سیاه خارج شوند اول آنها فتنه و وسط آنها ضلالت و گمراهی و آخر آنها کفر خواهد بود.

باب ۳۱

مکحول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من با بنی عباس چه کرده ام که امت مرا تعقیب نموده و بانها لباس سیاه میپوشانند؟ خدا لباس آتشین بانها (بنی عباس) بپوشاند.

باب ۳۲

راشد بن داود از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من یا بنی عباس چه کرده ام که امت مرا تعقیب میکنند و خون آنها را میریزند و لباس سیاه بانها می پوشانند؟ خدا لباس آتشین بانها بپوشاند.

باب ۳۳

محمد بن علی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده: وای بر دو فرقه از امت من: فرقه بنی امیه و فرقه بنی عباس که (دارای) دو بیرق ضلالت و گمراهی خواهند بود.

باب ۳۴

عبد الله بن ابی اشعث گوید: از بنی عباس دو بیرق خارج میشود که اول یکی از آنها نصرت و آخر آن وزرو و بال خواهد بود، آنرا یاری نکنید خدا هم آنرا یاری نکند، و اول بیرق دیگر وزرو و بال و آخر آن کفر است آنرا یاری ننمائید خدا هم آنرا یاری نکند.

باب ۳۵

ابو مروان از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که بیرقهای سیاهی را دیدید از زمین جدا نشوید و دست و پای خود را حرکت ندهید (کنایه از آنستکه آماده جنگ نشوید) پس گروهی کوچک ظاهر میشود که بانها توجهی نمیشود، دلهای آنها چون سنگ آهن است، اصحاب درد و بلا هستند، بعهد و پیمانی وفا نمیکنند، بسوی حق دعوت میکنند، ولی اهل حق نیستند، اسامی آن ها کنیه و نسب آنها پوشیده و نامعلوم، موهای آنها نظیر موی زنها نرم و سست، تا اینکه بین آنها اختلاف واقع شود، بعد از آن، خدا حق را بهر که بخواهد میدهد.

باب ۳۶

حفصه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت روایت کرده که فرمود: وقتی که شنیدید مردمی از طرف مشرق میآیند که دارای رای نیکوئی هستند و مردم از هیبت و هیکل آنها تعجب میکنند قیامت شما فرا رسیده است.

باب ۳۷

احمد بن عیسی میگوید: بعد از هلاک بنی امیه جالب وحش میآید و خدا از چهار گوشه جهان، اهل زمین را بسوی او میفرستد که این امت را بوسیله او عذاب کند.

باب ۳۸

حذیفه بن یمان میگوید: مردی از طرف مشرق خارج میشود و مردم را بسوی آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت میکند در صورتیکه او دورترین مردم است بال محمد صلی الله علیه و آله علامتهای سیاهی نصب میکند که اول آنها نصرت و آخر آنها کفر است، پست ترین افراد عرب و غلامهای زر خریدید که از اطراف آفاق جمع شده اند تابع او خواهند شد علامت آنها سیاهی است و دین آنها شرک است و بیشتر آنها خدع خواهند بود گفتیم: خدع یعنی چه؟ گفت: یعنی ختنه نشده. آنگاه حذیفه به ابن عمر گفت: تو زمان آن مرد را درک نخواهی کرد، عبد الله بن عمر گفت: ولی خبر میدهم که بعد از من فتنه ای بپا خواهد شد و سال خطرناکی خواهد آمد که عرب و مردمان صالح و اصحاب کفر و فقها در آن هلاک میشوند و این حادثه بهمین زودی کشف خواهد شد.

باب ۳۹

ابن سیرین میگوید: بیرقی از طرف خراسان خارج میشود که همیشه فاتح و غالبند تا اینکه هلاک آنها از همان مکانی که ظاهر شده بودند شروع شود. و از علی علیه السلام روایت کرده که: هلاک آنها در همان مکانی است که ظاهر شده بودند.

باب ۴۰

کعب میگوید: موقعی مردی از بنی عباس، خلافت کند که او را عبد الله میگویند و او آخرین نفر آنها است که ذو العین است بنی عباس به (ع) افتتاح شدند و به (ع) هم ختم شدند، او کلید بلا و شمشیر فنا خواهد بود.

باب ۴۱

کعب گوید: (فتنه) غریبه ای است و اهل آن پا برهنه و لخت خواهند بود و هیچ دینی را برای خدا قبول نمیکند، زمین را با پا میکوبند آنطور که گاو، خرمن را میکوبد، اگر آنها را درک کردید بخدا پناه ببرید.

باب ۴۲

عصمه بن قیس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده: پناه بخدا میبرم از فتنه مشرق بعد از آن از فتنه مغرب.

باب ۴۳

نعیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: زنان بربر از مردان آنها بهترند، زیرا پیغمبری در میان آنها مبعوث شد و او را کشتند پس زنان آنها متصدی دفن او شدند.

باب ۴۴

حسان میگوید: گفته شده موقعی که بیرقهای زرد بمصر رسیدند در فرار کردن جد و جهد کن و موقعی که در وسط شهر شام رسیدند اگر بتوانی لازم است که نردبانی تهیه کنی و باسمان روی یا بزمین فرو شوی.

باب ۴۵

ابو زاهر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بعضی از اهل ذمه شما هستند که در آن بلاها برای شما از اهل شرق سخت ترند زنی از اصحاب زیرک و دانا (یا اهل ذمه) با انگشت خود بشکم زنی از زنان مسلمین میزند و باو میگوید: جزیه بدهید.

باب ۴۶

سالم بن عمر از حضرت حسن بن علی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: امر بمعروف ونهی از منکر بکنید والا خدا عجم را بر شما مسلط میکند که گردن شما را بزنند و غنیمت و خراج شما را بخورند و چون شیر (در مقابل شما استقامت نموده) فرار نمیکند.

باب ۴۷

عمرو بن... از پدرش روایت کرده که گفت: وارد شدم بر عمر در آنموقعی که نزد درب کعبه بود، شنیدم که میگفت: وقتی که بیرقهای سیاهی از طرق مشرق بیاید و بیرقهای زردی از طرف مغرب بیاید تا در وسط شهر شام یعنی دمشق با یکدیگر ملاقات نمایند موقع بلا خواهد بود.

باب ۴۸

طاووس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: موقعی که فتنه ای از طرف مشرق و فتنه ای از طرف مغرب بپا شود و یکدیگر را در گودی زمین ملاقات کنند در یک چنین روزی (شکم زمین) بهتر است از روی آن.

باب ۴۹

ابو قتیل گوید: خیر و وسعت زندگی مردم همیشه برقرار خواهد بود مادامی که خلافت بنی عباس منقضی نشده باشد و موقعی که خلافت آنها منقضی شد مردم همیشه دچار فتنه خواهند بود تا مهدی علیه السلام قیام کند.

باب ۵۰

ابن حنیفه گوید: بنی عباس خلافت میکنند تا اینکه مردم از خیر مایوس شوند، پس از آن بین آنها تفرقه میافتد، اگر در آن موقع سوراخ عقرب یافتید خود را در آن داخل کنید، چه آنکه مردم گرفتار شر و فتنه طولانی میشوند تا اینکه خلافت آنها از بین برود و مهدی علیه السلام قیام کند.

باب ۵۱

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: وقتی که پنجمین نفر از اهل بیت من بمیرد فتنه (بپا میشود) تا اینکه هفتمی بمیرد، پس از آن همینطور خواهد بود تا مهدی علیه السلام قیام کند.

باب ۵۲

اصبغی میگوید: پنج نفر از فرزندان عباس، مثل پادشاهان ستم کار خلافت میکنند، وای بر مردم از آن موقعی که هفتمی آنها بمیرد، (زیرا) شخصی بر (مردم) زمین مسلط میشود که شبیه شیر خواهد بود، با دهان خود میخورد و با دست خود فساد خواهد کرد از کثرت خون هائیکه میریزد آسمانها بخدا شکایت

میکنند، دو صباحی خلافت خواهد نمود (آنگاه هلاک میشود) بعد از آن یکی از برادران او خلافت را قهرا میگیرد و مال خدا را بطور مساوی بین بندگان خدا تقسیم نخواهد کرد تا اینکه منادی از آسمان ندا میکند: زمین زمین خدا و بندگان، بندگان خدا هستند و مال خدا هم بطور مساوی مال.

باب ۵۳

بنندگان خدا است، او بدین طریق ده سال خلافت میکند. کعب میگوید: (جمعیت) ترک وارد جزیره خواهند شد و مالهای سواری خود را از فرات آب میدهند، آنگاه خدا طاعون را (وبا مننژیث) بانها مسلط میکند تا آنها را میکشد و کسی از آنها نجات پیدا نمیکند مگر یک مرد.

باب ۵۴

کعب میگوید: یک کشتی پر از آنها وارد میشود و از دجله و فرات آب میاشامند و در جزیره میروند و اهل اسلام در آن جزیره خواهند بود و تاب مقاومت آنها را ندارند آنگاه خدا برفی را که در آن سرمای شدید و باد ویخ باشد بر آنها مسلط میکند تا آنها نابود شوند بعد از آن، مسلمین بطرف یاران خود برمیگردند و میگویند: خدا آنها را هلاک کرد و یکی از آنها باقی نمانده و تا آخرین نفر آنها هلاک شدند.

باب ۵۵

مکحول از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: طایفه ترک دو مرتبه خروج میکنند، مرتبه اول: از آذربایجان خروج میکنند و مرتبه دوم: مالهای سواری خود را بفرات میندند و بعد از آن، ترکی نخواهد بود. سید بن طاووس گوید: شاید معنای حدیث این باشد که غیر از آن ترکها ترک دیگری داخل فرات نشده و خلافت نخواهند کرد بلکه همان طایفه ترک هستند که خلافت را مالک میشوند.

باب ۵۶

یزید بن جابر و غیر او از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: طایفه ترک را دو خروج خواهد بود اول آنکه (با هر جا مصادف شوند) خراب میکنند دوم آنکه بسوی نهر فرات سرعت مینمایند. عبد الرحمان در حدیث خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قربانی بزرگ خدا در میان قوم ترک است و بعد از آنها ترکی نخواهد بود. سید بن طاووس گوید: شاید منظور، ترک بنی عباس باشد که مسلمان بودند، آنها که ترکی نظیرشان نبوده و قربانی بزرگی بدست آن دولت ستمکار قربانی شد.

باب ۵۷

ارطاط گوید: سفیانی با ترک جنگ میکند و بعد از آن بدست مهدی علیه السلام ریشه کن خواهند شد.

باب ۵۸

حذیفه بن یمان گوید: وقتی که اولین (طائفه) ترک را در جزیره دیدید با آنها جنگ کنید تا آنها را شکست دهید یا اینکه خدا شر آنها را دفع کند زیرا آنها حرام را افتضاح میکنند و آن علامت خروج اهل مغرب و از بین رفتن قدرت و سلطه آنها است.

باب ۵۹

ابن مسعود از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: وقتی که در ماه رمضانی (صیحه ای) یعنی صدای شدیدی بوجود آمد در ماه شوال صدای پهلوانها در جنگ بلند میشود و جنگ و فتنه هائی پیا خواهد شد و در ذیقعدہ قبیلہ ها متفرق میشوند و در ماه ذیحجه و محرم خونها ریخته میشود، آنگاه سه مرتبه فرمود: چه محرمی؟ هیهات، هیهات در آن موقع مردم کشته میشوند. ابن مسعود گوید: از آنحضرت پرسیدیم: آن صیحه در چه وقتی خواهد بود؟ فرمود: آن صیحه در نیمه ماه رمضان در ظهر روز جمعه خواهد بود و این حادثه وقتی پیش میاید که شب (اول) ماه رمضان جمعه باشد، این فتنه است که شخص خواب را بیدار میکند و شخص ایستاده را بزانو در میاورد، در آن شب جمعه زنان عقیفه توالنت کرده از خانه های خود خارج میشوند، پس موقعی که نماز صبح روز جمعه را خواندید وارد خانه های خود شوید و درهای خود را قفل کنید و پنجره (اطاق) خود را مسدود نمائید، و خود را بپوشانید و گوشه های خود را ببندید، موقعی که آن صیحه را احساس کردید خدا را سجده کنید و بگوئید: (سبحان القدوس، ربنا القدوس) زیرا کسی که این دستور را انجام دهد نجات می یابد و کسی که این عمل را انجام ندهد هلاک خواهد شد.

باب ۶۰

ولید گوید: چند روزی از ماه رمضان گذشت و زلزله ای دچار اهل دمشق شد، و جمعیت زیادی از مردم در ماه رمضان سنه (۱۳۷) هلاک شدند، چنین بلائی دیده نشده بود و آن همان زلزله ای بود که در قریه (خرستا) اتفاق افتاد و ستاره دنباله داری را در محرم سنه (۱۴۵) از طرف مشرق دیدم و در همه آن محرم آنرا در موقع فجر میدیدیم، بعد از آن مخفی شد، آنگاه آنرا بعد از غروب آفتاب در حمره خورشید دیدیم و بعد آن را در مدت دو یا سه ماه در بین مشرق و مغرب دیدیم، آنگاه در مدت دو یا سه ماه مخفی شد، در مرتبه چهارم ستاره ای بود خفی در نزدیکی جدی (نام ستاره است) بچشم میخورد که در دو ماه جمادی و روزهای رجب با دوران فلک بدور جدی دور میزد، آنهم مخفی شد، پس از آن ستاره ای که صاف و روشن نبود از طرف راست قبله شام طلوع کرد که شعله آن از طرف قبله تا آجرهای ارمینه بود من شرح آن ستاره را برای شیخ سال خورده وضعیفی که در نزد ما بود نقل کردم او گفت: این ستاره منتظر نیست. ولید گوید: در چند سال اخیری که از عمر ابوجعفر باقی بود ستاره ای را دیدم که در مدت یک ساعت از شب بطوری دو طرف آن بهم رسید که نظیر طوق شد.

باب ۶۱

کعب الاحبار گوید: علامت انقطاع خلافت بنی عباس آن قرمزی است که در وسط آسمان ظاهر میشود و آن ستاره ای که از طرف مشرق طلوع میکند و چون ماه شب چهارده نورانی خواهد بود و بعدا آن قرمزی برطرف میشود و لید گوید: از کعب بمن رسیده که گفت: قحطی در مشرق و بلائی در مغرب و قرمزی در جو پیدا میشود و موتی از طرف قبله انتشار پیدا میکند.

باب ۶۲

جابر جعفی از ابو جعفر روایت کرده که گفت: موقعی که بنی عباس بخراسان برسند ستاره ای از مشرق در نزدیک (دوشفا) طلوع میکند و آن اول ستاره ای بود که طلوع کرد و خدا بغرق و هلاکت قوم نوح امر کرد. و در آنوقتی که حضرت ابراهیم را در آتش انداختند آن ستاره نیز طلوع کرد و آنموقعی که خدا فرعون و یاران او را هلاک کرد آن ستاره نیز طالع شد. و یکی از مواقعی که آن ستاره طلوع کرد وقتی بود که حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام را کشتند.

وقتیکه آن ستاره را دیدید از شر فتنه ها بخدا پناه ببرید و طلوع آن ستاره موقع گرفتن آفتاب و ماه خواهد بود بعد از آن طولی نمیکشد که (ابقع) در مصر ظهور میکند.

باب ۶۳

ابن مسعود گوید: در ماه صفری علامتی خواهد بود که ابتدا ستاره دنباله داری پیدا شود.

باب ۶۴

مکحول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دو شب که از ماه رمضانی گذشت در آسمان علامتی ظاهر میشود، در ماه شوال نجات یافتن بعید است، در ماه ذیقعه فتنه و جنگهایی خواهد شد، در ماه ذی حجه حاجی ها را غارت میکنند و در ماه محرم... چه محرمی؟

باب ۶۵

عبد الوهاب بن بحث گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده که فرمود: در ماه رمضانی در آسمان علامتی چون عمود درخشنده یافت میشود در ماه شوال بلا، در ماه ذیقعه جنگ و فتنه، در ماه ذی حجه حاجی ها را غارت میکنند و محرم چه محرمی؟

باب ۶۶

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در ماه رمضانی علامتی پیدا میشود و در ماه شوال گروهی ظاهر میشوند آنگاه در ماه ذیقعه جنگ و فتنه هائی بوجود میاید، و در ماه ذی حجه حاجیها را غارت میکنند، در ماه محرم حرامهائی حلال میشوند، در ماه صفر زد و خورد هائی خواهد شد،

بعد از آن در دوماه ربیع قبیلہ ہا بنزاع میپردازند، بعد از آن (العجب کل العجب بین جمادی و رجب) آنموقع ناقہ خفیفہ ای بہتر است از قریہ ای کہ صد ہزار نفر در آن داخل شوند.

باب ۶۷

شہر بن حوشب میگوید: از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ بمن رسیدہ کہ فرمود: در ماہ رمضان صحت و صدائی بوجود میاید و در ماہ شوال بلا و در ماہ ذیقعدہ قبیلہ ہاجنگ خواهند پرداخت و در ماہ ذی حجہ حجاج را غارت میکنند و در ماہ محرم منادی از آسمان ندا میکند: آگاہ باشید کہ برگزیدہ خلق خدا فلانی است، پس (بحرف) او گوش دهید و او را اطاعت کنند:

باب ۶۸

خالد بن معدان میگوید: بزودی عمودی از آتش از طرف مشرق ظاهر میشود کہ اہل زمین آن را می بینند، کسیکہ آنرا درک کرد باید غذای یک سالہ اہل و عیال خود را تہیہ نماید.

باب ۶۹

کثیر بن مرہ حضرمی میگوید: نشانی حادثہ و سختی روزگار آنستکہ در رمضان علامتی در آسمان پیدا میشود و بعد از آن، اختلاف در بین مردم شروع میشود، اگر آنزمان را درک کردی ہر چہ میتوانی طعام و غذا تہیہ کن.

باب ۷۰

زہری گوید: از زمان خروج و سلطنت سفیانی علامتی در آسمان دیدہ میشود. و کثیر بن مرہ میگوید: من ہفتاد سال است منتظر حادثہ ای ہستم کہ در ماہ رمضان اتفاق بیفتد..

باب ۷۱

ولید میگوید: قبل از خروج مہدی علیہ السلام ستارہ دم داری از مشرق طلوع میکند کہ مثل ماہ شب چہارہ برای مردم زمین نور میدہد و لید گوید: هیچکدام از آن قرمزی و ستارہ ہائیکہ ما دیدیم آن علامت نیستند، ستارہ آن علامتہا آن ستارہ ای است کہ در ماہ صفر یا دو ماہ ربیع یا ماہ رجب در آفاق گردش میکند، و پادشاہ آن زمان با ترکہا حرکت میکند و اشخاصی با بیرقہا و فولادہا متابعت او خواهند کرد.

باب ۷۲

شریک میگوید: بمن چنین رسیدہ کہ در ماہ رمضان قبل از خروج مہدی علیہ السلام آفتاب دو مرتبہ خواہد رفت.

باب ۷۳

کعب میگوید هلاکت بنی عباس در نزد شما با خوف ومصیبت واقع و ظاهر میشود، مابین بیست الی بیست و پنج ستاره است که آنها ستاره نورانی را که چون قمر است پرتاب میکنند، و آن ستاره ای که پرتاب میشود ستاره ای است که با صدای شدیدی از آسمان سقوط کرده در مشرق واقع میشود آنگاه مثل مار بنحوی بخود می پیچد که عنقریب دو طرف آن بهم میرسد و در یک شب دو زلزله نحس اتفاق میافتد و از آن به مردم بلا شدیدی میرسد.

باب ۷۴

ابو هریره میگوید: در رضائی صدای شدیدی شنیده میشود که اشخاص خواب را بیدار و زنان عقیقه توالی کرده را از مسکنهای خود خارج میکند و در ماه شوال نجات یافتن بعید؟ است، و در ماه ذیقعدہ بعضی از قبیلہ ها بسوی یکدیگر میروند و در ماه ذی حجه خونها ریخته خواهد شد و سه مرتبه گفت: محرم چه محرمی؟ آن محرم وقت انقطاع خلافت آن گروه است.

باب ۷۵

عبد الله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مردم در یک زمانی همیشه (دارای امنیت) خواهند بود تا اینکه (سر) کوبیده شود پس وقتی که سر یعنی شهر شام کوبیده شود مردم هلاک میشوند، از کعب پرسیدند: کوبیدن سر یعنی چه؟ گفت: یعنی خراب شدن شام.

باب ۷۶

سعید بن مسیب میگوید: در شام فتنه ای خواهد بود که از هر ناحیه ای آنرا برطرف میکنند از ناحیه دیگری سر بلند میکند و آن فتنه انتها ندارد تا اینکه منادی از آسمان ندا میکند که امیر شما فلان خواهد بود.

باب ۷۷

مهاجر و صالی گوید: موقعی که فتنه مغرب بپا شد بسوی یمن حرکت کنید، چه آنکه هیچ زمینی غیر از آن، شما را نجات نمیدهد.

باب ۷۸

وحید بن عطا از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: کوه ابراهیم خلیل علیه السلام کوه مقدسی است، موقعیکه نشانه های عذاب در بنی اسرائیل نازل شد خدا بموسی علیه السلام وحی کرد که بجهت گناهان بنی اسرائیل بکوه ابراهیم خلیل علیه السلام فرار کنید.

باب ۷۹

کعب میگوید: فتنه ای چون شب تاریک، شما را فرا خواهد گرفت که در ما بین مشرق و مغرب خانه ای از مسلمین باقی نماند مگر اینکه آن فتنه داخل آن خانه میشود. پرسیدند: آیا کسی از آن فتنه خلاص خواهد شد؟ گفت: کسی خلاص میشود که زیر سایه شاخاهائیکه بین او و دریا است بنشیند، او از آن فتنه سالمترین مردم خواهد بود، و قتیکه سال (۱۲۲) فرا رسد این خانه من میسوزد، راوی گوید در همان سال خوانه او سوخت.

باب ۸۰

ضمرة بن حبیب گوید: رستگارترین مردم از فتنه شمشیر و بلا مردم ساحل و حجازند.

باب ۸۱

شخص کوفی بنام (مسافر) از علیه علیه السلام روایت کرده که فرمود: مومنی که خواب باشد از آن فتنه نجات مییابد. و در روایتی است که پرسیدند: منظور از خواب چیست فرمود: کسیکه در آن فتنه سکوت کند و چیزی از آنرا ظاهر نکند.

باب ۸۲

جراح میگوید: صخری بسوی کوفه میاید و سواران خود را در آنجا جای گزین میکند و اسیرها را نزد او میاورند و در همان موقع به او خبر میدهند که مهدی علیه السلام در مکه ظهور کرده آنگاه صخری گروهی را از کوفه بسوی او میفرستد که زلزله آنها را فرا گرفته در زمین فرو میروند.

باب ۸۳

ابن حنفیه میگوید: خروج بیرق سیاه از خراسان و سعید بن صالح و خروج مهدی علیه السلام و تقدیم امر بانحضرت در مدت هفتاد و دو روز خواهد بود.

باب ۸۴

ابو قبیل میگوید: مردی از بنی هاشم مالک خلافت میشود و بنی امیه را جز عده کمی میکشد و غیر از آنها کسی را نمیکشد آنگاه مردی از بنی امیه خروج میکند و بشماره هر مردی که (از بنی امیه کشته شده) دو مرد میکشد تا اینکه غیر از زنها کسی باقی نماند، بعد از آن مهدی علیه السلام خروج میکند.

باب ۸۵

تبع میگوید: موقعیکه سر و صدائی از طرف بیابان شام بلند شود نه بیابانی خواهد بود و نه سفیانی. لیبث میگوید: این سر و صدا بطبریه پیا میشود و (اهل) خیمه را بیدار کرده پر و بالهائی ریشه کن میشود، این است حال (مردم) و آن شب طبریه.

باب ۸۶

ارطاه میگوید: در زمان سفیانی دوم صدای شدیدی بلند میشود که هر گروهی گمان میکنند: چیزی که نزدیک آنها است خراب شد.

باب ۸۷

یزید بن ابی حبیب از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: خروج سفیانی بعد از سی و سه است، ابن لهیعه از ابن عباس روایت کرده که گفت: اگر خروج سفیانی در سال (۳۷) باشد سلطنت او (۲۸) ماه خواهد بود و اگر خروج سفیانی در سال (۳۹) باشد سلطنت او (۹) ماه ادامه دارد.

باب ۸۸

حذیفه میگوید: وقتی که سفیانی در زمین مصر وارد شد مدت چهار ماه در آن زمین اقامت میکند و اهل مصر را میکشد و اسیر میکند، در آن روز است که کار زنان، گریه خواهد شد زنی برای عورت خود گریه میکند و زنی برای فرزندان خود میگرید و زنی بعد از عزت برای ذلیلی خویشتن اشگ میریزد و زنی از برای شوقی که بقبر دارد گریه میکند.

باب ۸۹

کعب میگوید: مصر منفور میشود آنطور که بصره منفور شد.

باب ۹۰

عبیده بن عمیر گوید: در مجلسی که علی علیه السلام، عمر، ابن مسعود ابن عباس و عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشتند راجع به تفسیر (حمعسق) از حذیفه پرسیده شد؟ حذیفه گفت: (ع) عذاب (س) قحطی و خشک سالی (ق) گروهی هستند در آخر الزمان.

عمر گفت: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: از بنی عباسند در شهری که آن را (زورا) میگویند که جنگ بزرگی در آن اتفاق میافتد و قیامت بر آنها قیام میکند. ابن عباس گفت: اینطور نیست که تو میگوئی بلکه (ق) بزمین فرو رفتن است، عمر به حذیفه گفت: تو خوب تفسیر کردی و ابن عباس خوب معنا کرد. این قول برای عده ای ناگوار شد تا اینکه عمر و عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله آنرا پس گرفتند. ابان بن ولید از ابن عباس شنید که میگفت: سفیانی و فلانی خروج میکنند و بحدی جنگ میکنند که شکم زنها شکافته میشود و اطفال در دیگها جوشیده میشوند. کعب میگوید: زنان بنی عباس را اسیر میکنند و آنها را بدهات دمشق میبرند.

باب ۹۱

جراح گوید: سفیانی داخل کوفه خواهد شد و سه روز اهل کوفه را اسیر میکند و شصت هزار از اهل کوفه را خواهد کشت و (۱۸) شب در کوفه اقامت مینماید که اموال آنها را تقسیم کند، تا اینکه بیرقهای سیاهی (برای اخذ بیعت) بسوی مهدی علیه السلام روانه میکند.

باب ۹۲

محمد بن حنفیه میگوید: بیرق سیاهی از بنی عباس خروج میکند آنگاه از خراسان بیرقهای سیاهی خروج میکنند که کلاه (صاحب) آنها سیاه و لباسشان سفید خواهد بود. جلو آنها مردی از (بنی) تمیم است که آنرا شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب میگویند، اصحاب سفیانی را شکست میدهد تا اینکه وارد بیت المقدس شود و سلطنت آنرا برای مهدی علیه السلام مسخر نماید و سیصد نفر از شام بسوی او حاضر خواهند شد. بین خروج آن و بین اینکه تسلیم امر مهدی علیه السلام شود هفتاد و دو ماه خواهد بود.

باب ۹۳

عبد الله گوید: در آن موقعی که ما در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم جوانی از بنی هاشم آمد و رنگ آن حضرت تغییر کرد، گفتند: یا رسول الله چه شده که ما همیشه در صورت شما اثر ناراحتی میبینیم؟ فرمود: ما اهل بیته هستیم که خدا آخرت را برای ما خواسته است و این اهل بیت من بعد از من دچار بلا شده و (از حقوق خود) محروم خواهند شد تا اینکه عده ای که بیرقهای سیاهی دارند از طرف مشرق میایند و دو مرتبه یا سه مرتبه حق خود را طلب میکنند و حق را بانها نمیدهند تا اینکه جنگ کنند و غالب شوند، آنگاه حق آن ها را بانها میدهند ولی قبول نمیکنند و حق را بمردی از اهل بیت من رد میکنند و او زمین را پر از عدل میکند بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد هر کدام از شما آن را درک کردید باید خود را بان برسانید ولو اینکه با دست و سینه خود از روی برف بروید زیرا که او مهدی علیه السلام است.

باب ۹۴

ثوبان میگوید: موقعی که دیدید بیرق های سیاه از اطراف خراسان خارج شدند خود را بانها برسانید ولو اینکه با دست و سینه از روی برف بروید چونکه مهدی خلیفه خدا در میان آنها است.

باب ۹۵

حسن گوید: مرد کوسه گندم گون و متوسط القامتی که شعیب ابن صالح نام دارد و غلام بنی تمیم است با چهار هزار نفر که لباسشان سفید، بیرقهایشان سیاه است از شهر ری خروج میکند، او مقدمه (خروج) مهدی علیه السلام است، با کسی ملاقات نمیکند مگر اینکه آن را خواهد کشت.

باب ۹۶

عمار بن یاسر میگوید: شعیب بن صالح زیر لوای مهدی علیه السلام خواهد بود.

باب ۹۷

جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جوانی از بنی هاشم که خالی در کف دست راست خود دارد با بیرقهای سیاهی از طرف خراسان خروج میکند که شعیب بن صالح در جلو او خواهد بود و با اصحاب سفیانی جنگ کرده آن ها را شکست میدهد.

باب ۹۸

سفیان کلبی میگوید: تازه جوانی چهره زرد با یاران قلیلی با لوای مهدی علیه السلام خروج میکند که اگر با کوه ها بجنگد آنها را خراب میکند تا اینکه وارد بیت المقدس میشود.

باب ۹۹

کعب میگوید: وقتی که مردی شهر شام را گرفت و مرد دیگری مصر را مسخر کرد و با یکدیگر جنگ کردند و اهل شام، اهل مصر را اسیر نمودند و مردی از طرف مشرق با بیرق های سیاه کوچکی بسوی صاحب شام آمد آن مرد مطیع مهدی علیه السلام خواهد شد. ابو قبیل گوید: پس از آن، مردم گندم گونی مالک میشود و زمین را پر از عدل مینماید و بعد از آن بسوی مهدی علیه السلام میرود و مطیع او شده از طرف او جنگ میکند.

باب ۱۰۰

حسن گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد بلائی کرد که دچار اهلبیتش میشود تا اینکه خدا مردی را با بیرق سیاه از طرف مشرق بفرستد کسی که آن بیرق را یاری کند خدا او را یاری میکند و کسی که نصرت آن را ترک کند خدا نصرتش را ترک میکند، بعدا میایند نزد مردی که نامش نام من است و او را سرپرست خود میکنند و خدا او را یاری و تایید مینماید.

باب ۱۰۱

عمرو بن مره جهنی میگوید: بیرق سیاهی از خراسان خروج میکند تا اینکه مال سواری خود را باین درخت زیتونی که مکان آن در زمین بایر ما است میندند. راوی گوید: گفتیم: ما درخت زیتونی در اینجا نمیبینیم؟ گفت: تا موقعی که افراد آن بیرق وارد اینجا شوند آن درخت بوجود میاید. عبد الرحمان بن قار گوید: اهل دومین بیرق سیاهی بر بیرق اول خروج میکند (مال سواری خود را) بان (درخت) میندند موقعی که وارد شدند خارجی بانها خروج میکند، از اهل بیرق اول، کسی نیست مگر اینکه پنهان میشود و آن ها را (اهل بیرق اول را) شکست میدهد.

باب ۱۰۲

سعید بن مسیب از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: بیرقهای سیاهی از طرف مشرق خروج میکند و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهند بود بعد از آن بیرقهای کوچک سیاهی از طرف مشرق خروج میکنند و با مردی از فرزندان ابی سفیان و یارانش جنگ میکنند و مطیع مهدی علیه السلام میشوند.

باب ۱۰۳

ابو رزین میگوید: موقعی که سفیانی بکوفه رسید و یاران آل محمد صلی الله علیه وآله را کشت مهدی علیه السلام خروج میکند و شعیب بن صالح در زیر لوا او خواهد بود.

باب ۱۰۴

جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بیرقهای سیاهی از خراسان خروج میکنند و وارد کوفه میشوند، وقتی که مهدی علیه السلام خروج کرد راجع به بیعت نزد او خواهد فرستاد.

باب ۱۰۵

کعب میگوید: وقتی که سنگ آسیای بنی عباس بگردش افتاد و افراد بیرقهای سیاه، مالهای سواری خود را بزیتون شام بستند و خدا اصهب را با عموم اهل بیتش بطوری بدست آن ها کشت که یک نفر اموی نماند مگر اینکه فراری و مخفی باشد و سفیانی بنی جعفر و بنی عباس را از بین برد و این آکله الاکبار بر منبر شام نشست و بربر بسوی جنگ شام خروج کرد، علامت خروج مهدی علیه السلام است.

باب ۱۰۶

ابن شوذب گوید: من نزد حسن بودم که سخنی از مردم (حمص) بمیان آمد حسن گفت: مردم حمص در بین جمعیت اول، با سعادت ترین مردم خواهند بود و در بین جمعیت دوم، شقی ترین مردم هستند راوی گوید: گفتیم: ای ابا سعید جمعیت دوم کدام است؟ گفت: هشتاد هزار نفر که دل های پری دارند - نظیر (دل) انار که پر است از حبه - از طرف مشرق خروج میکنند که نابود کردن جمعیت اول بدست آنها است.

باب ۱۰۷

محمد بن جعفر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: سفیانی مینویسد: برای آنکسی که در کوفه است - بعد از آنکه شهر کوفه را کوبیده باشد - که بطرف حجاز رود، پس بسوی مدینه خواهد رفت و شمشیر کشیده چهار صد نفر از قریش و انصار را میکشد و شکم ها را پاره کرده و بچه ها را خواهد کشت و یک برادر و خواهر را که نام آنها محمد و فاطمه است کشته آن ها را در مسجد مدینه بدار میزند. ابو رومان از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: سفیانی لشکری بمدینه میفرستد که بر هر یک از آل محمد صلی الله علیه وآله قدرت پیدا کنند بگیرند و مرد و زنهایی را از بنی هاشم بکشند، در این موقع است که مهدی و مستنصر از مکه بمدینه فرار میکنند، پس آنها را تعقیب میکنند در

صورتیکه آنها بحرم امن خدا ملحق شده اند. کعب میگوید: اهل مدینه جبلیه مستاصل خواهند ش و نفس زکیه کشته میشود ابن عمر گوید: علامت جنگ مدینه آنستکه امیر مصر بیاید. و در حدیث دیگر است که وقتی در مدینه آمدند در مدت سه روز اهل آن را میکشند.

باب ۱۰۸

عبد السلام بن سلمه (گوید:) از ابو قبیل شنیدم: سفیانی لشکری بمدینه میکشد و امر میکند هر کسی را که از بنی هاشم در آنجا باشد حتی زنهای آبستن را بکشند، این کار را بعلت آن میکند که یک نفر هاشمی با اصحاب خود از طرف مشرق خروج میکند (سفیانی) میگوید این چه بلائی است که اصحاب من غیر از آن افرادی که قبل از آن ها بودند کشته شدند پس بقتل آنها فرمان میدهد بطوری که احدی در مدینه شناخته نمیشود و از مدینه بطرف بیابانها و کوه ها فرار میشوند حتی زنان آن ها فرار خواهند کرد. چند روزی لشکر او (سفیانی) در میان آنها شمشیر میکشد و بعد از آن خودداری مینماید، در بین آن مردم کسی ظاهر نمیشود مگر اینکه ترسان خواهد بود، تا اینکه مهدی علیه السلام در مکه ظهور کند، موقعی که آن حضرت در مکه ظهور کرد باقیمانده (بنی هاشم) در مکه بدور او اجتماع میکنند.

فصل احمد بن یحیی صولی از آل... نقل میکند: گروهی که چشم های آنها کوچک و صورتشان پهن (یا داغ دار) که نظیر سپرهای پهن یا آهنین... جسد و مو، مالهای سواری خود را بدرخت خرما می بندند.

باب ۱۰۹

ابو هریره گوید: در مدینه ریگزاری (یا جنگ وجدالی) است که سنگهای زیتون در آن غرق میشوند و وقعه حره در مقابل آن، چون ضربت تازیانه ای است، آن وقعه بطور تقریب بقدر ۲۴ میل دور از مدینه اتفاق میافتد و بعد با مهدی علیه السلام بیعت میشود.

باب ۱۱۰

کیسان قصاب از مولای خود روایت کرده که گفت: از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که فرمود: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه سه نفر کشته شوند و سه نفر بمیرند و سه نفر باقی بمانند.

باب ۱۱۱

عمار یاسر گوید: علامت خروج مهدی علیه السلام آن موقعی است که ملت ترک بسوی شما برگردد و آن خلیفه شما که اموال را جمع میکند بمیرد و (شخص) کوچکی را خلیفه خود کند و بعد از دو سال از خلافت خلع شود و طرف غربی مسجد دمشق فرو رود و سه نفر در شام خروج کنند و اهل مغرب بسوی مصر خروج نمایند که همان امارت و سلطنت سفیانی خواهد بود. شخصی از اهل مغرب گوید: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه مرد، دختر خوشکل و زیبا را برای فروش عرضه کند و بگوید: کی بوزن این دختر طعام میدهد و آن را میخرد؟ بعد از آن مهدی علیه السلام خروج خواهد کرد.

باب ۱۱۲

ابو رومان از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: موقعی که منادی از آسمان ندا کرد: حقا که حق با آل محمد صلی الله علیه وآله است مهدی علیه السلام ظهور میکند و نام او در دهان مردم خواهد بود و مردم مسرور میشوند و ذکری غیر از ذکر آن حضرت ندارند.

باب ۱۱۳

ابن شوذب از بعضی از اصحاب خود نقل کرده که مهدی علیه السلام خروج نمیکند مگر اینکه نه رئیسی باقی باشد و نه ابن رئیس.

باب ۱۱۴

ابو قبیل میگوید: مردی از بنی هاشم مالک خواهد شد که بنی امیه را میکشد از آنها جز قلیلی باقی نخواهد ماند و غیر از بنی امیه کسی را نمیکشد. بعد از آن مردی از بنی امیه خروج خواهد کرد که در عوض هر نفری از بنی امیه دو نفر از بنی هاشم خواهد کشت تا اینکه غیر از زن ها کسی باقی نماند، پس از آن مهدی علیه افضل الصلوه والسلام و عجل الله تعالی فرجه خروج کند.

باب ۱۱۵

سعید بن مسیب گوید: فتنه ای بپا خواهد شد که اول آن بچه بازی است هر چه از طرفی تسکین پیدا میکند از جانب دیگر سربلند میکند بهمین نحو خواهد بود تا اینکه منادی از آسمان ندا می کند: آگاه باشید که امیر شما فلانی خواهد بود. ابن مسیب تا سه مرتبه گفت: حقا که او امیر شما است.

باب ۱۱۶

جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی از آسمان ندا می کند آگاه باشید که حق با آل محمد صلی الله علیه وآله است و منادی از زمین ندا میکند: آگاه باشید که حق با عیسی است یا گفت: آل عباس است من در باره آن منادی زمین شک دارم، جز این نیست که آن صوت زمین از شیطان است که میخواهد امر را بر مردم مشتبه نماید.

باب ۱۱۷

مغیره بن عبد الرحمن گوید: راجع بفتنه ابن زبیر بمادرم که پیر و قدیمی بود گفتم: این فتنه ای است که مردم را هلاک خواهد کرد؟ گفت: نه ای پسرک من، ولی بعد از آن فتنه ای بپا خواهد شد که مردم هلاک میشوند و کار آن ها استقامت پیدا نمیکند تا اینکه منادی از آسمان ندا کند: بر شما لازم است که (متابعت) فلان کنید

باب ۱۱۸

ابن مسیب گوید: فتنه ای در شام بپا میشود که اول آن بچه بازی خواهد بود، بعد از آن کار مردم استقامت ندارد و پایه آن بجائی بند خواهد شد و مردم جماعتی ندارند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند: بر شما لازم است که از فلانی متابعت نمائید و کف دستی پیدا میشود و اشاره میکند و در روایت دیگر است که آن منادی میگوید: امیر شما فلانی است.

باب ۱۱۹

شهر بن حوشب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در محرم آن سالی که سر وصدا و جنگ میشود منادی از آسمان ندا میکند آگاه باشید که برگزیده خلق خدا فلانی است بحرف او گوش کنید و او را اطاعات نمائید.

باب ۱۲۰

عمار یاسر میگوید: موقعی که نفس زکیه کشته شود و برادرش در مکه بطور مرموزی کشته شود منادی از آسمان ندا میکند: امیر شما فلان است و آن مهدی علیه السلام است که زمین را پر از حق و عدل خواهد کرد.

باب ۱۲۱

سعید بن مسیب گوید: بعد از این، افتراق و اختلافی خواهد بود تا اینکه کف دستی از آسمان ظاهر شود و منادی از آسمان ندا کند امیر شما فلان است.

باب ۱۲۲

ابن رومان از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: بعد از خسفی منادی در اول روز ندا میکند که حق با آل محمد صلی الله علیه و آله است، بعد از آن منادی در آخر روز ندا میکند که حق با اولاد عیسی است و آن مدحی است از شیطان.

باب ۱۲۳

زهری میگوید: موقعی که سفیانی و مهدی علیه السلام برای جنگ با یکدیگر ملاقات کردند در آن روز صوتی از آسمان شنیده میشود: آگاه باشید که اولیا خدا اصحاب فلانند یعنی مهدی علیه السلام این لفظ حدیث است. اسما بنت عمیس گوید: علامت آن این است که کف دستی از آسمان فرو میشود و مردم بان مینگرند.

باب ۱۲۴

عبد الله بن عمر میگوید: مردم اعمال حج و عرفات را با یکدیگر بدون امام بجا میاورند و در آن موقعی که بمناء نزول میکنند (شیئی) نظیر سگ یا مرض هاری آنها را میگیرد؟ پس از آن، قبیله ها به یکدیگر حمله و هجوم میکنند تا اینکه خون در گردنه جاری میشود، بعد از آن شخصی که بهترین آنها است پناه میبرند وقتی نزد او میایند که او صورت خود را بطرف کعبه کرده گریه میکند، مثل اینکه من اشگ های جاری او را میبینم. با او خواهند گفت: بیا تا ما تو را ولی و رئیس خود بنمائیم، میگوید: وای بر شما چه عهدهائی که شما نشکستید و چه خونها که نریختید؟ پس بنحوه اکراه با او بیعت میکنند. چنانچه او را ملاقات کردید با او بیعت کنید زیرا که او مهدی زمین و آسمان است. و در حدیث دیگر است که مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام باکراه خروج میکند و با او بیعت می کنند.

باب ۱۲۵

شهر بن حوشب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در ماه ذیقعده قبیله ها جنگ میکنند و در ذی حجه حاجیها را غارت خواهند کرد و در ماه محرم منادی از آسمان ندا می کند.

باب ۱۲۶

ابان بن عقبه میگوید: از ابن عباس شنیدم که میگفت: خدا مهدی علیه السلام را بعد از آنکه (مردم) مایوس می شوند مبعوث خواهد کرد حتی اینکه مردم میگویند: مهدی در کار نیست و انصار او از اهل شام هستند، شماره یاران او سیصد و سیزده نفر که مساوی با عدد اصحاب بدر است از شام بسوی او میروند تا اینکه او را از بین مکه از خانه ای که نزدیک صفا است خارج میکنند و باکراه با او بیعت می کنند پس بان حضرت اقتدا میکنند و دو رکعت نماز مسافر نزدیک مقام میخوانند بعد از آن، آن حضرت بمنبر میرود. قتاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: جمعیت های عراق و پهلوانان شام نزد مهدی علیه السلام میایند و بین رکن و مقام با او بیعت میکنند.

باب ۱۲۷

ابو هریره میگوید: با مهدی علیه السلام بین رکن و مقام بیعت می کنند در صورتیکه کسی از خواب بیدار نشده و خونی ریخته نخواهد شد.

باب ۱۲۸

ابو رومان از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: موقعی که بیرقهای سیاه خیل سفیانی که شعیب بن صالح در میان آن است به اهتزاز در آید مردم آرزوی مهدی علیه السلام را کرده او را طلب میکنند پس آن حضرت با بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خروج کرده دو رکعت نماز میخواند بعد از آن بعثت بلاهای طولانی از خروج او مایوس میشوند وقتی که از نماز فارغ شد برمیگردد و میگوید: ایها الناس من گریه میکنم برای بلائی که بامت محمد صلی الله علیه و آله رسیده مخصوصا بلائیکه باهل بیت آن حضرت رسیده، ما مقهور و مظلوم واقع شدیم.

جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام در مکه موقع عشا ظهور میکند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله با او خواهد بود و علامتها و نور و بیانی با آن حضرت میباشد، پس از آنکه نماز عشا را میخواند با صدای بلند میگوید: ایها الناس من شما را بیاد خدا میآورم و آن موقعی را که در مقابل او قرار میگیرید خاطر نشان شما میکنم زیرا که خدای تعالی اتمام حجت کرده و انبیا و کتاب فرستاده تا شما را امر کند که برای او چیزی را شریک قرار ندهید و اطاعت و فرمان او و پیغمبرش را محافظت کنید و آنچه را قرآن احیا کرده احیا کنید و آنچه را که قرآن از بین برده از بین ببرید و (طریق) هدایت را یاری کنید و برای تقوا و پرهیزگاری ناصر و معین باشید، زیرا که فنا دنیا نزدیک است من شما را بسوی خدا و رسول او دعوت میکنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را نابود کرده سنت و شریعت را احیا نمائید. پس با سیصد و سیزده نفر که تعداد اهل بدر بود بدون اینکه از یکدیگر وعده بگیرند نظیر یک قطعه ابر پائیز ظهور میکند، در شب خائف و ترسان و در روز چون شیرند، پس خدا (بوسیله او) زمین حجاز را فتح میکند و افرادی را که از بنی هاشم در زندانند نجات میدهد و بیرق های سیاه در کوفه وارد میشوند و لشکرهایی برای بیعت با مهدی علیه السلام باطراف عالم میفرستد، جور و اهل آن را از بین میبرد و شهرها برای او معتدل خواهند بود و خدا قسطنطنیه را به دست او افتتاح میکند.

باب ۱۳۰

ابن رزین غافقی میگوید: از علیه السلام شنیدم که میفرمود: مهدی علیه السلام با دوازده هزار نفر که اقل عدد آن ها است یا پانزده هزار نفر که اکثر عدد آن ها است خروج میکند و تیر و نیزه در جلو او میرود، هیچ دشمنی او را ملاقات نمیکند مگر اینکه آن ها را باذن خدا شکست میدهد، شعار آنها امت است از ملامت و سرزنش در راه خدا باکی ندارند، هفت بیرق از طرف شام بان ها خروج میکند، آنحضرت آنها را شکست میدهد و مالک آنها میشود. بعد از آن محبت و دوستی و نعمت را بین مردم رواج میدهد و قاصه و روایات آن ها را برمیگرداند و بعد از آن ها غیر از شتر چیزی نمیماند گفتیم قاصه و روایات کدامند فرمود: بطوری قصاص و انتقام گرفته میشود که شخص (با نهایت امنیت) هر چه میخواهد میگوید و چیزی را فراموش نمیکند.

باب ۱۳۱

رزین از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا کسی را بر اهل شام مسلط میکند تا جمعیت آنها را بطوری متفرق کند که اگر روباهها با اهل شام قتال کنند بر آنها غالب میشوند، در آن موقع مردی از اهلیت من با سه بیرق خروج میکند که تعداد آنها بنظر عده ای پانزده هزار و بنظر عده ای دوازده هزار نفر است علامت آنها امت است، بر بیرق آن ها است: (رجل الملك او یقتضی له الملك) پس خدا جمیع آنها را میکشد، آنگاه خدا الفت و امنیت و دوستی بمسلمین خواهد داد. این حدیث را ابو رومان هم از علی علیه السلام روایت کرده الا اینکه میگوید: با هفت بیرق سیاه.

باب ۱۳۲

هیثم بن عبدالرحمان میگوید: آن کسیکه از علی علیه السلام شنیده بود برای من گفت: موقعی که سفیانی بسوی مهدی علیه السلام لشکری فرستاد و در پیدا زمین آنها را فروبرد و این خبر باهل شام رسید بخلیفه خود میگویند: مهدی علیه السلام خروج کرده تو باید با او بیعت نموده و او را اطاعت کنی والا تو را میکشیم، خلیفه شام بیعت خود را برای آن حضرت میفرستد. بعد از آن مهدی علیه السلام سیر میکند تا داخل بیت المقدس میشود و خزینه ها در اختیار آن حضرت قرار خواهد گرفت و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیر آنها بدون قتال مطیع آن حضرت میشوند تا اینکه در قسطنطنیه و پائین آن مسجدهائی ساخته میشود. و مردی از اهلبیت آن حضرت به اهل شرق خروج کرده در مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود گرفته (عده ای را میکشد و از برخی) انتقام میکشد و متوجه بیت المقدس میشود و قبل از اینکه به بیت المقدس برسد می میرد. سید بن طاووس رحمه الله میگوید: من این حدیث را اینطور یافتم ولی بنظر من صحیح نیست.

باب ۱۳۳

تبع میگوید: موقعیکه در شهر شام خرابی و سر و صدائی از طرف پیدا (نام بیابانی است) ایجاد شود بیدا و سفیانی باقی نمیماند. لیث میگوید: این خرابی و سر و صدا در طبریه خواهد بود که (اهل) خیمه بواسطه آن بیدار میشوند و اطراف آن خالی میشود، این است حال شب طبریه.

باب ۱۳۴

زر بن حبیش گوید: از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود خدا فتنه ها را بوسیله مردی از ما خانواده برانگیخته میکند که آن ها را (مردم آن زمان را) ذلیل میکند و جز شمشیر چیزی بانها عطا نمیکند و مدت هشت ماه شمشیر را بدوش خود نهاده (از آنها) میکشد تا اینکه میگویند: بخدا قسم این از فرزندان فاطمه علیها السلام نیست اگر از فرزندان او بود بما رحم میکرد، آن حضرت کار بنی عباس و بنی امیه را ساخته آنها را خلاص میکند.

باب ۱۳۵

زهری میگوید: مهدی علیه السلام از مکه بعد از ذلک با سیصد و چهارده نفر که شماره اهل بدر است خروج میکند و با سر لشکر سفیانی ملاقات مینماید در آنروز خط حربی اصحاب مهدی علیه السلام نمدهائی است که بر پشت مالهای سواری است. زهری گوید: در آن روز صوتی از آسمان شنیده میشود که گوینده ای میگوید: آگاه باشید که اولیا خدا اصحاب فلانند. و در موقع خروج او، بلا دچار اصحاب سفیانی خواهد شد و مهدی علیه السلام بسوی شام خروج میکند و سفیانی با مهدی علیه السلام ملاقات نموده با او بیعت مینماید و مردم از هر طرف بسوی آن حضرت میشتابند و آن بزرگوار زمین را پر از عدل خواهد کرد.

باب ۱۳۶

ابوبکر میگوید: بزرگان ما گفته اند: سفیانی آن کسی است که خلافت را بمهدی علیه السلام واگذار میکند.

باب ۱۳۷

کعب میگوید: مهدی علیه السلام مبعوث میشود تا با روم جنگ کند، ده نفر با او خروج میکنند و تابوت سکینه را که حاوی تورات و انجیلی است که خدا بموسی و عیسی نازل کرده از غار انطاکیه خارج کنند و آن حضرت در بین اهل تورات با توراتشان و در بین اهل انجیل با انجیلشان قضاوت و حکومت میفرماید.

باب ۱۳۸

کعب گوید: علت اینکه مهدی علیه السلام را مهدی نامیدند برای امر خفی است، و تورات و انجیل را از زمینی که آنرا انطاکیه میگویند استخراج مینماید. و در روایت دیگر است که آن حضرت تورات را تازه و (سالم) از انطاکیه اخراج میکند.

باب ۱۳۹

جعفر بن سیار شامی گوید: رد مظالم کردن مهدی علیه السلام بجائی میرسد که اگر چیز (غصبی) در زیر دندان انسانی باشد آن را گرفته (بصاحبش) رد میکند.

باب ۱۴۰

عبد الله بن شریک میگوید: بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله بنحو برافراشتگی با مهدی علیه السلام خواهد بود ایکاش من آن حضرت را درک میکردم ولو اینکه اعضا و جوارح را قطع میکردند.

باب ۱۴۱

نوف بکالی میگوید: بر بیرق مهدی علیه السلام مرقوم است: بیعت (فقط) برای خدا است.

باب ۱۴۲

ابو زریه گوید: مهدی علیه السلام را قصد آنستکه بمساکین، بذل و بخشش نماید.

باب ۱۴۳

قتاده میگوید: بهترین مردم کوفه و یمن و پهلوانان شام مهدی علیه السلام را یاری میکنند، جبرئیل علیه السلام جلو آن حضرت و میکائیل علیه السلام عقب او خواهد بود، مهدی علیه السلام محبوب خلائق است و خدا بوسیله او فتنه را خاموش میکند و زمین را بنحوی امن و امان خواهد کرد که یک زن میتواند با پنج

زن دیگر حج بجای آورند و مردی با آنها نباشد و آن زن از هیچ چیز باکی نخواهد داشت و خدا برکات زمین و آسمان را عطا مینماید.

باب ۱۴۴

کعب میگوید: علت اینکه مهدی علیه السلام را مهدی نامیدند آنستکه آن حضرت بسوی اسفاری (یعنی قسمتی) از تورات هدایت میشود و آنها خواهد نمود، پس جمعیت زیادی بواسطه آن کتابها اسلام اختیار مینمایند، آنگاه (کعب) سی هزار نفر را ذکر کرد.

باب ۱۴۵

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ساکنین آسمان و زمین از مهدی علیه السلام راضی خواهند بود آسمان، قطره ای از قطره های (باران) خود را واگذار نمیکند مگر اینکه آنرا فرو میریزد و زمین هم گیاهی از گیاهان خود را فروگذار نمیکند مگر اینکه آنرا خارج مینماید حتی اینکه اموات آرزوی زنده شدن را دارند.

باب ۱۴۶

معمر بن قتاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام گنجها را استخراج نموده و اموال را تقسیم مینماید، و اسلام، استقرار خود را خواهد یافت.

باب ۱۴۷

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام دارای مال اندک خواهد بود (یا مال را اندک اندک می بخشد؟) و آنرا شماره نمیکند، زمین را پر از عدل و دال میکند همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد.

باب ۱۴۸

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: امت مهدی علیه السلام آنطور بسوی او جمع میشوند که زنبور سعل بدور پادشاه خود جمع شود.

باب ۱۴۹

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل میکند چنانکه قبل از او پر از ظلم و ستم شده باشد، و هفت سال سلطنت میکند.

باب ۱۵۰

طاووس میگوید: من دوست دارم که نمیرم تا زمان مهدی علیه السلام را درک کنم، (زیرا) آن حضرت بجزای نیکوکاران میافزاید و گنهکاران ثواب داده میشوند.

باب ۱۵۱

عباس میگوید: در زمان مهدی علیه السلام صغیر آرزو میکند که کبیر باشد و کبیر تمنا دارد که صغیر باشد.

باب ۱۵۲

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: امت من در زمان مهدی علیه السلام متنعم بنعمتهائی میشوند که هرگز آنطور نعمتی بان ها داده نشده، باران را بر آنها می ریزد و زمین چیزی از گیاهان را و نمیکند و این که آن را اخراج میکند مال ارزشی ندارد، مرد بلند میشود و میگوید: یا مهدی بمن عطا فرما حضرت میگوید: بگیر.

باب ۱۵۳

سلیمان بن عیسی گوید: بمن چنین رسیده که تابوت سکینه از بحیره طبریه بدست مهدی علیه السلام ظاهر میشود تا اینکه آن را میاورند ر بیت المقدس و در خدمت آن حضرت میگذارند، موقعی که یهود بان تابوت نظر میکنند همه اسلام اختیار مینمایند جز عده قلیلی از آن ها بعد از آن مهدی علیه السلام میمیرد.

باب ۱۵۴

ابو محمد میگوید: مردی از اهل مغرب گفت: وقتیکه مهدی علیه السلام خروج کند خدا غنا و بی نیازی را بنحوی در دل مردم قرار میدهد که مهدی علیه السلام میگوید: چه کسی طالب مال است؟ جز یکنفر که میگوید: من (طالب مال) کسی نزد آن حضرت نمایم، پس آن مرد عرض میکند مال قلیلی بمن عطا کن و آن حضرت عطا میکند و آن مرد مال را بدوش خود حمل مینماید تا وقتی که میاید نزد دورترین مردم، میگوید: صلاح نمیدانم که از اینجا بگذرم، پس برمیگردد و مال را بان حضرت رد میکند و میگوید: مال خود را بگیر که من احتیاجی بان ندارم.

باب ۱۵۵

محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: خدا (کار) مهدی علیه السلام را در یک شب اصلاح مینماید. قسم نمی دانم که خزینه ها و اسلحه و مال کعبه را و اگذارم یا آنها را د

باب ۱۵۶

طاووس میگوید: عمر بن خطاب از کعبه تعجب نموده گفت: بخدا تقسیم نمایم؟ علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: (از این خیال) درگذر که تو صاحب کعبه نیستی بلکه صاحب آن جوانی از ما قریش است که در آخر الزمان آن را در راه خدا تقسیم مینماید.

باب ۱۵۷

ارطاه گوید: مهدی علیه السلام اول بیرق را بسوی ملت ترک میفرستد و آنها را شکست می دهد و اسرا و اموال آن ها را میگیرد، بعد از آن بسوی شام می رود و آنرا فتح مینماید و غلامهای زرخریدی را که با او باشند آزاد نموده قیمت آنها را باصحاب خود میدهد و در حدیث دیگر است که نوجوانی با محاسن کم وزرد (یا رنگ زرد؟) در زیر لوای مهدی علیه السلام خارج میشود که اگر با کوه ها قتال کند آن ها را خراب میکند و گفت: موقعی که در ایلیا بیاید آن ها را خراب مینماید.

باب ۱۵۸

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: ابروهای مهدی علیه السلام نورانی و روشن است، و وسط بینی آن حضرت برجسته و سوراخهای آن تنگ است و در روایت دیگر است که (فرمود:) من نورانی ترم.

باب ۱۵۹

کعب میگوید: خشوع کردن مهدی علیه السلام برای خدا نظیر خشوع شیشه است (شاید منظور تشبیه باشد، یعنی همان طور که شیشه زود میشکند و خورد میشود همانطور هم مهدی علیه السلام در مقابل خدا خورد میشود و خشوع مینماید؟).

باب ۱۶۰

قاسم بن عبد الرحمان از آنکسی که برای او روایت کرده از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام از اهل بیت نبی صلی الله علیه وآله است و محل ولادت او در مدینه خواهد بود و اسم او اسم پدرش (یعنی رسول خدا) میباشد و محل هجرت او در بیت المقدس خواهد بود، محاسن (ریش) مهدی علیه السلام زیاد و چشمهایش مشکی و شها و دندانهای ثنایای او درخشنده است، در صورت مهدی علیه السلام خال برجسته و روشنی میباشد، در کتف آن حضرت علامتی است که در کتف رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، بیرق رسول خدا را با پارچه مخمل سیاه چهارگوشی بیرون میاورد در آن بیرق حرمت (یا سنگ یا منع؟) است از موقعی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته آن بیرق منتشر نشده و منتشر هم نخواهد شد تا مهدی علیه السلام خروج کند، خدا سه هزار ملک را بیاری مهدی علیه السلام میفرستد که صورت و پشت مخالفین آن حضرت را بکوبند، مهدی علیه السلام وقتی خروج مینماید که سن مبارکش از سی الی چهل سال باشد.

باب ۱۶۱

طاووس از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام جوانی از قریش است و یک نوع (مردی) از مردان است، ارطاه میگوید: مهدی علیه السلام شخص شصت ساله ای است. سقر بن رستم نقل کرده که پدرش میگفت: ابروهای مهدی علیه السلام کشیده و باریک (یا قامت آن حضرت کشیده و باریک؟) بوده و چشمهای مهدی علیه السلام درشت است از حجاز خروج میکند و موقعی بر منبر دمشق بالا میرود که سن آن بزرگوار هجده سال است.

باب ۱۶۲

عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اسم مهدی اسم من است و اسم پدرش هم اسم پدر من است. راوی میگوید: مکررا از آن حضرت میشنیدم که نام پدرش (یعنی پدر مهدی) را ذکر نمیکرد کعب میگوید: اسم مهدی علیه السلام اسم محمد صلی الله علیه وآله است، یا گفته باشد: اسم نبی ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اسم مهدی اسم من است. ابو طفیل روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نام مهدی علیه السلام نام من است و نام پدرش نام پدر من است. قتاده میگوید: به سعید بن مسیب گفتم: مهدی حق است؟ گفت: (آری) از قریش بوجود میاید، گفتم: از کدام قریش؟ گفت: از بنی هاشم (دوباره) گفت: از بنی عبد المطلب، گفتم: از کدام بنی عبد المطلب؟ گفت از فرزندان فاطمه علیها السلام.

کعب میگوید: مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام خواهد بود، زربن حبیبش گوید: از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: مهدی علیه السلام مردی است از ما که از فرزندان فاطمه علیها السلام خواهد بود.

باب ۱۶۳

ابو رومان گوید: موقعیکه سفیانی بمصر رسید لشکری میفرستد بسوی آنکسی که در مکه میباشد آن لشکر مدینه را بیشتر از واقعه حره خراب میکنند تا وقتیکه به بیدا برسند و زمین آنها را فرو ببرد.

باب ۱۶۴

قتاده از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: لشکری از شام بمکه فرستاده میشود تا آن وقتیکه به بیدا برسند و بزمین فرو روند. و در حدیث دیگر ذکر کرد: که آن از علامات خروج مهدی علیه السلام خواهد بود.

باب ۱۶۵

ابو رومان از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: موقعیکه لشکری در طلب آنهاست بمکه خروج کردند حرکت کردند و به بیدا رسیدند بزمین فرو میروند و منادی از زیر پای

آنها ندا میکنند: (ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب) و مردی از لشگر برای طلب ناقه خود خارج میشود و قتیکه برمی گردد احدی از آنها را نیافته و حس نمیکند و آن، کسی است که خبر آنها را بمردم خواهد داد.

باب ۱۶۶

ابن مسعود میگوید: لشگری بسوی مدینه فرستاده میشود که زمین آن ها را بین حما و مر فرو می برد و نفس زکیه کشته خواهد شد و حدیث آن لشگری را که به مدینه میرود و زمین آن ها را فرو می برد ذکر کرد. کعب میگوید: لشگر دوازده هزار نفری بسوی مدینه متوجه میشوند و در پیدا زمین آنها را فرو میبرد. فصل سید بن طاووس می گوید: از اخبار اینطور بدست میاید که زمین آن لشگری را که بطرف مکه میفرستند فرو می برد و بعید نیست که بسوی مکه و مدینه لشگر بفرستند. و در حدیثی است: آن منادی که در پیدا ندا میکند زمین آنها را فرو برد خداست و در بعضی از روایات است که جبرئیل علیه السلام خواهد بود. فصل یاقوت حموی در معجم البلدان می گوید: پیدا اسم زمین نرمی است بین مکه و مدینه و بمکه نزدیکتر است و از طرف شرق در جلو نو الحلیفه قرار گرفته. و در حدیث است که قومی برای جنگ کعبه آمدند و در پیدا پیاده شدند و خدا جبرئیل را فرستاد، جبرئیل گفت: یا پیدا آن ها را نابود کن.

باب ۱۶۷

عبد الله بن عمر می گوید: وقتی که لشگر پیدا بزمین فرو رفتند علامت خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه خواهد بود.

باب ۱۶۸

علی بن عبد الله بن عباس میگوید: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه با آفتاب علامتی طلوع کند.

باب ۱۶۹

کعب میگوید: علامت خروج مهدی علیه السلام آنستکه بیرقهای که مردی اعرج (یعنی شل و لنگ) با آنها است از طرف مغرب میاید.

باب ۱۷۰

ابو صادق گوید: تا سفیانی از غارها بلند نشود مهدی علیه السلام خروج نمیکند. شاید منظور غارهای مصر باشد.

باب ۱۷۱

هارون بن هلال از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا آن موقعی که تاریکی و ظلم و ستم (دنیا را) فرا گیرد.

باب ۱۷۲

مطر الوراق (نام کسی است) میگوید: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه (مردم) بطور علنی بخدا کافر شوند.

باب ۱۷۳

ابن سیرین میگوید: مهدی علیه السلام خروج نخواهد کرد تا اینکه از هر نه نفری هفت نفر کشته شود.

باب ۱۷۴

ارطاه میگوید: مهدی علیه السلام (پس از خروج) چهل سال باقی میماند. و در روایت دیگر است که ضمیره بن حبیب میگوید: عمر مهدی علیه السلام سی سال خواهد بود.

باب ۱۷۵

ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام بعد از ظهور و سلطنت، هفت یا هشت یا نه سال زنده میماند.

باب ۱۷۶

قتاده میگوید: بمن رسید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (سلطنت) مهدی علیه السلام هفت سال است.

باب ۱۷۷

ابو صدیق از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام هفت یا نه سال زندگی میکند. یک عده روایاتی بدین مضمون وارد شده که مدت سلطنت مهدی علیه السلام هفت سال خواهد بود.

باب ۱۷۸

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام هفت یا هشت یا نه سال در میان امت من خواهد بود و بروایتی آن حضرت هفت سال و دو ماه و چند روز سلطنت خواهد کرد. سلیمان بن عیسی میگوید: بمن رسیده که مهدی علیه السلام چهارده سال سلطنت میکند.

باب ۱۷۹

ابن عباس بمعاضه میگفت: در آخر الزمان مردی از ما مدت چهل سال خلافت میکند که در هفت سال آخر آن، فتنه و آشوبهایی بپا میشود، و آن مرد در شهر اعماق از غم و اندوه خواهد مرد، بعد از (مردن) او مردی از خود آنها که دارای دو خال است متصدی خلافت میشود و فتح بدست او خواهد بود یعنی فتح روم و شهر اعماق.

باب ۱۸۰

ارطاه گوید: مردم جمع میشوند و بانهاییکه با او (شاید منظور همان کسی است که ابن عباس در باب خبر داده) بیعت میکنند مینگرند. و در آنموقع که مشغول بیعتند صدائی می شنوند انس میگوید: اجنه با فلانی که از آن مرد و آن زن نیست بیعت نکردند و لکن خلیفه یمانی است.

باب ۱۸۱

ابراهیم تمیمی از پدرش از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: کار فتنه بجائی میرسد که احدی نمیگوید: (لا اله الا الله) و بعضی گفته اند: نمیتوان گفت: الله الله، رئیس و بزرگ دین بوسیله پست فطرتها مضروب میشود، بعد از آن خدا قومی را میفرستد که چون زباله و برگ درختی هستند که سیل آورده باشد و من اسم امیر و محل خواباندن شتران آن ها را میدانم.

باب ۱۸۲

محمد بن حنفیه میگوید: خلیفه ای از بنی هاشم وارد بیت المقدس میشود که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، بیت المقدس را طوری بنا میکند که نظیر آن بنا نشده باشد و مدت چهل سال خلافت میکند و در آن هفت سال اخیر خلافتش اصلاح امور روم بدست او خواهد بود بعد از آن به او خیانت میکنند و در شهر عمق (یا محلی که فاضلاب جمع میشود) از غم و اندوه میمیرد، آنگاه مردی از بنی هاشم لباس خلافت می پوشد و شکست آن قوم و فتح قسطنطنیه بدست او انجام خواهد گرفت، بعد از آن بسوی رومیه (شهری است در مدائن یا در روم قاموس) حرکت کرده آن را فتح مینماید و گنجهای آنرا با اطاق یا سفره غذاخوری حضرت سلیمان بن داود علیه السلام استخراج میکند پس بطرف بیت المقدس مراجعت خواهد نمود، و دجال در زمان او خروج میکند و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نزول کرده پشت سر آن حضرت نماز میخواند.

باب ۱۸۳

کعب میگوید: پادشاهی که در بیت المقدس ساکن است لشگری بسوی هند میفرستد و هند را فتح کرده گنج و جواهرات آنرا گرفته زینت بیت المقدس خواهد کرد، و پادشاهان یمن را غل و زنجیر کرده نزد او میاورند و آن لشگر تا موقعیکه دجال خروج کند در هند اقامت میکنند.

باب ۱۸۴

کعب میگوید: پادشاهی که در بیت المقدس است لشگری بطرف هند روانه میکند و هند را فتح کرده زمین آنرا میکوبد و گنجهای هند را تصرف نموده زینت بیت المقدس قرار می دهد و افرادی را که بغل و زنجیر بسته شده باشند نزد او میاورند و بین مشرق و مغرب برای آنها فتح میشود و جای آنها در هند است تا موقعی که دجال خروج کند.

باب ۱۸۵

عبد الله بن مسعود از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:.. در مدینه نازل نمیشوند و هیچ مکان محفوظی نیست مگر اینکه قبل از سه روز برای آنها فتح میشود، داخل خلیج میشوند و آب خلیج بقدری بالا می آید که از خلیج سرریز میکند. پس اهل قسطنطنیه میگویند: صلیب ما را از آب دریا نجات میدهد و مسیح یاور ما خواهد بود، چون شب را صبح کنند می بینند که خلیج خشک شده، بعد از آن در خلیج خیمه میزنند و آب دریای قسطنطنیه فرو رفته خشک میشود و مسلمین در شب جمعه تا صبح با تحمید و تکبیر و تهلیل شهر کفر را احاطه میکنند و یکنفری که خواب یا نشسته باشد در میان آنها نیست، موقعی که فجر طالع شود مسلمین در بین دو برج، فقط یک الله اکبر میگویند و رومیها می گویند: تاکنون با عرب جنگ کردیم ولی اکنون میخواهیم با خدا قتال نمائیم در صورتیکه خدا برای خاطر آنها شهر ما را خراب نموده و شهر ما را برای آن آنها معین کرده است. پس مسلمین در آنجا اقامت نموده و با سپر مشغول کیل کردن طلا میشوند و چون فرزندان (آنها را) تقسیم میکنند سهم هر یک از آنها سیصد دختر باکره خواهد شد، و از آن نعمتهائی که در اختیار آن ها قرار گرفته تا وقتی که خدا بخواهد استفاده میکنند، بعد از آن دجال خروج میکند و خدا قسطنطنیه را بدست مردمی که اولیا الله هستند فتح میکند و مرگ و مرض را از آنها مرتفع مینماید تا اینکه عیسی بن مریم از آسمان بر آن ها نازل شود و بمعیت او با دجال جنگ کنند.

باب ۱۸۶

ابو امامه باهلی میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله زکری از دجال کرد ام شریک گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله در چنین روزی مسلمین در کجایند؟ فرمود: در بیت المقدس (دجال؟) خروج میکند که آن ها را محاصره کند در آن روز مرد صالح و نیکوکاری امام مسلمین است به او میگویند: برای ما نماز صبح را بجا بیاور، موقعی که تکبیره الاحرام را گفت و داخل نماز شد عیسی بن مریم نازل میشود وقتی که آن مرد عیسی را می بیند عیسی او را میشناسد، آن مرد جلو میاید پس عیسی علیه السلام دست خود را بین دو کتف او نهاده به او می گوید: برای ما نماز بجا بیاور زیرا که اقامه برای تو گفته شده، پس عیسی علیه السلام به او اقتدا کرده پشت سر او نماز می گذارد.

آنگاه میگویند: درب را بگشائید. در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی خواهد بود که همه آن ها دارای اسلحه و شمشیرند، وقتی که رجال بعیسی علیه السلام نظر میکند (از ترس یا خجل شدن) آب میشود

آنچنانکه قلع و سرب در آتش آب میشوند یا آن چنانکه نمک در آب، آب شود، پس فرار میکند و عیسی میگوید: من باید بتو ضربتی بزنم که آن ضربت فوت شدنی نیست، پس او را گرفته و بقتل میرساند. غیر از فرقد که از درخت یهود است و گویا نمیشود هیچ چیزی از مخلوقات خدا نیست که یکنفر یهودی آن را پناه گاه خود قرار دهد مگر اینکه خدا آن را گویا میکند تا بگوید: ای بنده مسلمان خدا، این کسیکه مرا پناه گاه خود قرار داده یهودی است او را بقتل برسان. (پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی علیه السلام در میان امت من حاکم و امام عادل است، عیسی علیه السلام صلیب (چوبه دار) را میکوبد و نابود میکند خوک را میکشد، جزیه را از بین میبرد، صدقه را ترک خواهد کرد. (در آن زمان) گرگ مزاحم گوسفند نمیشود، بغض و دشمنی بر طرف میشود، اذیت و درندگی هر حیوانی بطوری از بین میرود که اگر طفل نوزادی انگشت خود را در دهانه کندوی عسل بگذارد زنبور او را ضرری نمیرساند، شیر، بچه را ملاقات میکند ولی ضرری باو نمیرساند، شیر درنده در میان شتران چون سگی است که آن ها را نگرهبانی کند، گرگ دربین گوسفندان نظیر سگ گله خواهد بود، زمین مملو از مسلمین میشود، سلطنت کفار گرفته خواهد شد، سلطنتی برای غیر از اسلام نیست، زمین چون سفره نقره میشود، زمین گیاهان خود را آن طور میرویانند که در زمان آدم علیه السلام بوده، چند نفر که بدور یک گرده نان جمع شوند (واز آن بخورند) همه آن ها را سیر میکند، یکعدد انار را که چند نفر بخورند آن ها را سیر میکند، (قیمت) گاو چنین و چنان (ارزان) میشود (قیمت) اسب چند درهمی خواهد شد.

باب ۱۸۷

کعب میگوید: عیسی بن مریم، نزدیک پل سفیدی که جنب دروازه دمشق است نزول میکند درحالتی که قطعه ابری او را حمل میکند و دو دست خود را بر کتف دو ملک نهاده و دو ریطه با آن حضرت است که یکی از آن ها را پوشیده و دیگری را نپوشیده و موقعی که سر خود را بزیر می اندازد شیئی شبیه به لولو از آن میچکد. پس ملت یهود نزد آن حضرت آمده میگویند ما اصحاب تو هستیم، آن بزرگوار می گوید: دروغ میگوئید، سپس نصارا خدمت او آمده می گویند: ما یاران توایم، میفرماید: دروغ می گوئید، بلکه اصحاب من مهاجرینی هستند که باقیمانده اصحاب جنگ و جهادند. بعد از آن می آید در مجمع مسلمین و می بیند که آن ها با خلیفه خود نماز میخوانند، عیسی عقب میماند که به او اقتدا کند، خلیفه مسلمین بعیسی می گوید: جلو به ایست تا بتو اقتدا کنیم میگوید: نه، شما با اصحاب خود نماز بگذار زیرا که خدا از تو راضی است، من برای اینکه وزیر باشم فرستاده شده ام نه برای اینکه امیر باشم. آنگاه خلیفه مهاجرین با یاران خود فقط یکمرتبه دو رکعت نماز میخوانند و عیسی علیه السلام هم در میان آن ها است. و در حدیث دیگر است که حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: عیسی علیه السلام نزول میکند و مردم به او خوش آمد گفته از آمدن او خوشوقت میشوند زیرا که عیسی علیه السلام حدیث رسول خدا را تصدیق میکند، آنگاه بموذن می گوید نماز را اقامه کن، مردم بعیسی میگویند جلو به ایست تا ما بتو اقتدا کنیم، در جواب آن ها می گوید، شما بروید و با امام خود نماز بخوانید زیرا که او نیکو امامی است، مسلمین با امام خود نماز میگذارند و عیسی بن مریم هم بان حضرت اقتدا میکند.

باب ۱۸۸

زهري ميگويد: مهدي عليه السلام از فرزندان فاطمه عليها السلام است.

باب ۱۸۹

عاصم از امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده که فرمود: مهدي عليه السلام مردی است از من.

باب ۱۹۰

ابان بن وليد می گوید: از ابن عباس در آن موقعی که نزد معاویه بود شنیدم که میگفت: خدا مهدي عليه السلام را از ما خانواده مبعوث میکند.

باب ۱۹۱

مکحول از علی بن ابی طالب عليه السلام روايت کرده که فرمود: برسول خدا صلی الله عليه وآله گفتم آیا مهدي عليه السلام از ما ائمه هدی است یا از غیر ما؟ فرمود: از ما خواهد بود، دین بما ختم میشود همچنانکه بما افتتاح شد، مردم بوسیله ما از گمراهی و فتنه نجات پیدا میکنند همچنانکه بواسطه ما از گمراهی شرک خلاص شدند بجهت ما است که خدا بعد از عداوت و فتنه قلوب آن ها را در دین با یکدیگر مهربان کرد همان طور که خدا برای ما در بین قلب و دین آن ها بعد از عداوت و شرک ایجاد الفت کرد.

باب ۱۹۲

زهري از عائشه از رسول خدا صلی الله عليه وآله روايت کرده که فرمود: مهدي عليه السلام مردی از عترت من است که طبق سنت من قتال میکند همان طور من که برای قرآن قتال کردم.

باب ۱۹۳

قتاده ميگويد: (رسول خدا صلی الله عليه وآله فرمود:) مهدي عليه السلام مردی است از عترت من که طبق سنت من قتال خواهد کرد همچنانکه من طبق وحی قتال کردم.

باب ۱۹۴

ابو سعيد خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله عليه وآله روايت کرده که فرمود: مهدي عليه السلام از عترت من است.

باب ۱۹۵

عبد الله بن عمر ميگويد: مردی از فرزندان حسين از طرف مشرق خروج میکند که اگر کوهها او را استقبال کنند (که از او جلوگیری نمایند) آنها را خراب کرده جاده خود قرار می دهد.

باب ۱۹۶

عبد الله بن عمر گوید: مهدی آنکسی است که عیسی بن مریم علیه السلام بر او نازل میشود و پشت سر او نماز میخواند.

باب ۱۹۷

ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام مردی است از من.

باب ۱۹۸

محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است. فصل عبد الله بن عمر می گوید: مردم را پنج فتنه و شورش است که دو تای آن ها گذشته و سه تای آنها در این امت خواهد بود: ۱- فتنه و آشوب ترک ۲- شورش و فتنه روم ۳- فتنه و شورش دجال که بعد از آن فتنه و شورش نیست. در روایت دیگر از عبد الله بن عمر رسیده که گفت: فتنه و آشوب سه تا است که دو تای آن ها واقع شده و یکی باقی مانده است که آن فتنه و شورش ترک است که در جزیره اتفاق میافتد. فصل عبدالرحمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: دجال با هشتاد هزار نفر در اطراف کرمان نزول میکند که صورتهای آن چون سپرهای عریض و پهن خواهد بود، پوستین و نعلهای موئی می پوشند. فصل کعب می گوید: (رسول خدا فرمود): گروه ترک خروج میکنند یکنوع خروجی که غیر از قطیعه چیزی از آن ها جلوگیری نمیکند. قربانی اعظم خدا در بین آنها خواهد بود. فصل حذیفه می گوید: (رسول خدا؟) به اهل کوفه فرمود: قومی شما را از کوفه خارج میکنند که دارای این صفاتند: چشمهای کوچک، بینی های پهن، صورتهای آن نظیر سپرهای عریض آهنین، نعل موئی می پوشند و مالهای سواری خود را بنخل جوخا (محلّی که خرما را خشک میکنند - فرهنگ - یا یکنوع درخت خرمائی؟) می بندند، از سوارخها و مجاری فرات آب میاشامند. فصل عبد الله بن عمر میگوید: خدمت (رسول خدا؟) آمدیم، فرمود: شما چه کسانی هستید؟ گفتیم: از اهل عراق فرمود: قسم بان خدائیکه غیر از او خدائی نیست که بنوقنطورا (ملت ترک) شما را از خراسان و سیستان می رانند یکنوع رانند با سرعتی تا اینکه وارد ابله (شهری است در بصره) میشوند و اسبی را در آن باقی نمی گذارند، بعد از آن نزداهل بصره میفرستند که یا باید از شهرهای ما خارج شوید یا اینکه ما بر شما وارد خواهیم شد. فرمود: بنوقنطورا به سه فرقه تقسیم میشوند: یک فرقه از آن ها در کوفه و فرقه دیگر در حجاز و فرقه سوم در زمین بادیه یعنی زمین عرب جای گزین خواهند شد و کار عراق بجائی میرسد که احدی قفیز و درهمی در آن نخواهد یافت، فرمود: این موضوع موقعی انجام می گیرد که کودکان، حاکم و فرمان فرما شوند بخدا قسم که همینطور هم خواهد شد و تا سه دفعه این سخن خود را اعاده فرمود. فصل ابو هریره از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قیامت قیام نمیکند تا اینکه شما با گروه ترکی که دارای این صفاتند قتال کنید: ۱- صورتهای آن ها سرخ ۲- چشمان آن ها کوچک ۳- بینی های آنان عریض و پهن ۴- صورتهای آن ها نظیر سپرهای آهنین عریض و پهن خواهد بود. فصل ابو هریره می گوید: اول کسیکه از اطراف خاک عرب وارد میشود مردمی هستند که دارای

صورت‌های سرخ باشند، صورت آنان چون سپر های پهن و عریض خواهد بود. عمر بمسلمین می گفت: دشمنانی هستند که صورتشان چون سپر و چشمانشان چون وزغ (حیوانی است شبیه سوسمار) آن‌ها را رها کنید همچنانکه آن‌ها شما را رها کنند. فصل تبیع می گوید: وقتی که بیرق‌های زردی وارد مصر شدند و بر مصر غلبه پیدا کرده بر منبر آن نشستند لازم است که اهل شام در زمین سرداب‌هایی کنده (خود را پنهان کنند) زیرا که آن واقعه بلائی است.

باب ۱۹۹

ابو هریره گوید: در شبی آتش سوزانی خارج میشود که روشنایی آن بگردن شترها یا به گیاهان سبز خواهد رسید از آتش آن‌ها حذر کنید.

مولف گوید: این حدیث متضمن این معنی است که گردن‌های شتران یا گیاهان نور می دهند ولی ذکر نشده که در بصری اتفاق می افتد پس اماکن دارد که این آتش همان آتش حجاز باشد، زیرا که آن آتشی است که گردن‌های شتران یا شاخ و برگ گیاهان بوسیله آن، نور می دهد. فصل کعب میگوید: نزدیک است که آتشی در یمن خارج شود که مردم را بسوی شام روانه کند آن آتش صبح میکند موقعیکه آنها صبح کنند و می خوابند در آنوقتیکه آنها میخوابند و شب میکند آنموقعیکه آنها شب میکنند، گردن شتران یا شاخ و برگ گیاهان سبز در بصری از آن آتش نورانی میشود، موقعی که اینموضوع را شنیدید بطرف شام خروج کنید. فصل زهری می گوید: آتشی از حجاز خارج میشود که گردن‌های شتران یا شاخ و برگ گیاهان در بصری روشن خواهد شد. فصل نعیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: آتشی از عدن (جزیره ای است در یمن - قاموس) مردم را با میمون و خوک‌ها جمع میکند که هر جا شب کنند و هر وقت بخوابند با آنها خواهد بود و آنچه که از آنها ساقط شود برای آن آتش است. فصل ارطاه میگوید: چهل شب در مشرق آتش ودود خواهد بود. فصل عمر بن خطاب روزی در مکه گفت: ای اهل یمن شما باید قبل از دو موضوع هجرت کنید اول از آنها اینست که اهل حبشه خارج میشوند تا به این مکان من میرسند، دوم آتشی از عدن خارج میشود که مردم و جنبنندگان و وحوش و درندگان را میراند، موقعیکه آن آتش به ایستد آنها هم میایستند و موقعی که حرکت کند آنها نیز حرکت میکنند. کعب میگوید: موقعی که انسانی یا حیوانی برو در آتش به او می گوید: برو در آمدی و بزمین افتادی، آرزو داشتی که قبل از امروز بسوی بصری هجرت کنی آن آتش چهل سال برقرار خواهد بود و کسی خود را بان گرم نمیکند مگر اینکه جز جهنمیها بشمار میرود. حتی از کافر میپرسند: (این چه آتشی است) این همان آتشی است که بما وعده میدادند. (عمر گفت:) شما چه حالی دارید آنموقعیکه این علامت بزرگ را به بینید، ناظری که از شما بطرف مشرق نظر کند می بیند که آن آتش روشن است بعد که بطرف مغرب نظر نماید خواهد دید که زراعت آن آتش سبز است و به یکدیگر چسبیده خارج میشوند، آیا آن اعال ناپسندی را که امروز انجام میدهید انجام خواهید داد در صورتیکه شما بان علامت بزرگ نظر میکنید؟ بخدای کعبه قسم که بان علامت نظر میکنید و اعمال خود را انجام میدهید.

باب ۲۰۰

ابن عمر میگوید: نزدیک است که بنی قنطورا ابن کنکر (ملت ترک یا سودان) خروج کنند و اهل خراسان را بسرعت برانند تا اینکه مالهای سواری خود را نهر ابله وارد میکنند و میفرستند نزد اهل بصره که: یا باید شما هم بما ملحق شوید یا بصره را برای ما خالی کنید پس یک قسمت بایشان و یک قسمت به اعراب و یک قسمت بشام ملحق میشوند.

فصل

کعب میگوید: گروه ترک با غضب وارد میشود و از دجله و فرات آب می آشامند و در جیره فعالیت زیادی میکنند و اهل اسلام از شدت تحیر نمی توانند در مقابل آنها هیچگونه استقامتی بنمایند. پس خدای تعالی برف زیادی توام با باد شدید و یخ بر آنها مسلط میکند و آنها خشک میشوند، چند روزی که اقامت کردند امیر اهل اسلام بمسلمین میگوید: ای اهل اسلام آیا گروهی هست که جان خود را در راه خدا فدا کند و به بیند که خدا با این گروه چه عملی انجام داد؟ بعد از آن ده سوار پیش قدم شده میروند بسوی قوم ترک و می بینند که همه خشک و نابود شده اند. آنگاه مراجعت نموده میگویند: خدا شما را کفایت نمود و خدا آنها را تا آخرین نفر هلاک کرده است.

فصل

کعب میگوید: بطور یقین قوم ترک وارد جزیره میشوند و مالهای سواری خود را از فرات آب میدهند و خدا طاعون (وبا) را بان ها مسلط نموده آنها را میکشد، کسی از آن ها نجات نمی یابد مگر یکنفر.

فصل

عیبیه میگوید: چیزی قوم ترک را جلوگیری نمیکند مگر فرات در آن روز مردان جنگجوی آنها (اهل فرات؟) و شهسواران نشان قیس عیلان است که دشمن را ریشه کن میکند و بعد از آن ترکی باقی نمی ماند.

فصل

مکحول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قوم ترک را دو خروج خواهد بود: یکی آنکه آذربایجان را خراب میکنند و دیگری آنکه در جزیره خروج مینمایند و مالهای سواری حجاز را پنهان خواهند کرد، و خدا مسلمین را یاری میکند، قربانی بزرگ خدا در میان آن گروه است و ترکی بعد از آنها نخواهد بود.

فصل

نعیم میگوید: از عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت: نزدیک شده که بنو قنطورا (قوم ترک یا ملت سودان) اهل خراسان و سیستان را بسرعت برانند تا اینکه مالهای سواری خود را بنخل ابله (شهری است نزدیکی بصره) می بندند و نزد اهل بصره میفرستند که خاک خود را برای ما خالی کنید یا اینکه ما بر شما وارد

خواهیم شد. اهل بصره بسه فرقه تقسیم میشوند: فرقه ای بعرب و فرقه ای بشام و فرقه ای هم بدشمنان خود ملحق خواهند شد علامت این حادثه آنستکه فرمان فرمائی جهال در زمین شروع شود.

فصل

نعیم از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بنو قنطورا در زمینیکه آن را بصره یا بصیره میگویند میابند و وارد نهری میشوند که آن را دجله میگویند و دارای نخل است مردم (بصره؟) سه فرقه خواهند شد: فرقه ای ملحق به اصل خود شده هلاک میشوند و فرقه ای بر علیه خود شروع کرده کافر خواهند شد و فرقه ای هم اهل و عیال خود را پشت سر قرار داده با آنها (بنو قنطورا) می جنگند و خدا آن ها را فاتح میکند.

فصل

نعیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اهل بصره به سه فرقه تقسیم میشوند: فرقه ای متوقف میشوند و فرقه ای در محلی که گیاهان خوش بوئی دارد به پدران خود ملحق خواهند شد و فرقه ای بشام ملحق میشوند و این بهترین فرقه خواهند بود.

فصل

ابو هریره گوید: چشمان آن گروه چون وزغ (حیوانی است شبیه به سوسمار) است و صورتشان نظیر سپر، بین دجله و فرات زد و خوردی میکنند و زد و خوردی در مرج حمار میکنند و زد و خوردی هم در دجله خواهند کرد بطوریکه در اول روز برای عبور بشام صد دینار و در آخر روز بیشتر لازم است.

فصل

بریده از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قومی ترک و عریض صورت و کوچک چشم که صورتشان چون سپر خواهد بود امت مرا سه مرتبه تا جزیره العرب میرانند، در مرتبه اول از فرار، نجات پیدا میکنند و در مرتبه دوم بعضی هلاک شده و بعضی نجات خواهند یافت و در مرتبه سوم ریشه کن میشوند، قسم بان خدائیکه جان من در دست اوست که مالهای سواری خود را بستون های مسجد مسلمین می بندند.

فصل

نعیم ز عبد الله بن عمر نقل کرده که گفت: نزدیک است که بنی قنطورا (گروه ترک یا سودان) شما را از خاک عراق خارج کنند، من گفتم: بعد از آن برمیگردیم؟ گفت: تو این آرزو را داری؟ گفتم: آری گفت: بلی برای شما زندگی خوبی خواهد بود.

فصل

ابن ذی الکلاع میگوید: من نزد معاویه بودم که قاصدی از ارمنیه آمد (ونامه ای آورد معاویه آن را خوانده و در غضب شد و کاتب خود را احضار کرده گفت: جواب نامه او را بنویس قوم ترک باطراف خاک تو حمله کرده اند، تو مردی را بطلب آن ها فرستاده ای و او را گرفته اند مادر بعزایت بنشیند این عمل را اعاده مکن و آن ها را بچیزی تحریک منما و چیزی از آن ها اخذ مکن، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: ملت ترک بزودی ملحق میشوند بمحلی که گیاه خوش بو دارد.

فصل

مکحول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قوم ترک را دو خروج خواهد بود: اول برای تخریب آذربایجان دوم بسرعت وارد شط فرات خواهند شد.

فصل

کعب گوید: ترک با سرعت وارد نهر فرات میشوند مثل اینکه من مالهای سواری زرد رنگ آن ها را می بینم که در کنار شط فرات صف زده اند.

فصل

نعیم از پیغمبر کرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خدا مرضی بر مالهای سواری آنها میفرستند تا هلاک شوند، (و خود آن ها بجهت پیاده ماندن) خواهند مرد. و قربانی بزرگ خدا در میان آن ها است و بعد از آن هم ترکی نخواهد بود.

فصل

ابن مسعود میگوید: مثل اینکه من، قوم ترک را می بینم که بر اسبهای تیزگوش ترکی نشسته و اسبهای خود را بشط فرات می بندند.

فصل

عبد الله بن عمرو بن عاص گوید: نزدیک است که بنی قنطورا (ملت ترک) از خاک عراق بر شما خروج کنند: گفتیم بعدا ما بر میگردیم؟ گفت: برگشتن برای شما محبوب تر است، شما بر میگردید و زندگی خوب خواهید کرد.

فصل

حسن از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: یکی از علائم قیامت آنستکه با قومیکه صورتشان چون سپرهای آهنین است قتال نمائید و با آن گروهی که نعل آنها از مو باشد جنگ کنید. طایفه اول را که ترک باشند دیدیم و طایفه دوم را که کردها باشند مشاهده کردیم.

فصل

حذیفه گوید: نزدیک است که عجم جلوگیری نماید و برای اهل عراق در هم وقفیزی نیاید و نزدیک شده که روم جلوگیری کند و برای اهل شام دینار و طعامی نرسد.

فصل

ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قیامت قیام نمیکند تا اینکه شما با قومیکه صورتهاشان چون سپر است قتال کنید، قیامت بپا نخواهد شد تا شما با گروهی که نعلشان از مو باشد بجنگید.

فصل

حسن میگوید: در سنه (۶۷) گرانی خواهد شد، در سنه (۶۸) موت فراوان شروع میشود. در سنه (۶۹) اختلاف پیدا میشود، در سنه (۷۰) مردم غارت میشوند بعد از سنه هفتاد بوسیله مردی از اهل بیت من بنحوی شادمانی شروع میشود که بخشش و ثمرات تقلیل پیدا میکند و تجارت مردم با وعده انجام میگیرد، حذیفه گفت: حال آن مردم چگونه خواهد بود؟ فرمود: رحمت خدا و دعوت پیغمبر شما شامل حال آنها میشود.

فصل

جبیر بن نفیر میگوید: بر رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتند: ما را از آینده خبر بده، فرمود: شما را مطلع میکنم که بعد از نبی شما چند سالی اختلاف واقع میشود، در سنه (۱۳۳) شخص دانا بفرزند خود خوشحال نمیشود، در سنه (۱۵۰) کفار ظهور میکنند، در سنه (۱۶۰) خوار و بار دو سال را ذخیره کنید، در سنه (۱۶۶) النجا النجا در سنه (۱۷۰) تا (۱۸۰) تاج و تخت از دست ملوک گرفته میشود، در سنه (۱۹۰) اهل معصیت دچار بلا خواهند شد، در سال (۱۹۲) سنگباران، بزمین فرو رفتن، مسخ و زنا شروع میشود، در سنه (۲۰۰) قضا یعنی عذابی که مردم در بازارهای خود سخته کنند شیوع پیدا میکند.

فصل

جبیر بن نفیر از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اصحاب من تا پنج سال بعد از من اختلاف نموده و بعضی بعض دیگر را میکشند، در سال (۱۲۵) جزع و فزع شدیدی خواهد بود و بنی امیه خلیفه ای را میکشند، در سنه (۱۳۳) اگر یکی از شما بچه سگ را تربیت کند بهتر است از اینکه (فلان) بچه را تربیت نماید، در سنه (۱۵۰) کفار ظهور میکنند، در سال (۱۶۰) مردم دچار گرسنگی یک ساله و یا دو ساله میشوند، کسی که آن موقع را درک کند لازم است که خوار و بار ذخیره کند، شهابی از طرف مشرق بمغرب سقوط میکند و صدای شدیدی (بلند میشود) که همه کس آنرا میشنود، در سنه (۱۶۶) کسی که از مردم طلبکار باشد باید طلب خود را حاصل کند، کسی که دختری دارد باید شوهر

دهد، کسی که عزب باشد باید از ازدواج خودداری نماید کسیکه زن دارد باید از او کناره گیری کند، در سنه (۱۷۰) تاج و تخت پادشاهان گرفته میشود، در سال (۱۸۰) بلا دچار مردم میشود، در سنه (۱۹۰) فتنه بپاخواهد شد، در سال (۲۰۰) قضا شروع میشود.

باب ۲۰۱

کعب میگوید: خلافت بنی امیه صد سال خواهد بود و شهرهائی بنا میکنند و مدت شصت سال و چندی خلافت آنها چون دیواری آهنین است که کسی نمیتواند قصد آن کند تا اینکه خودشان آنرا ریشه کن نمایند و بعدا که میخواهند آنرا تشییع کنند نمیتوانند، هر چه آن (دیوار آهنین خلافت) را از ناحیه ای مرتفع و بلند میکنند از ناحیه دیگری ویران خواهد شد تا اینکه خدا آنها را هلاک نماید، بنی امیه به (م) افتتاح و به (م) هم ختم میشوند (زیرا حرف اول نام معاویه که اولین خلیفه بنی امیه است و حرف اول نام مروان که آخرین خلیفه آن ها بوده میم است) پس دوران سنگ آسیای آنها پایان خواهد رسید و (ستاره) سلطنت آنها سقوط خواهد نمود، سلطنت آنها سقوط نمیکند تا اینکه خلیفه ای از آنها خلع شود و آن دو شتر کشته شوند، و حمار اصهب جزیر - که شیطان و بدترین مردم از خوف، با او خواهند بود - یعنی مروان کشته خواهد شد، (همان مروانیکه) ویران شدن شهرها و انقلاب و آشوب بدست او خواهد بود.

باب ۲۰۲

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: عن قریب امت من نظیر امم سابقه گرفتار خواهد شد. مردی گفت: یعنی آنطور که فارس و روم رفتار کردند؟ فرمود: مگر مردم غیر از اینها هستند.

باب ۲۰۳

کعب میگوید عیسی بن مریم در حالیکه جوان قرمز رنگی باشد درب دروازه شرقی دمشق مناره نازل میشود و دو ملک آن حضرت را با دو کتف خود حمل میکنند، نفس و بوی آن حضرت را هیچ کافری درک نمیکند مگر اینکه خواهد مرد، زیرا که نفس آن حضرت تا آنجا که چشم کار کند میرسد، موقعیکه دجال نفس آنحضرت را درک نماید نظیر شمع آب شده می میرد. بعد از آن عیسی بن مریم علیه السلام بسوی مسلمانهاییکه در بیت المقدس هستند میروند و آنها را از قتل دجال آگاه مینماید و پشت سر امیر مسلمین، نماز میخواند، سپس حضرت عیسی برای آن ها نمازی میخواند که آن نماز فتنه خواهد بود و مابقی نصارا تسلیم میشوند و عیسی علیه السلام (در آنجا) اقامت نموده بکار خود ادامه میدهد و آن ها را بدرجات بهشتی بشارت خواهد داد.

باب ۲۰۴

حارث بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: موقعیکه عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) نزول کند و دجال را بکشد مردم شاد و خوشحال شده آنشب را تا بصبح احیا میگیرند

وبعد از خروج دجال مدت چهل سال تقویت میشوند، در آن زمان احدی نخواهد مرد و کسی مریض نخواهد شد، شخص بگوسفندان و حیوانات خود میگوید: بروید و در مکان کذا و کذا بچرید و در فلان ساعت باز آئید، حیواناتیکه بین زراعت دیده میشوند از خوشه آن نمیخورند و با سم خود شاخه آن ها را نمیشکنند؟ مار و عقربها ظاهر میشوند و احدی را اذیت نمیکند و کسی هم مزاحم آن ها نمیشود، حیوانات درنده در ب خانه ها اقامت میکنند و طعام میطلبند و احدی را اذیت نمیکند، یک من یا یک چارک گندم یا جو را که شخصی در زمین بپاشد بدون اینکه وسائل زراعتی را بکار ببندد هفتصد (من) یا هفتصد چارک عائد او میشود.

باب ۲۰۵

نعیم از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: این خانه (کعبه) را زیاد طواف کنید، کان من مردی را که ساق پاهایش باریک است می بینم با بیل و کلنگ کعبه را خراب میکند.

فصل

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مردی از حبشه که ساق پاهایش کوتاه است کعبه را خراب خواهد کرد.

فصل

نیز ابو هریره از حضرت محمد صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اهل حبشه می آیند و کعبه را خراب میکنند یک نوع خراب کردنی که بعد از آن ابادا خواهد شد، آن ها همان مردمی هستند که گنج کعبه را استخراج مینمایند.

فصل

ایضا ابو هریره از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مثل اینکه مرد فلجی را که موهای جلو سرش ریخته است بر بام کعبه میبینم که کعبه را با ظرف خرما میکوبد.

فصل

عبد الله بن عمر میگوید: کعبه دو مرتبه خراب میشود و در مرتبه سوم حجر (الاسود) بلند میشود.

فصل

نیز عبد الله بن عمر گوید: آن ها (شاید منظور اهل حبشه باشد؟) هستند که گنجهای فرعون را از شهری که آن را منف میگویند استخراج میکنند و مسلمین خروج کرده با آن ها قتال نموده آن گنجها را بغنیمت می برند تا اینکه حبشی بعبای خود فروخته میشود.

عبد الله بن عمر میگوید: کان من حبشی که ساق پاهایش باریک و موی جلو سرش ریخته است بر بام کعبه می بینم که با بیل و کلنگ، کعبه را خراب میکند.

ایضا عبد الله بن عمر گوید: مثل اینکه من نظر میکنم بکعبه و می بینم مرد حبشی که موی سرش ریخته و ساق پاهایش باریک است آن را خراب مینماید.

باب ۲۰۶

ابو شریحه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دابه را درد هر سه خروج است، اول از انتهای یمن خروج میکند و ذکر آن در زمان طویلی در بین اهل بادیه فاش میشود ولی در مکه نامی از آن برده نخواهد شد، بعد از آن، زمان طولانی مکث نموده و برای دومین بار در نزدیکی مکه خروج خواهد کرد و ذکر آن در بادیه فاش میشود، بعد از آن در مدت زیادی مکث خواهد نمود و برای سومین دفعه در آن روزی که مردم در بزرگترین مسجدهای خدا یعنی مسجد الحرام باشند - و چیزی آنها را حفظ نمیکند مگر ناحیه راست خارج مسجد که بین رکن اسود تا باب بنی مخزوم است - خروج میکند آنگاه مردم بجهت آن متفرق میشوند و گروهی از مسلمین، راسخ و ثابت خواهند بود تا آنموقعی که میفهمند نمی توانند خدا را عاجز کنند و آن دابه بر آن ها خارج میشود و خاک را از سر خود می تکاند و آنها را یاری میکند، و صورتهای آنان چون ستاره درخشنده میدرخشد، آنگاه آن دابه والی زمین خواهد شد، هیچ طالبی آن را درک نمیکند و هیچ شخص فراری آنرا عاجز نتوان کرد حتی اینکه اگر شخصی از دست او فرار کند و بنماز پناه ببرد او را تعقیب کرده میگوید: ای فلان الان نماز میخوانی؟ همینکه آن شخص صورت خود را متوجه او میکند داغ و علامتی در صورتش میگذارد و میرود، و مردم در خانه های خود مجاور میشوند و در موقع مسافرت با رفیق بسفر میروند و در اموال، مشترک خواهند شد و کافر از مومن تشخیص داده میشود حتی اینکه کافر بمومن میگوید: حق مرا بپرداز و مؤمن بکافر میگوید: حق مرا ادا کن.

باب ۲۰۷

حذیفه بن یمان گوید دابه دارای سه خروج است: اول: خروج در بعضی از بیابانها و پس از آن مکث خواهد نمود. دوم: در بعضی از قریه ها حتی اینکه (نام آنرا) ذکر میکنند و پادشاهان در آن قریه ها خون ها میریزند، آنگاه متوقف خواهد شد. سوم: آن موقعی که نزد بزرگترین مساجد - گمان کردیم که میخواهد نام مسجد الحرام را ببرد ولی نام آن را نبرد - باشند بقصد زمین حرکت خواهد نمود و مردم فراری میشوند جز یک عده ای از مسلمین که میگویند: چیزی ما را از امر خدا نجات نمیدهد، آنگاه آن دابه خروج مینماید و صورت مسلمین چون ستاره درخشنده خواهد شد بعد از آن دابه حرکت میکند و هیچ طالبی آنرا درک نمیکند و هیچ فراری از دست آن فرار نتوان کرد. آن دابه نزد مردی که نماز میخواند میاید و میگوید: تو اهل نماز نیستی، آن مرد از دست او فرار میکند ولی او را میگیرد و سرکوب مینماید. حذیفه میگوید: در

آنموقع صورت مومن درخشنده و صورت کافر گرفته و منکسر خواهد شد. از حذیفه سؤال شد: مردم در آنروز چگونه اند؟ گفت: دارای حال خوش، شریک در اموال و در مسافرت رفیق خواهند بود.

باب ۲۰۸

کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دابه در حالی خارج میشود که عصای موسی و انگشتر حضرت سلیمان با او خواهد بود صورت مؤمن را با عصا درخشنده و بینی کافر را با انگشتر مهر میکند. کعب در حدیث دیگر میگوید: دابه دارای مو و پر و چهارپا میباشد و از دره های تهامه خروج میکند. شعبی میگوید: دابه الارض حیوانی است که دارای پشم میباشد و سر آن باسماں میرسد. و در حدیث دیگر است که دابه از شکافی که در صفا است خارج میشود.

باب ۲۰۹

عبد الله بن عمر گوید: اشرار بعد از خوبان صد و بیست سال سلطنت میکنند و احدی اول آن را نمیداند.

باب ۲۱۰

ایضا عبد الله بن عمر گوید: مردم بعد از آنکه آفتاب از طرف مغرب طلوع میکند صد و بیست سال باقی میمانند.

باب ۲۱۱

عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خروج دابه بعد از طلوع آفتاب خواهد بود، موقعی که دابه خروج کند ابلیس را در حال سجود میکشد و مؤمنین تا مدت چهل سال در زمین (از نعمتهای خدا) برخوردارند، چیزی را آرزو نمی کنند مگر اینکه آن را می یابند، ظلم و جور نخواهد بود، همه اشیا خواه ناخواه تسلیم خدای عالم میشوند، مؤمنین با رغبت و کفار با کراهت تسلیم امر خدا میشوند، درندگان و طیور با کراهت مطیع خواهند شد حتی درندگان مزاحم پرندگان نمیشوند، مومن تولید مثل میکند و تا چهل سال بعد از خروج دابه نخواهد مرد، بعد از آن موت در میان آن ها عود میکند و آنچه که خدا بخواهد باقی میمانند، آنگاه موت در جامعه مؤمنین سرعت میکند بنحوی که مومنی نخواهد بود و کفار می گویند: ما از مؤمنین خائف و ترسان بودیم و فعلا کسی از آن ها باقی نمانده است، از ما میتی مفقود نشده زیرا که ما بیکدیگر هجوم و حمله نکردیم و آنها بیکدیگر را در بین راه چون حیوانات مورد حمله قرار میدادند. آنگاه یکی از کفار با مادر و خواهر و دختر خود در بین راه نکاح میکند (یعنی زنا میکند) موقعی که او بلند شد دیگری با آن زن بزنا مشغول خواهد شد، این عمل، زشت و ناپسند بنظر نمی آید، در چنین روزی خوبان آن ها می گویند: اگر این عمل قبیح را در بین طرق و راهها انجام نمی دادید بهتر بود.

آنگاه بدین وسیله فرزندان حلال زاده ای باقی نمیماند و جمیع اهل زمین اولاد زنا میشوند، و آن مقداری که خدا بخواهد زندگی میکنند، بعد از آن خدا مدت سی سال رحم زنان را عقیم و نازاد خواهد کرد و زنی بچه

نخواهد زائید و در زمین طفلی وجود ندارد، و کلیه مردم آن زمان، فرزندان زنا و بدترین مردم خواهند بود و قیامت بر آن ها قیام میکند.

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۲)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۲)

باب ۱

ابن عباس میگوید: دنیا جمعه ای است از جمعه های آخرت که هفت هزار سال است، مدت شش هزار و صد سال آن گذشته است و صدها سال دیگر خواهد آمد که خداشناسی در روی زمین پیدا خواهد شد. کعب الاحبار میگوید: دنیا شش هزار سال است. و هب گوید دنیا شش هزار سال خواهد بود. ابن رمل جهنی میگوید: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: من در عالم خواب دیدم از راهی میرفتم که آخر آن بچراگاهی منتهی میشد. و قتیکه تا انتهای آن جاده آمدم شما را در منبری دیدم که هفت پله داشت و شما بر هفتمین پله آن قرار گرفته بودی؟ رسول گرامی صلی الله علیه و آله در جوابش فرمود: تعبیر آن منبری که دیدی هفت پله داشت و من بر هفتمین پله آن نشسته بودم اینست که دنیا هفت هزار سال است و من در آخر آن واقع شده ام.

باب ۲

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اسلام غریب افتتاح شده و عن قریب غربت آن عود خواهد کرد. خوشا بحال غربا پرسیدند: غربا کدامند؟ فرمود: اشخاصی که مردم فاسد را اصلاح میکنند.

باب ۳

ابو امامه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: علم را دریابید قبل از آنکه از دست برود، گفتند: چگونه از دست میرود در صورتیکه قرآن در میان ما است؟ آن بزرگوار غضب کرده فرمود: مادران شما بعزای شما گریه کنند مگر تورات و انجیل در بین قوم بنی اسرائیل نبود؟ از دست رفتن علم از بین رفتن علما و حاملین آنست و این سخن را سه مرتبه اعاده فرمود.

باب ۴

سلیلی گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: موقعیکه خدا عقل را خلق کرد بان فرمود: عقب برو و عقب رفت، فرمود: جلوب یا جلو آمد، خدای تعالی فرمود: خلقی از تو محبوبتر و گرامیتر خلق نکردم، بخاطر تو موآخذه میکنم و بجهت تو عطا مینمایم و من بوسیله تو شناخته میشوم ثواب بر له تو و عقاب علیه تو خواهد بود.

باب ۵

حذیفه از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: زمانی میاید و عقلهای مردم بطوری از بین میرود که صاحب عقلی دیده نخواهد شد.

باب ۶

ابن عباس میگوید رسول خدا صلی الله علیه وآله بدو قبر عبور کرد و فرمود: صاحبان این دو قبر در عذاب قلیلی دچارند، زیرا یکی از آنها سخن چین بود و دیگری در موقع بول کردن، در مکان خلوتی نمیرفت (نظیر بعضی از مردم که در وسط راهها و کوچه و خیابانها عورت خود را کشف کرده بول میکنند) رسول خدا صلی الله علیه وآله شاخه تری را بدو نصف کرده یک نصف آن را در یکی از آن قبرها فرو کرد و نیم دیگری را در قبر دیگری داخل نمود پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه وآله این عمل را برای چه انجام دادی؟ فرمود: شاید مادامیکه این شاخه ها خشک نشده باشند باعث تخفیف عذاب آنها شود.

باب ۷

انس بن مالک میگوید: ما، در موقع دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشتیم، (گرد و غبار) دستهای خود را نگرفته بودیم که همه قلبا منکر شدیم.

باب ۸

زر بن حبیش گوید: از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که میفرمود: من بودم که ریشه فتنه را کندم اگر من نبودم کسی با اهل جمل، اهل صفین و اهل نهروان قتال نمیکرد (هر چه میخواهید) از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید، قبل از آنکه بمیرم یا کشته شوم، شقی ترین امت، محبوس نمیشود تا اینکه (محاسن مرا) بخون خضاب نماید، قسم بخدائیکه حبه را میشکافد و جنبندگان را میافریند راجع بگروهی که صد (نفر) راگمراه یا هدایت کند از من نمی پرسید مگر اینکه شما را از راننده و سرلشگر و خواننده آن خبر می دهم. عبد الله بن شریک از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا مامور کرد که با ناکثین (طله و زبیر و...) (ومارقین (خوارج نهروان) وقاسطین (معاویه و تابعین او) جنگ کنم، اگر مرا مامور میکرد که با گروه چهارمی قتال کنم میکردم.

باب ۹

علی بن ربیعہ مالکی میگوید: از علی بن ابیطالب علیہ السلام شنیدم کہ بر منبر کوفہ میفرمود: رسول امی صلی اللہ علیہ وآلہ با من عہد کرد کہ این امت بزودی با من بیوفائی و خیانت میکنند. و در ترجمہ ابو موسی اشعری بہ روایت کاملی مرقوم است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود: این امت با علی علیہ السلام خیانت و بیوفائی خواهند کرد.

باب ۱۰

ابن عباس میگوید: پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ بزنان خود فرمود: کاش من میدانستم کہ کدام یک از شما خواهد بود کہ سگهای حواب (نام مکانی است در طریق بصرہ) بہ او صدا و حملہ میکند و گروہ هائی از طرف یمین و یسار او کشتہ میشوند.

باب ۱۱

قیس بن ابی حازم میگوید: در جنگ جمل تیری بزنانی مروان بن الحکم اصابت کرد و خون سیلان نمود، موقعیکہ زانوی او را میبستند خون بند میآمد و وقتیکہ باز میکردند خون جاری میشد، و موقعیکہ دہان زخم را میبستند زانوی او نفخ میکرد، مروان گفت: این زخم را وا گذارید زیرا کہ این تیر را خدا انداختہ است، پس از آنکہ مروان مردو او را دفن کردند یکی از اہل خانہ اش او را در خواب دید کہ سہ مرتبہ گفت: مرا از این آب راحت کنید، ہمینکہ قبر او را نبش کردند دیدند قبرش نظیر جوی آب سبز شدہ (زیرا در اطراف جوب آب گاهی علف سبز میروید) چون آب آن قبر را کشیدند و جنازہ او را خارج کردند دیدند آن قسمتی کہ از محاسن و صورتش با آب و زمین متصل بودہ زمین آن را خوردہ و فاسد کردہ است، بعد از آن خانہ ای از خانہ های ابی بکر را خریدند و او را در آن دفن کردند.

باب ۱۲

سایلی میگوید: امیر المؤمنین علیہ السلام بہ زبیر میفرمود: تو را بخدا قسم می دہم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ نشنیدی کہ میفرمود: تو با من قتال میکنی و در حق من ظلم خواهی کرد؟ گفت: آری ولی من فراموش کردم.

باب ۱۳

سعید بن سوید میگوید: معاویہ آمد و برای مردم خطبہ ای خواند و گفت: ای اہل کوفہ من برای روزہ گرفتن یا نماز خواندن با شما قتال نمیکنم بلکہ میخواہم بر شما مسلط شوم و خدا مرا مامور کردہ کہ علی رغم انف شما اقدام نمایم.

باب ۱۴

عائشہ روایت کردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بہ عمار فرمود: تو را گروہ ستمکار میکشند.

سعید بن جبیر میگوید: هشتصد نفر از انصار و نهصد نفر از اهل بیعت رضوان با علی علیه السلام بودند. در حدیث دیگر از حکم روایت کرده که گفت: هشتاد نفر از اهل بدر و دویست و پنجاه نفر از اهل بیت شجره با علی علیه السلام بودند. و در روایت دیگر است که او بیست و نهمین روز صفر با علی علیه السلام بود.

باب ۱۶

ابو سعید خدری میگوید: در آن بینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم (غنیمت؟) بود مردی از بنی تمیم بلند شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله در تقسیم کردن عدالت را مراعات کن آن بزرگوار در جوابش فرمود: وای بر تو اگر من عدالت را مراعات نکنم که خواهد کرد؟ عمر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم، فرمود: نه زیرا او را اصحابی است که یکی از آنها نماز و روزه خود را با نماز و روزه آنها تحقیر میکند و نظیر صید تیر خورده از دین خارج میشوند نظر به تیر میکند و چیزی نمیبیند، نگاه باب دهان میکند غیر از سرگین و خون چیزی نمیبیند، در زمان فرقه ای از مردم خارج میشوند و علامت آنها این است که در بین آنها مرد مجنونی است که نصف یکی از دستهایش نظیر پستان زن و نصف دیگر چون پای انسان است. ابو سعید گوید: من این مقاله را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و موقعیکه علی علیه السلام با آنها قتال میکرد من با او بودم و آن شخصی (را که پیغمبر فرمود بود) آوردند آن شخص دارای همان صفاتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود.

باب ۱۷

سفیان بن ابی لیلیا میگوید: وقتیکه امام حسن علیه السلام از نزد معاویه (لع) مراجعت کرده بود من خدمت آن بزرگوار رفتم و او را در خانه اش یافتیم. بان حضرت گفتیم: السلام علیک یا امیر المؤمنین فرمود: ای سفیان پیاده شو تعجیل مکن، چه گفتی؟ گفتیم: بشما گفتیم السلام علیک یا امیر المؤمنین فرمود: چه چیزی باعث شد که بمن امیر المؤمنین بگوئی؟ (عرض کردم) برای اینکه ترک قتال کردی و بمدینه مراجعت نمودی، فرمود: ای سفیان آن موضوعیکه مرا بدین عمل وادار کرد این بود که از علی علیه السلام شنیدم میفرمود: چند شب و روزی بیش نمیگذرد که این امت بدور مردی اجتماع میکنند که سینه و حلقوم فراخی دارد، میخورد ولی سیر نمیشود آن مرد نمیبرد تا اینکه در زمین عذری و در آسمان ناصری نداشته باشد، آن شخص معاویه است و من میدانم که خدا امر خود را اجرا و عملی خواهد کرد، در این اثنا منادی برای نماز ندا کرد و آن حضرت بمن فرمود: ای سفیان با مسجد سرو کاری داری؟ گفتیم: آری، راوی گوید: با آن حضرت روانه شدیم تا رسیدیم بشخصی که یکی از ناچه های آن حضرت را میدوشید، آن حضرت در حال

ایستادن از آن شیر آشامید و بمن هم مرحمت کرد و فرمود: سفیان چه باعث شد که نزد ما آمدی؟ گفتم قسم بان خدائیکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بدین حق مبعوث کرده بجهت محبتی که بشما دارم فرمود: مژده بادتو را که من از علی علیه السلام شنیدم میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من و کسیکه از امتم مرا دوست داشته باشد نزد حوض (کوثر) نظیر این دو انگشت من بر من وارد میشوند، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دو انگشت خود را مساوی یکدیگر قرار داد و فرمود: بگو نظیر این دو انگشت من که هیچکدام بر یکدیگر افضل نیستند. ای سفیان مژده باد تو را که دنیا جای افراد نیکوکار و اشخاص بدعمل خواهد بود تا آنموقعیکه خدا امام بر حق را از آل محمد صلی الله علیه و آله برانگیزد در روایت دیگر است که امام حسن علیه السلام فرمود: من میبینم که مردم میگویند: حسن بن علی علیه السلام راضی بود که با معاویه بیعت نماید و اجباری نداشت، بخدا قسم من با معاویه بیعت نکردم تا آن موقعی که اهل عراق مرا تنها نهادند اگر غیر از این بود من بقدر طرفه العین با معاویه بیعت نمیکردم.

باب ۱۸

۲۷۶ مینا میگوید: علی علیه السلام سر و صدائی شنید فرمود: چه خبر است؟ گفتند: معاویه هلاک شده فرمود: قسم بان خدائیکه جان من در دست قدرت او است معاویه نخواهد مرد تا اینکه این امر (خلافت) بدست او بیفتد آنگاه بدست خود به (۳۳) علامت اشاره کرد. عبدالرزاق گوید: بعلی علیه السلام گفتند: پس تو برای چه با معاویه قتال میکنی؟ فرمود: برای آن عذری که بین من و خدا است. راوی میگوید: من گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین مامور کرد و معاویه هم یکی از آنها بود، آیا برای علی علیه السلام جائز است که قتال با آنها را ترک کند همچنانکه خدا قرآن را نازل کرد و افرادی را که میداند ایمان نمیآورند مامور بایمان آوردن کرده است.

باب ۱۹

محمود بن ابیید از قوم عبد الاشهل که در جنگ بدر حضور داشتند روایت کرده که گفتند: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و معاویه نیز با ما بود رسول الله صلی الله علیه و آله با انگشت خود بشکم معاویه اشاره کرد و فرمود: روزی بیاید که این معاویه ادعای امارت و سلطنت کند و قتیکه دیدید این ادعا را کرد شکم او را پاره کنید و در حدیث دیگر از ابو سعید روایت کرده که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موقعیکه معاویه را در منبر من دیدید او را بکشید. و در روایت دیگر است که مولای ما علی علیه السلام فرمود: معاویه فرعون این امت و عمرو بن عاص هامان آنست.

باب ۲۰

سلمان فارسی میگوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: امت من بسه فرقه خواهند شد: یک فرقه آن بر حقند، و باطل چیزی از آن فرقه را ناقص نخواهد کرد، آن فرقه اهل بیت مرا دوست دارند و مثل آنها چون طلای احمری است که صاحب آن، آن را نگاه دارد و جز خیر چیزی در آن نخواهد بود.

ویکفرقه آن بر باطلند، وحق چیزی از آن را ناقص نمیکند این فرقه دارای بغض من و اهل بیت منند، مثل آنان چون آهن خبیثی است که صاحبش آن را طعمه آتش قرار دهد زیرا که چیزی جز شر برای او نخواهد داشت. ویک فرقه این امت بر ملت سامری بوده گاهی باینطرف مایل وگاهی بطرف دیگر راغبند. نمیگویند لمس نیست بلکه میگویند:

جهاد نیست و امام آنها ابو موسی اشعری خواهد بود. سید بن طاووس گوید: منظور آن حضرت ابو موسی اشعری و جمعیتی است که با او در مدینه ماندند و با علی علیه السلام بجنگ دشمنان نرفتند.

باب ۲۱

سالم حنفی میگوید: علی علیه السلام در مکان وسیعی در بین صد نفر گفتگو میکرد. بعد از آن دو مرتبه فرمود: قسم بخدای آسمان و زمین که دوست من رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که بعد از آنحضرت این امت با من بیوفائی میکنند و این موضوع حتما عملی خواهد شد و کسیکه افترا ببندد بیچاره میشود. انس بن مالک گوید: من و رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در یکی از حیاطهای مدینه بودیم، موقعیکه عبور ما بباغی افتاد علی علیه السلام گفت: یا نبی الله صلی الله علیه و آله این باغ عجب منظره زیبایی دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله در جوابش فرمود: باغی که تو در بهشت داری از این باغ بهتر است، بعد از آن بباغ دیگری عبور کردیم و علی علیه السلام گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این باغ هم خیلی خوب است آن حضرت در جواب فرمود: یا علی باغیکه تو در بهشت داری از این باغ نیکوتر است. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله سر خود را بشانه من نهاد و گریه کرد، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله برای چه گریه میکنی؟ فرمود: برای آن کینه هائیکه در سینه یک عده ای در باره تو موجود است و آن ها کینه های خود را آشکار نمیکند تا موقعی که مرا از دست بدهند.

باب ۲۲

ابن عباس میگوید: ما هفتصد سوار بودیم که از مدینه میامدیم در یکی از روزها که در عبور بودیم شخصی از آن قوم گفت: این سفر بی نتیجه است زیرا که ما بسوی مردمی میرویم که همه خون عثمان را طلب میکنند و راجع باین موضوع گفتگوی زیادی در بین آنها در گرفت، ابن عباس گوید: من نزد علی علیه السلام آمدم و گفتم: مگر نمیبینی که در بین اینقوم راجع باین مسافرت اختلاف رخ داده زیرا میگویند: برای چه به جنگ صد هزار نفر که همه خون خواه عثمانند برویم. علی علیه السلام بلند شد و خطبه ای خواند و فرمود: قسم بآن خدائی که جان من در دست اوست که در این جنگ طلحه و زبیر کشته میشوند و اهل بصره شکست میخورند و از اهل کوفه پنج هزار و ششصد یا پانصد نفر با شما خروج میکنند. ابن عباس میگوید: ما حرکت کردیم بخدا قسم همان طور شد که علی علیه السلام فرموده بود زیرا که سیاهی لشگری پیدا شد و من از آنها استقبال نموده از مردی پرسیدم شما چند نفرید؟ گفت: پنج هزار و پانصد نفر، از دو نفر دیگر پرسیدم آنها نیز همان جواب را گفتند.

باب ۲۳

ام حکیم میگوید: از علی علیه السلام شنیدم - در آنموقعی که مردی بانحضرت میگفت: یا امیر المؤمنین برای خالد بن عرفطه استغفار کن زیرا که در زمین تیم از دنیا رفته است - که فرمود: دروغ میگوئی بخدا قسم که او نمرده و نخواهد مرد تا اینکه از باب الفیل داخل شود و بیرق گمراهی را بدوش بگیرد، ام حکیم گوید: بعد از آن دیدم که خالد بن عرفطه بیرق معاویه را به دوش گرفته حمل میکند تا اینکه آنرا از همان دری که علی علیه السلام فرموده بود داخل کرد و آنرا در وسط مسجد متمرکز کرد و معاویه هم از طرف قبله پیاده شد.

باب ۲۴

ام سلمه میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه من بود، فرمود: کسی داخل نشود. ناگاه صدای گریه آنحضرت را شنیدم چون داخل شدم دیدم که حسین علیه السلام را در کنار خود نشانده و دست بسرش میمالد و گریه میکند، گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه وآله بخدا قسم نفهمیدم که حسین علیه السلام چگونه داخل حجره شد؟ در جوابم فرمود: جبرئیل در اینجا بود بمن گفت: آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: آری گفت: امت تو او را در زمینی که آنرا کربلا میگویند خواهند کشت پس جبرئیل از تربت کربلا آورد و بانحضرت نشان داد موقعی که امام حسین علیه السلام را در کربلا محاصره کردند فرمود: اسم این زمین چیست؟ گفتند: کربلا فرمود: خدا راست میگوید: این زمین، زمین کرب و بلا است.

باب ۲۵

شیبان گوید: با امیر المؤمنین علیه السلام از صفین مراجعت میکردیم تا اینکه بزمین کربلا پیاده شدیم و آنحضرت بر قاطرل خود سوار بود پس پیاده شد و کفی از خاک زیر سم آن استر را بر گرفته آنرا بوئید و بوسید و بر دو چشم خود نهاده گریه کرد آنگاه فرمود: چه افراد محبوبی در این موضع کشته میشوند مثل اینکه من نظر میکنم بعده ای از آل رسول صلی الله علیه وآله که در این وادی خوابیده اند (دشمنان) بر آنها خروج میکنند و آنها را میکشند و ای بر شما از آنها و وای بر آنها از شما، من شهدائی غیر از آنهائیکه در بدر با محمد صلی الله علیه وآله بودند از آنها افضل نمی دانم. بعد از آن فرمود: پای حماری یا فک آن را برای من بیاورید. من پای حمار مرده ای را برای او آوردم، آن بزرگوار آن را در موضع سم استر فرو برد، وقتی که حسین صلوات الله علیه کشته شد من آمدم و پای آن حمار را از جای خون او خارج کردم و یاران او را (دیدم) که در اطرافش بزانو در آمده بودند. مترجم گوید: معنی ذیل باب (۲۵) درست نیست ولی وظیفه، ترجمه بود.

باب ۲۶

عبد الله بن یحییای کندی از پدرش روایت کرده که گفت: ما با علی ابن ابیطالب علیه السلام از صفین مراجعت میکردیم همینکه محاذی نینوا رسیدیم علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: یا ابا عبد الله علیه السلام در شط فرات صبر کن، حسین علیه السلام متوجه آنحضرت شد و گفت: برای چه یا امیر المؤمنین؟ فرمود: رفتم خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله دیدم چشمان او پر از اشکند، گفتم: پدر و مادرم فدای تو

باد چرا گریه میکنی؟ فرمود: چند دقیقه قبل جبرئیل نزد من بود، بمن خبر داد حسین علیه السلام بشط فرات کشته خواهد شد آیا مایلی که من از خاک او برای تو بیاورم تا ببویی؟ گفتم: آری پس دست خود را دراز کرد و یکمشت خاک آورده بمن داد چون آن خاک را دیدم چشمانم از اشک خشک نمیشوند.

باب ۲۷

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود میگوید: روزی معاویه نزد بنی هاشم آمد و گفت: شما بنی هاشمین میخواهید همانطور که استحقاق نبوت را داشتید لیاقت خلافت را نیز داشته باشید در صورتیکه نبوت با خلافت برای احدی جمع نشده اند، بجان خودم قسم که حجت و دلیل شما بر مردم مشتبه شده است، زیرا شما میگوئید: ما اهل بیت خدائیم پس چرا نبوت در خانواده ما است و خلافت در خانواده دیگران و این (مقاله) امر را بر مردم مشتبه میکند و علت اینکه شبهه را شبهه میگویند اینست که نمیگذارد حق شناخته شود. خلافت برضای عموم و شورای خصوص، نصیب مردان زنده قریش خواهد شد، مردم نمیگویند: ایکاش بنی هاشم سرپرست ما بودند اگر بنی هاشم سرپرست ما بودند برای دین و دنیا ما خوب بود، مردم بدور غیر شما جمع نشده اند که شما را از خلافت ممنوع کنند، اگر شما قبل از این بخلافت مایل نبودید امروز برای آن با ما قتال نمیکردید، شما گمان میکنید که دارای سلطنت هاشمی و مهدی قائم هستید در صورتیکه مهدی عیسی بن مریم است و امر خلافت در دست ما خواهد بود تا اینکه آن را بعیسی هود و ثمود بیشتر بود، آنگاه معاویه ساکت شد. بعد از گفتگوی معاویه عبد الله بن واکذاریم قسم بجان خودم اگر شما سلطنت میکردید خطر هلاکت برای مردم از عذاب قوم عباس از جای برخواست و حمد و ثنای خدای را بجای آورد گفت: اما اینکه گفتی: ما به وسیله نبوت مستحق خلافت نیستیم اگر بجهت نبوت استحقاق خلافت را نداشته باشیم پس بچه وسیله این استحقاق را خواهیم داشت؟ (یعنی با بودن این وسیله احتیاجی بوسائل دیگر نیست). اما اینکه گفتی: نبوت و خلافت برای احدی جمع نمیشود پس معنی این آیه چیست که خدا میفرماید: (فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه و آتیناهم ملکا عظیما) لفظ کتاب در این آیه بمعنای نبوت و لفظ حکمت بمعنای سنت و کلمه ملک بمعنای خلافت است و ما هم آل ابراهیم هستیم و امر خدا نسبت بمانها یکی است و سنت در بین ما و آنها جاری خواهد بود. اما اینکه گفتی: حجت و دلیل ما مردم را باشتباه میاندازد به خدا قسم دلیلهای ما از آفتاب روشنتر و از ماه نورانی تر است و تو هم میدانی ولی تو از اینجهت از ما روگردانی که برادر وجد و عمو و دائی تو را کشتیم، برای استخوان و ارواحی که در هاویه وارد شدند گریه مکن و برای خونهای که شرک، ریختن آنها را حلال کرده و اسلام آنها را ناچیز کرده غضب منما. و اما اینکه مردم ما را ترک کردند اگر مردم بدور ما جمع میشدند آنچه را که از ما حرام میکردند بیشتر از آن بود که ما از آنها حرام کنیم (یعنی آنها برای استفاده بدور ما جمع میشدند) و هر امری که محصول آن حاصل شود حقتش ثابت و باطلش زائل میشود. اما اینکه گفتی: ما گمان میکنیم سلطنت هاشمی و مهدی قائم داریم، در قرآن معنی گمان شک است چنانکه خدای تعالی می فرماید: (زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و رب لتبعثن) و همه مردم میدانند که ما را پادشاهی است که اگر یک روز از دنیا بیشتر باقی نباشد خدا او را مالک خواهد کرد و ما مهدی قائمی داریم که اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا او را مبعوث میکند تا زمین را پر از عدل و داد کند همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، و شما یک روز سلطنت نمیکنید مگر اینکه ما دو روز سلطنت خواهیم نمود، شما یک ماه، سلطنت

نخواهید کرد مگر اینکه مادو ماه سلطنت میکنیم، شما یک سال سلطنت نمیکنید الا اینکه ما دو سال سلطنت مینمائیم. اما اینکه گفتی: مهدی عیسی بن مریم است (اینطور نیست) بلکه عیسی از آسمان نزول میکند بجهت (از بین بردن) دجال، چون دجال عیسی را ببیند آب میشود آنطور که پیه آب میشود و امام مردی است از ما که عیسی باو اقتدا میکند، اگر میخواهی نام او را بگویم می گویم: اما باد وصاعقه ایکه بر قوم عاد و ثمود مسلط شد آنها عذاب بودند و سلطنت ما رحمت خواهد بود. سید بن طاووس رحمه الله میگوید: معاویه به ابن عباس جوابی نگفت:

باب ۲۸

محمد بن جریر طبری در کتاب (عیون اخبار بنی هاشم) می نویسد ابن عباس بمعاویه گفت: هیچ کس از قریش نیست که راجع بامری افتخار کند مگر اینکه دیگری با او شریک خواهد بود، فقط بنی هاشمند که به نبوت افتخار میکنند و احدی در نبوت با آنها شرکت ندارد و متساوی با آنها نیست و کسی نظیر بنی هاشم از نبوت دافع نمیکند. من شهادت میدهم که خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از قریش قرار نداد مگر اینکه قریش را بهترین مردم قرار داد. خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از بنی هاشم قرار نداد مگر اینکه هاشم را از بهترین قریش قرار داد آنحضرت را از بنی عبدالمطلب قرار نداد الا اینکه آنها بهترین بنی هاشمند و ما بشما فضیلتی نداریم الا آن فضیلتی که عرب و این امت مرحومه بان افتخار میکنند (یعنی عرب افتخار دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها است و امت مرحومه مفتخرند که امت این پیغمبرند) نبی و مهدی از این امت است و مهدی در آخر این امت خواهد بود زیرا که امر (اسلام) بما افتتاح شد و بما هم ختم میشود، اگر سلطنت شما از بین رفتنی است سلطنت ما جاوید خواهد بود اگر سلطنت شما قبل از سلطنت ما است بعد از سلطنت ما سلطنتی نخواهد بود زیرا که ما اهل عاقبت هستیم و عاقبت برای مردم باتقوا خواهد بود.

باب ۲۹

کعب میگوید: من نام مهدی علیه السلام را در تورات، مرقوم یافتم، عمل مهدی علیه السلام ظلم و فساد نیست. سید بن طاووس میگوید: سلیلی در کتاب خود ذکر کرده که عمر بن عبد العزیز، مهدی علیه السلام را میشناخت و بعضی از صومعه نشینان نصارا راجع به مهدی علیه السلام از عمر بن عبد العزیز سوال میکردند پس بنابر این (نام آن حضرت) در تورات و انجیل مذکور و مرقوم است.

فصل در کتاب (اصول شیعه) مینویسد: مردی از امام باقر علیه السلام پرسید که آیا عمر بن عبد العزیز از شجره ملعونه است؟ حضرت فرمود: در باره عمر بن عبد العزیز جز خیر چیزی نگو، زیرا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی مثل عمر بن عبد العزیز بما خدمت نکرد. فصل ر کتاب حماد بن عثمان از زراره روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: عمر بن عبد العزیز، غله و فوائد فدک را بین کبیر و صغیر ما علی السویه تقسیم کرد و زید بن حسن برای عمر بن عبد العزیز نوشت: پدر من عطا میکرد همینطور که توبه کوچک ترین بچه های ما عطا میکنی؟ در جوابش نوشت: ای زید بن حسن تو زنده خواهی بود تا ببینی مردی از بنی امیه اینطور انجام دهد. عامل مدینه برای عمر

بن عبد العزیز نوشت: در بین فرزندان علی علیه السلام افرادی هستند که از اولاد فاطمه نیستند (یعنی از طرف مادر فاطمه علیها السلام منتهی نمیشوند) عمر بن عبد العزیز در جوابش نوشت: از در آمد فدک بغیر از فرزندان فاطمه علیها السلام عطا مکن. راوی گوید: سهل بن عبد العزیز بعمر گفت: این عمل تو باعث طعن بر خلفا قبل از و میشود، عمر در جواب گفت: دست از سرم بردار، آن موقعی که در مدینه عامل بودم فهمیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: کسیکه فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

باب ۳۰

ابو یحیا گوید: عبد العزیز نزد دیرانی (یعنی راهب) فرستاد که نظر کن و ببین از فرزندان من خلیفه خواهند شد؟ گفت: آری این خلعت بقامت عمر بن عبد العزیز بریده شده، موقعیکه عمر بن عبد العزیز بخلافت رسید نزد دیرانی فرستاد که ما میگوئیم، مهدی از ما است نگاه کن ببین مهدی از ما است؟ دیرانی در جواب گفت: نه، ولی تو مرد صالح و نیکوکاری خواهی بود. عمر بن عبد العزیز گفت: الحمد لله که خدا مرا مرد صالحی قرار داده.

باب ۳۱

سلیلی در کتاب خود مینویسد: روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در کوفه در همان موضعیکه زید بن علی را به دار زدند توقف کرد و آنقدر گریه کرد که محاسن شریفش ترشد و مردم بجهت گریه آن حضرت گریه کردند، از آن بزرگوار پرسیدند: گریه شما برای چه بود که یاران خود را بگریه انداختی؟ فرمود: یکی از فرزندان من در این موضع بدار آویخته خواهد شد. و من در این موضع نگاه نمیکنم زیرا میترسم که کسی راضی شود بعورت او نظر کند راوی گوید: در خبر استکه هشام بن عبد الملک زید را به دار زد در صورتیکه عورت او باز بود ولی شکم زید بطوری پائین آمد که عورت او را مستور کرد، رحمت الله علیه.

باب ۳۲

عبد الله بن عمر گوید: فتنه ای بپا میشود که آن را فتنه سبیطه میگویند و قربانیهای آن در آتش خواهند بود راوی گوید: گفتم: آن قربانیها مسلمانند؟ گفت: آری مسلمانند، دوباره پرسیدم آن ها مسلمانند؟ گفت: بلی آن ها مسلمانند، گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه آنها بجهت امر دنیا بروی یکدیگر چیره میشوند نه برای امر خدا، گفتم: این فتنه قبلا عملی شده، گفت: چه موقع؟ گفتم: در زمان عثمان گفت: قسم بان خدائیکه محمد صلی الله علیه وآله را بحق مبعوث کرده این موضوع عملی نمیشود تا آن موقعی که همه عرب در حجره های خود داخل شوند و شخص نزد قبر آمده بگوید یککاش من بجای تو بودم، وزمین پر از ظلم و جور شود، گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ گفت: بعد از آن خدا مردی را مبعوث میکند که زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد آن مرد بقدر بضع سنین عمر میکند، گفتم بضع کدام است؟ گفت بگمان اهل کتاب نه و یا هفت سال است.

باب ۳۳

سلیلی در کتاب خود ذکر کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بدترین قبیله های عرب بنی امیه و بنی حنیفه هستند. و از مولای ما علی علیه السلام و ابن عباس و عمر بن خطاب روایاتی در تفسیر آیه. (الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها) وارد شده که آن افراد بنی مغیره و بنی امیه بودند، بنی مغیره در جنگ بدر کشته شدند و بنی امیه تا یک مدت معلومی از دنیا بر برخوردار بودند.

باب ۳۴

ابن دیلمی میگوید: بنی امیه هشتاد و هفت یا نه سال سلطنت میکنند بعد از آن خدا سلطنت آن ها را بوسیله بیرقهای سیاه که از طرف مشرق میآیند ریشه کن میکند، آنگاه آن بیرقهای سیاه برقرارند تا اینکه بلای آن ها بهر مومنی برسد، سپس خدا آن بلا را بوسیله آل محمد صلی الله علیه وآله برطرف میکند و این بلیه در آن موقعی است که افراد سفیه و بچه ها امارت کنند، آنطور امارتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره آن فرمود: هیچگونه حرمت و عهد و میثاقی ندارد و زمان آن ها زمانه جائری است.

باب ۳۵

جابر بن سمره میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: قیامت قیام نمیکند تا اینکه دوازده امیر از قریش متولی امارت شود.

باب ۳۶

عبد الله بن عبد العزیز میگوید: علی بن ابیطالب علیه السلام بمن فرمود و در کوفه هم فرمود: ایها الناس بعد از من آرام باشید و از یکعهه قلیلی از آل محمد صلی الله علیه وآله بر حذر باشید زیرا که یکعهه قلیلی از آل محمد صلی الله علیه وآله خروج میکنند ولی بعلت مخالفت با امر من و پشت پا زدن بعهد من بمقصود خود نخواهند رسید و روایتی را نقل کرده که بعضی از اولاد حسین برای کمک امیه ظهور میکنند و بلا، مردم را فرا خواهد گرفت و خدا بهترین خلق را مبتلا خواهد کرد تا اینکه خوبان از بدان ممتاز شوند، مردم از یکدیگر بیزار میجویند، این بلا طولانی خواهد شد تا اینکه خدا بوسیله مردی از آل محمد صلی الله علیه وآله برای آنها فرجی مرحمت کند کسی که از فرزندان من خروج کند و عمل و رفتارش غیر از عمل و رفتار من باشد من از او بیزار خواهم بود و هر کسی از فرزندان من قبل از ظهور مهدی علیه السلام خروج نماید کشته خواهد شد از دو دجال از فرزندان فاطمه علیهم السلام بر حذر باشید، زیرا که از اولاد فاطمه علیهم السلام دو دجال بوجود میآید، و دجالی هم از دجله بصره خروج میکند که از من نیست و او مقدمه کلیه دجالها است. سید بن طاووس میگوید: این حدیث صراحت دارد در اینکه مولای ما علی علیه السلام فرزندان خود را نهی کرده که قبل از ظهور مهدی علیه السلام خروج کنند.

باب ۳۷

عبد الله بن حرث میگوید: علی بن ابیطالب علیه السلام بفرزندان خود فرمود: این امر را (یعنی امر خلافت را) طلب نکنید، زیرا هیچیک از شما طلب اینکار را نمیکند مگر اینکه کشته خواهید شد. نیز از عثمان بن عفان روایت کرده که گفت: این امر خلافت را اولاد علی علیه السلام صاحب نخواهند شد. علی بن عبد الله میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سلطنت نصیب فرزندان علی علیه السلام نخواهد شد. عثمان بن عفان میگوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: امر خلافت نصیب احدی از فرزندان تو نخواهد شد. ام سلمه گوید: من روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله بودم که راجع بخلافت گفتگویی بمیان آمد، گفتند: آیا خلافت نصیب اولاد فاطمه علیهم السلام خواهد شد؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: ابد. هرگز فرزندان فاطمه بخلافت نخواهند رسید، ولی نصیب اولاد عمویم عباس خواهد شد. سهیل بن حبیب میگوید: ما نزد برید رقاشی بودیم که خبر قتل زید بن علی علیه السلام را باو دادند او پس از شنیدن اینخبر گریه کرد وگفت: انس بن مالک برای من نقل کرد که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود: خلافت نصیب احدی از فرزندان فاطمه علیهم السلام نخواهد شد.

باب ۳۸

ابن عباس گوید: برای ما اهل بیت بیرقهای سیاهی خواهد بود که رد نمیشوند تا اینکه از خراسان بیرقهای سیاهی چون شب تاریک خروج کنند در اول آن بیرقها نصرت ودر وسط آن ها لعنت ودر آخر آنان کفر خواهد بود، کسیکه با آن ها قتال کند او را میکشند وکسیکه از دست آن ها فرار کند او را خواهند گرفت وکسی که متحصن شود او را پیاده میکنند وکسیکه آن ها را مشایعت کند او را دچار فتنه میکنند وکسیکه با آن ها مخالفت نماید فقیرش خواهند نمود در آنروز کسی که بر آن ها نفرین کند مثل آنستکه تیری در راه خدا انداخته باشد.

باب ۳۹

حسن از قول آنکسی که برایش نقل کرده میگوید: علی بن ابی طالب علیه السلام باین عباس فرمود: یابن عباس تو اخبار مختلفی شنیده ای ولی اینحدیث را هم بگو گفتم: بلی فرمود: اول فتنه دویست (سال این امور رخ می دهد): حکم فرمائی بچه ها، تجارتهای زیاد و استفاده کم، موت علما و مردم نیکوکار، قحطی شدید، ظلم و جور، قتل اهل بیت من در زورا از تشنگی نفاق ملوک و ملک عجم، موقعیکه گروه ترک بر شما سلطنت کرد بر شما لازم است که باطراف شهرها و دریاها فرار کنید، فرار فرار، بعد از آن در سنه (۳ یا ۲۵۵) فتنه هائی در شهرها بوجود میاید، فتنه ای در مصر، وای بر مصر، فتنه دوم در کوفه، و فتنه سوم در بصره و هلاکت اهل بصره به دست مردی که اصل و فرعی ندارد و در بصره قیل و قال زیادی خواهد شد و مردم بصره بدو فرقه تفریق میشوند، فرقه ای بر له او و فرقه ای بر علیه او خواهد بود، آنمرد، مدت چند سالی مکث خواهد کرد، بعد از او خلیفه سنگ دلی بر شما مسلط میشود که در آسمانها بقتال و در زمینها معروف بجبار است، خون ها را ریخته و با آب ممزوج خواهد کرد و باشامیدن آن قادر خواهد شد آنگاه اعراب بان ها حمله و هجوم میکنند در آن موقع که اعراب هجوم کردند خلیفه کشته میشود

وجور و فسق و فجور بین مردم فاش خواهد شد و بیرق‌هایی پشت سر یکدیگر نظیر دانه های تسبیحی که نخ آن قطع شده باشد و دانه های آن متوالیا شروع بریزش نمایند نزد شما میایند.

پس موقعی که خلیفه شما کشته شد انتظار خروج آل ابو سفیان را داشته باشید، دلیل آن خروج اهل مصر است و در موقع هلاکت اهل مصر بصره فرو میرود و دو زلزله دیگر در بازار و مسجد بصره اتفاق میافتد و بعد از آن دچار طوفان آب خواهند شد، کسیکه از دم شمشیر نجات پیدا کند از طوفان نجات خواهد یافت مگر کسیکه در اطراف بصره سکناکند و وسط آن را ترک نماید و در شهر مصر سه خسوف و شش زلزله و قذفی از آسمان اتفاق خواهد افتاد بعد از آن کوفه (دچار انقلاب میشود) و سفیانی در شام خواهد بود، موقعی که لشکر سفیانی بکوفه آمد شما منتظر ظهور بهترین آل محمد صلی الله علیه و آله باشید که در کعبه خواهد بود، در آن موقع افراد زنده تمنا دارند که مرده های آنها زنده شوند و آنحضرت زمین را پر از عدل و داد میکند همانطور که پر از ظلم و جور شده باشد.

باب ۴۰

محمد بن علی از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: رغبت بسکنای بصره پیدا نکنید زیرا که بصره و اطراف آن بنحوی غرق خواهد شد که غیر از مسجدش جای دیگری دیده نخواهد شد و مسجد آن چون سینه کشتی خواهد بود (یعنی متزلزل خواهد شد).

باب ۴۱

سلیلی گوید: حسن گفت: شمشیر کشیده میشود شمشیر کشیده میشود، چقدر چشمهای گریان که دیده خواهد شد. چقدر حرام که حلال میشود چقدر غم و اندوه که پیدا خواهد شد، آنگاه گفت: ضعیف هلاک میشود ضعیف هلاک میشود. بعد از آن گوید: باد زردی از طرف قبله برای شما میوزد که سه روز و دو شب ادامه خواهد داشت بطوریکه شب از شدت زردی چون روز روشن خواهد شد، سپس بصره غرق میشود بعد از آن در انتظار علائمی پی در پی از آسمان باشید که چون دانه تسبیح و مهره ای که نخ آن پاره شود فرو خواهد ریخت، اول آن علائم صاعقه است بعد از آن باد زردی سپس باد دائمی و صوتی از آسمان که بواسطه آن خلقی خواهند مرد، در شهر واسط (شهری است در عراق) هلاکت زیادی خواهد شد و در کوفه عجائبی و در اهواز زلزله هائی اتفاق میافتد که خانه های آنها قبرستان میشود آنگاه راهها مسدود میشوند واحدی از شهری بشهری خارج نخواهد شد.

باب ۴۲

ربیع بن جوشن میگوید: عبد الله بن عمر در بیت المقدس با ما ملاقات کرد و گفت: شما مردم کجائید؟ گفتیم: مردم عراق گفت: از کدام مردم عراقید؟ گفتیم: اهل بصره گفت: آیا مستعد نیستید ای اهل بصره؟ گفتیم: برای چه مستعد باشیم؟ گفت: برای غلاف کردن شمشیر، و بهترین مالها در آن روز شترهائی هستند که انسان اهل و عیال خود را بر آنها سوار کند و آنها را بر پشت شترها طعام و غذا بدهد (کنایه از این است که انسان رو بفرار بگذارد) در آن روز اسبهای سخت سم، بسیار بد رد خواهد خورد، بخدا قسم نزدیک

است که شخص برای افراد تهی دست غبطه بخورد همچنانکه امروز غبطه میخورد برای کثرت اهل و مال گفتیم:

برای چه اینطور خواهد شد؟ گفت: بنوقنطورا بر شما وارد میشوند و در کنار دجله بهر نخله ای اسبی خواهند بست آنگاه شما را خارج مینمایند. گفتیم: بنوقنطورا کیانند؟ گفت: خدا بهتر میداند، ما، در کتاب اینطور یافته ایم، ولی صفت آنها صفت ترک است.

باب ۴۳

عبد الرحمان بن ابوبکر از پدر خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: زمینی است که آن را بصره میگویند، و در جنب آن نخل زیاد ونهری است که آن را دجله میگویند، بنوقنطورا بر آنها نازل میشوند و مردم بچند فرقه متفرق خواهند شد، فرقه ای بر اصل خود باقی میمانند و هلاک میشوند و فرقه ای بعزت و عظمت خود مغرور شده کافر میشوند و فرقه ای بچه های خود را بدوش گرفته جنگ میکنند، کشته آنها از شهدا است و خدا وقتح و فیروزی را نصیب آنها خواهد کرد.

باب ۴۴

حسن بن ابو الحسن گوید: طماطم میایند طماطم میایند گردن شما را میزنند، غنیمت شما میخورند، شهرهای شما را وطن خود قرار میدهند، هتک حرمت شما را خواهند کرد، خوبان شما را نوکر و فرمان بر خود میگردانند، اشراف شما را ذلیل مینمایند، غلامان زر خرید را ظلم کرده ناامید میکنند و آنها را به (سیخ) آهن میکشند رنگهای زشتی دارند، دارای گردنهای کلفتی هستند، شمشیرشان از پولاد است، ستاره آنها درخشنده خواهد بود، تازیانه هاشان برای آنها مثمر ثمر است بلای این طایفه برای امت من شدیدتر است از فرعون برای بنی اسرائیل.

باب ۴۵

عمران بن سلیم میگوید: نزدیک شده بنی حفصه یعنی ترکها بر کشور عراق خروج کنند و هر سفید و سیاهی را مقهور نمایند، و دنیا برای آنها ادامه خواهد داشت نظیر ادامه آن برای فرعون تا آنموقعیکه جلوگیری و امتناع کنند و تکبر و ظلم نمایند آنگاه خدا باران را از آنها منع خواهد کرد و انتقام بعضی را از بعض دیگر بجهت عدم رعایت و کشتار آنها خواهد کشید، لباس مسلمین لباس کفار خواهد شد دشمنی و عداوت در بین مسلمانها پیدا میشود تا اینکه آنها را مستاصل و پراکنده کند و سلطنت به اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله میرسد زیرا آنها به سلطنت از دیگران سزاوارترند (ولائق ترند) که حق را بگویند.

باب ۴۶

سلیلی گوید: من می دانم که عرب چه موقع هلاک خواهد شد: آنموقعی عرب هلاک میشود که اختیار امور آنها بدست کسی بیند که زمان جاهلیت و اهل درک نکرده باشد تا متعلق به اخلاق آنها شده باشد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را هم درک نکرده باشد که اسلام مانع او باشد.

باب ۴۷

ابن مسعود میگوید: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم که فرمود: این امر همیشه در بین شما خواهد بود و شما سرپرست آن هستید تا آن موقعی که اعمال (ناپسندی) را انجام نداده اید و موقعی که (کارهای زشتی) را انجام دادید خدا گروهی رایا فرمود: بدترین خلق خود را بر شما مسلط میکند تا شما را نظیر شاخه درخت پوست کنند. فصل سید بن طاووس گوید: در کتاب مبتدا دیدم که دولت فرعون، چهار صد سال بوده است و بنی اسرائیل مدت صد و پنجاه سال قبل از نبوت موسی علیه السلام دچار بلا بودند. فصل نیز گوید: در کتاب سفینه دیدم که فرعون سیصد سال عمر کرد و در مدت دویست و بیست سال دچار بلائی نشد و موسی علیه السلام هشتاد سال او را بحق دعوت میکرد. فصل یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان میگوید: بعد از (فرعون اول) فرعون موسی علیه السلام بوجود آمد و گفته اند: از عرب بوده، کوتاه قد و دلاور و نقطه های سفیدی در پوست بدنش بوده و پانصد سال سلطنت کرده است، بعد از آن، خدا او را با ولید بن مصعب غرق کرده و قومی گمان کرده اند که از قبط بوده و از عمالقه نبوده است. فصل اسود میگوید: بعائشه گفت: یا ام المؤمنین آیا تعجب نمیکنی که از غلامهای آزاد شده در باره خلافت با مردی از اهل بدر نزاع کنند؟ گفت: تعجب مکن زیرا فرعون چهار صد سال بر بنی اسرائیل سلطنت کرد. خدا سلطنت را بخوب و بد می دهد.

باب ۴۸

ابن عمر میگوید: منافقون در شبی مسجدی را در مدینه خراب کردند؟ این عمل برای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله ناگوار شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ناراحت نباشید زیرا این مسجد تعمیر خواهد شد ولی موقعی که مسجد بر اثا خراب شد حج باطل میشود (یعنی ممنوع میشود؟) گفتند: مسجد را اثا در کجا است؟ فرمود: در زمین عراق در طرف غربی بغداد واقع شده در آن مسجد هفتاد نبی و وصی نماز خوانده و آخرین آنها این است و اشاره فرمود بعلی بن ابیطالب علیه السلام. سلیلی گوید: خودم دیدم که مسجد بر اثا را حنبلیها خراب کردند و قبرها را شکافته جنازه ها را بیرون آوردند و اهل و عیال آنها را مغلوب کردند و آنها را در قبر نهادند و مسجد را تعطیل نموده آنرا مقبره قرار دادند و درخت خرمائی که در آن مسجد بود قطع کردند و شاخ و برگ آن سوخته شد، این جنایت در سال (۳۱۲) اتفاق افتاد، در این سال بود که حج تعطیل شد و سلیمان بن حسن یعنی قرمطی در اول این سال خروج کرد و راه حجاج را قطع نموده آنها را کشت و حج را تعطیل کرد و برفی در بغداد آمد که درخت خرمای آنها از شدت سرما سوخت (یعنی خشک شد) و او هم هلاک شد. نافذ مولای من بمن خبر داد که ابو عمرو، قاضی بغداد گفت: در قریه صرصر که سه فرسخی بغداد است صد هزار درخت خرما سوخت. سلیلی گوید: چه شانی از این نیکوتر و چه امری از این (پیش کوئی) واضح تر خواهد بود.

باب ۴۹

ابو هریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: قیامت قیام نخواهد کرد تا اینکه امت من بدون کم و زیاد بسر نوشت امم سالفه و قرنها گذشته دچار شوند، مردی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی

آنطور که فارس و روم رفتار کردند؟ فرمود: مگر مردم غیر از اینها هستند؟ سلیلی بروایت دیگر روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما بدون کم و زیاد متابعت مردم قبل از خودتان را خواهید کرد، حتی اینکه اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما هم داخل آن خواهید شد. راوی گوید: گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از یهود و نصارا هم هستند؟ فرمود: غیر از یهود و نصارا کسی نیست.

باب ۵۰

کعب میگوید: گروهی که صورتهای عریض و پهن و چشمهای کوچک دارند و آنها را بنوقنطورا میگویند از دسکره (نام قریه ای است) حرکت میکنند و اهل بصره را از خانمانشان بمحلی که گیاه درمنه میروید آواره خواهند نمود و عرب را بجرم پدرانیشان مؤاخذه خواهند کرد و برای عرب آسیبهای زیادی خواهد بود، سپس درندگان در جاده ها عبور میکنند زیرا جز عده قلیلی کسی از جاده ها عبور نمیکند، بعد از آن زلزله هائی در بغداد بوجود آمده و زمین آن فرو میرود و بغداد از هر زمینی زودتر خراب خواهد شد، آنگاه خرابی در مصر شروع میشود، موقعیکه در شام فتنه بپا شد الموت الموت، بنی اصرر حرکت میکنند و در بلاد عرب گردش مینمایند و در بین آنها آسیبهائی واقع خواهد شد.

باب ۵۱

حذیفه بن یمان میگوید: کان من نظر میکنم بزنان قریش که ردیف شده اند و موهای آنها به درخت های خرماى عراق که پهلوی بصره است بسته شده، صدا به واویلا بلند میکنند و اسیری در اطراف (بصره) شروع خواهد شد، وای بر اهل آن زمان که چقدر هول و ترس و زلزله دار آنها خواهد شد مخصوصا افرادی که مال ظاهر و آشکاری داشته باشند، خوشا بحال کسیکه خود و اهل عیالش را پنهان نماید و معلوم نشود که دارای طلا و نقره است.

باب ۵۲

حذیفه بن یمان از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: افرادی که آزادند (یعنی زرخید نیستند) فروخته خواهند شد، از بس که به مرد و زنها رنج و مشقت میرسد بغلام و کنیزی خود اقرار میکنند و مشرکین، مسلمین را استخدام نموده و در شهرها میفروشند و خوب و بد از این بلا رهائی نمیابند. ان حذیفه آن بلا همیشه دچار اهل آنزمان خواهد بود تا اینکه آنها دچار بدگمانی شده از فرج و راه نجات مایوس و نا امید خواهند شد در آنموقع است که خدا مردی را از پاکیزگان و بهترین فرزندان من برانگیزد که عادل و مبارک و زکی است و بقدر ذره المثلثال خیانت نمیکند، و خدا بوسیله او دین و قرآن و اسلام و اهل آن را عزیز خواهد کرد و بواسطه او است که خدا شرک و اهل آنرا ذلیل مینماید. او از خدا میترسد و بواسطه قرابتی که بمن دارد مغرور نخواهد شد.

حرمتی را بحرمتی ضایع نمیکند، در زمان حکمفرمائی خود کسی را با تازیانه نمیزند مگر اینکه بخواهد حد جاری کند، خدا بوسیله آن بزرگوار کلیه بدعتها را محو و نابود مینماید، فتنه ها را ریشه کن خواهد کرد، خدا بواسطه آن حضرت، باب حق را مفتوح و باب باطل را میبندد و اسرای مسلمین را هر جا که

باشند بوسیله او بمکان خود رد میکند. حذیفه گوید: عرض کردم نام آن بنده ای را که خدا از ذریه تو برای امت تو برگزیده است برای ما بگو؟ فرمود: اسم او چون اسم من و اسم پدرش چون اسم پدرم، (این جمله بر خلاف مذهب شیعه است - مترجم) اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نباشد خدا آنروز را بقدر اینهائیکه من گفتم قرار خواهد داد.

باب ۵۳

سوید بن غفله میگوید: سلمان در روز قادسیه گفت: این مردم را میبینی که فوج فوج در دین خدا داخل میشوند؟ قسم بانخدائیکه جان من در دست قدرت اوست همینها فوج فوج از دین خدا خارج میشوند آنچنانکه داخل شدند.

باب ۵۴

محمد بن عبد الله از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: برای ما، در شهر بصره مصیبت بزرگی خواهد بود زیرا که امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود: مقر و منزل سلطان در زورا یعنی بغداد خواهد بود و کارها بوسیله شورا انجام خواهد گرفت و کسیکه بر امری غالب شد آنرا عملی میکند. در آن موقع استکه سفیانی خروج مینماید و مدت نه ماه در زمین گردش میکند و مردم را بدترین عذابها معذب خواهد کرد، وای بر مردم مصر و بغداد و کوفه و واسط کان من بواسط و جریانهای آنها نظر میکنم، در آنوقت سفیانی خروج میکند و طعام و غذا کمیاب شده و مردم دچار قحط خواهند شد و باران کم میشود نه زمینی خواهد بود که گیاه برویاند و نه آسمانی استکه بارانی فرو ریزد. بعد از آن، مهدی هادی علیه السلام خروج نموده و بیرق را از دست عیسی ابن مریم علیه السلام میگیرد آنگاه دجال از میسان که در نواحی مصر است خروج میکند و نزد سفوان و سنام (نام آب و کوهی است در بصره) میاید و آنها را مسخر میکند فیکونان کالثرید و ما هما بثرید من الجوع و القحط ان ذلک لشدید و بعد از آن، آفتاب تا چهل سال از طرف مغرب طلوع میکند.

باب ۵۵

عمرو بن تغلب میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: شما در موقع قیام قیامت با گروهی که نعلینشان از مو باشد قتال خواهید کرد و با قومی قتال میکنید که دارای چشمان کوچک و صورتهای عریض و پهنی چون سپرهای آهنین باشند. و بروایت دیگر گوید: که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: قیامت بپا نمیشود تا اینکه شما با قومی جنگ کنید که نعلینشان از مو باشد و کلاه خود بسر بگذارند و دارای چشمان کوچک و صورتهای عریض چون سپرهای آهنین باشند. و بسندهای دیگر روایت کرده که راوی گفت: من شش سال با رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم و خوب میفیدم که چه میفرمود، یک روز شنیدم که میفرمود: بهمین زودی شما با گروهی قتال میکنید که نعلینشان از مو باشد و دارای چشمانی کوچک و صورتی سرخ باشند کان صورتهاشان سپرهای آهنین است.

باب ۵۶

سمره بن جندب میگوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نزدیک شده که جلو شما پر از عجم شود و خدا آنها را چون شیری پر جرئت کند که فرار نکنند و با شما قتال کنند و غنیمت شما را بخورند.

باب ۵۷

حذیفه گوید: نزدیک شده که عجم جلوگیری کند و برای اهل عراق درهم وقفیزی نیاید و همینطور روم جلوگیری کند و برای اهل شام درهم وقفیزی وارد نشود.

باب ۵۸

سلیلی گوید: پانزده روز قبل از اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام از بصره خارج شود خطبه ای خواند و در آن خطبه بعد از آنکه پادشاهان بنی عباس را اسم برد کرد فرمود: فتنه تیره و گردن بند قرمز تمام شد و قائم حق در بین آن است، بعد از آن هفت اقلیم چون ماه نورانی و چون ستاره درخشنده خواهند شد، آگاه باشید که برای خروج مهدی علیه السلام ده علامت خواهد بود: طلوع ستاره دم دار که از مجاری، نزدیک خواهد شد و بعد از آن فتنه و آشوبهایی بپا میشود این اول آن علامتها بود، و از آن علامت تا علامت دیگری عجائبی بوجود میاید و ماه نورانی در بین انقضا این علائم ده گانه خواهد بود.

باب ۵۹

نیز سلیلی گوید: امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه ای خواند و بعد از حمد خدا و ثنا بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر چه میخواهید از من به پرسید زیرا که من در این دهه آخر ماه رمضان از بین شما میروم، پس حوادث بعد از خود را ذکر کرد و شهادت حسین علیه السلام و زید بن علی رضوان الله علیه و سوزاندن جنازه او و خاکسترش را بیاد دادن بیان فرمود و گریه کرد، آنگاه زوال بنی امیه و بنی عباس را بمردم تذکر داد و حوادث بعد از آنها را خاطر نشان مردم کرد و فرمود: اول آن فتنه ها سفیانی و آخر آن سفیانی خواهد بود، از آن حضرت پرسیدند: سفیانی اول و دوم کدامند؟ فرمود: سفیانی اول: صاحب هجر است و سفیانی دوم صاحب شام. سلیلی گوید: سفیانی اول ابو طاهر سلیمان بن حسن قرمطی بود آنگاه آن حضرت ذکر پادشاهان بنی عباس را از قول رسول الله صلی الله علیه وآله تجدید کرد، و مدحی از شیعیان و محبین خود گوشزد آن مردم کرد و فرمود: شیعیان من نزد مردم کافر و نزد خدا از خوبانند، پیش مردم دروغگو ولی نزد خدا راست گویانند، در نزد مردم پلید اما پیش خدا پاکیزگانند، پیش مردم ملعون و پیش خدا نیکانند، پیش مردم، ظالم اما نزد خدا عادلند، شیعیان من بوسیله ایمان رستگارند اما منافقون زیان کارند، این جریان و شرح حال شیعه آن حضرت است.

مترجم گوید: ترجمه باب پنجاه و نهم که حاوی فضائل و مناقب شیعیان علی علیه السلام است در ساعت (۱۲) ظهر روز (۲۱) ماه مبارک رمضان که روز شهادت آن بزرگوار است در جوار حضرت سید الشهداء در کربلای معلا به پایان رسید و در این موقع مؤذن شروع به اذان کرد و حقیر هم بقصد تشرف بحضور امام حسین علیه السلام عازم حرم آن بزرگوار شدم.

باب ۶۰

معاذ بن جبل گوید: من و ابو عبیده جراح و سلمان نشسته بودیم و منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه دیدیم که آن حضرت با رنگ متغیر نزدیک ظهر بر ما وارد شد و فرمود: کیست در اینجا ابو عبید و معاذ و سلمان نیستید؟ گفتیم: چرا یا رسول الله صلی الله علیه و آله ناگاه آنحضرت فتنه ها را ذکر کرد و فرمود: در شهرزورا (یعنی بغداد) فتنه ای به پا میشود و چه مرد و زنانیکه کشته خواهند شد و چه مالهاییکه به غارت میرود و ناموسهاییکه مورد بدگوئی قرار می گیرند خدا رحمت کند آنکسی را که در آن روز زنان بنی هاشم را پناه دهد زیرا که آنها حرم منند. ناگاه آن فتنه به پادشاه کوفه خواهد رسید و جوان هائی از مجلسشان بر آنها خروج میکنند که نام یکی از آنها را صالح گویند و اهل کوفه را محاصره میکنند، بعد از آن فتنه بمدینه منتهی خواهد شد و مردها را کشته و زنان بنی هاشم را شکم پاره میکنند، موقعیکه این بلا بوجود آمد بر شما لازم است که به روم و کوهها فرار کنید و آن جوان (که صالح نام دارد؟) فرزند زنی است، بعد از آن، مرد تمیمی که شعیب بن صالح نام دارد - خدا شهرهای شعیب را آباد کند با بیرق سیاه بنصرت دین خدا میاید تا اینکه بین رکن و مقام با مهدی علیه السلام بیعت نماید.

باب ۶۱

شعیب حنائی که کتابهایی زیادی را خوانده بود میگوید: بخدا قسم اگر بخواهم شما رابه اسم و صفت مهدی علیه السلام و اینکه از کجا خروج میکند خبر می دهم. ولی در کتاب یافته ام ملعون من اخبرته قبل ان یخرج. ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: زمین پر از ظلم و جور خواهد شد و بعد از آن مردی از عترت من خروج میکند و هفت یا نه سال مالک زمین شده آنرا پر از عدل و داد خواهد کرد.

باب ۶۲

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مردی از عترت من که پیشانی روشنی و بینی باریک و کشیده ای دارد زمین را پر از عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم و ستم شده باشد و آنحضرت هفت سال عمر میکند.

باب ۶۳

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنحضرت روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه نفس زکیه کشته شود. موقعیکه نفس زکیه کشته شد اهل آسمان و زمین بر آنها غضب میکنند بعد از آن، مردم آنطور نزد مهدی علیه السلام میایند که عروس در شب عروسی پیش داماد میاید، ناگاه مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد میکند و آسمان باران میبارد و زمین گیاه میرویانند و امت من در جوار آن حضرت متنعم به نعمتی که هرگز نشده باشند.

باب ۶۴

زر بن عبد الله میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مردی از عترت من خروج میکند که نامش نام من و خلقتش خلق من است، زمین را پر از عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد.

باب ۶۵

عثمان بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نباشد خدا آنروز را طولانی میکند تا آن مردی که نام و خلقتش نام و خلق من و نام پدرش نام پدر من است مالک شود و زمین را پر از عدل و داد کند آنطور که پر از ظلم و ستم شده باشد.

باب ۶۶

مغیره بن عبدالرحمان گوید: در موقع فتنه ابن زبیر بمادرم خودم که زن سالخورده و قدیمی بود گفتم: بخدا قسم که مردم در این فتنه هلاک خواهند شد، گفت: ابا اینطور نیست که تو میگوئی بلکه بعد از این فتنه ای بپا میشود که مردم در آن هلاک میشوند و کار آنها با هیچکس درست نمیشود تا اینکه منادی از آسمان ندا کند: بر شما لازم است که نزد فلان بن فلان روید.

باب ۶۷

سمیر میگوید: در ماه رمضان صوتی شنیده میشود، و در ماه شوال سر و صدائی بپا خواهد شد، و در ماه ذیقعدہ قبیلہ ها بقتال میپردازند، و در ذی حجه حاجیها را غارت میکنند، و اگر بخواهید آنچه را که در محرم اتفاق میافتد بشما خبر دهم گفتیم: در محرم چه اتفاق میافتد؟ گفت: منادی از آسمان ندا میکند: آگاه باشید که فلانی برگزیده خلق خدا است حرف او را گوش کرده از او اطاعت نمائید. عبد الله بن عمر گوید: رسول خدا فرمود: مهدی علیه السلام از قریه ای خروج میکند که آنرا کرعه میگویند.

باب ۶۸

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: عمر مهدی علیه السلام هفت یا هشت یا نه سال خواهد بود، امت من چه خوب و چه بد در زمان آنحضرت متنعم به نعمتی میشوند که هرگز نشده باشند، آسمان باران بر آنها میریزد و زمین گیاه خود را از آنها مضایقه خواهد کرد، در زمان آنحضرت بطوری مال زیر دست و پا ریخته است که هر وقت بشخص مال دهند آنرا دور میریزد.

باب ۶۹

عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: شب و روزهایی نمیگذرد تا اینکه مردی از اهل بیت من زمین را پر از عدل و داد کند آن طور که پر از ظلم و جور شده باشد.

باب ۷۰

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: وقتی که سنه سیصد و پنجاه تمام شد منادی از آسمان ندا میکند: ایها الناس خدای تعالی مدت سلطنت ستمکاران و منافقین و تابعین آنها را قطع کرد و بهترین امت محمد صلی الله علیه وآله را ولی شما قرار داد خود را در مکه باو ملحق کنید، زیرا که او مهدی است و نامش احمد بن عبد الله است، عمران بن حصین گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اوصاف و احوال آن مرد را برای ما بیان کن فرمود: آن حضرت مردی از فرزندان من است که چون مردان بنی اسرائیل خواهد بود. در موقع فعالیت و ابتلا امت من خروج میکند، عربی رنگ و چهل ساله است، صورتش مثل ستاره درخشنده است زمین را پر از عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم و ستم شده باشد، مدت بیست سال سلطنت خواهد کرد در صورتیکه صاحب کلیه شهرهای کفر قسطنطنیه و رومیه خواهد بود، مردان صالح و نیکوکار و افراد متفرقه شام بانحضرت ملحق میشوند، دلهای آنها مثل پاره های آهن است، در شب خائف و در روز چون شیرند. و اهل یمن میایند و با آن حضرت در بین رکن و مقام بیعت میکنند آنگاه از مکه بقصد شام خارج میشود، و اهل آسمان و زمین و عرفان هوا و ماهیهای دریا بوسیله آنحضرت خوشحال خواهند شد. فصل سید بن طاووس گوید: اینکه در باب هفتادم گفته شده منادی از آسمان ندا میکند ما آنرا نیافتیم و اینکه گفته شده اسم او احمد بن عبد الله است بر خلاف روایات محقق و معتبره شیعه است، جا دارد که این جمله های مذکوره را تاویل نمود ولی چون نباید در روایات تصرف کرد ما عین روایات را نگاشتیم.

باب ۷۱

تمیم داری گوید: بر رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتم: من بیکی از شهرهای عجم عبور کردم که آنرا انطاکیه میگفتند و من شهری از آن بزرگتر ندیده ام، هیچ ابری از آن شهر عبور نمیکرد مگر اینکه مدتی بالای آن مکث میکرد. پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در غار ثور که در کوه آن شهر است ریزه هایی از الواح (یعنی کتابها) و عصای موسی علیه السلام و ریزه های از تابوت آنحضرت موجود است هیچ ابر شرقی و غربی و کوفی و قبله ای بان عبور نمیکند مگر اینکه دوست دارد از برکت آن برخوردار شود و چند شب و روزی نمیگذرد که مردی از اهل بیت من که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من و خلق او چون خلق منست در آن شهر میاید و زمین را پر از عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم شده باشد. (این روایت بر خلاف عقیده شیعه است. مترجم).

باب ۷۲

سدی در تفسیر آیه (لهم فی الدنيا خزی) میگوید: اما رسوائی دشمنان دین در دنیا موقعی است که مهدی علیه السلام در قسطنطنیه قیام کند و آنها را بکشد این خود برای آنها رسوائی است.

باب ۷۳

ابن عباس گوید: باد قرمزی در زورا (یعنی بغداد) خواهد وزید که تا آنموقع آنرا ندیده اند پس بعلمای خود پناه می برند و میبینند که آنها همه از شکل آدمیت بشکل میمون در آمده اند و صورتهاشان سیاه و چشمانشان کبود شده است.

باب ۷۴

ابن مسعود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: موقعی که صدائی در ماه رمضان بوجود آمد در ماه شوال جنگ وجدالی خواهد شد و قبیله ها در ماه ذی قعدة از بین میروند و در ماه ذی حجه و محرم خونها ریخته میشود، هیئات هیئات چه محرمی که مردم در آن کشته خواهند شد؟ پرسیدند یا رسول الله آن صدای چه موقعی خواهد بود؟ فرمود: صدائی است در نیمه روز جمعه ماه رمضان موقع ظهر، این حادثه در موقعی اتفاق میافتد که شب اول ماه رمضان جمعه باشد، آن صدا صدائی است که شخص خواب را بیدار نموده و شخص ایستاده را بزانو در میآورد و دختران باکره پشت پرده را در شب جمعه آن سالی که زلزله و سرما در آن زیاد باشد از مکان خود بیرون مینماید. پس وقتی که شب اول ماه رمضان آن سال با شب جمعه مصادق شد و شما نماز صبح روز جمعه نیمه ماه رمضان را خواندید داخل خانه های خود شده درب خانه هاتان را به بندید و پنجره های اطقاترا مسدود نمائید و خود را پوشانده درب گوشهای خود را بگیرید و موقعی که آن صدا را شنیدید خدا را سجده کنید و بگوئید: (سبحان القدوس سبحان القدوس ربنا) زیرا کسیکه این عمل را انجام دهد نجات خواهد یافت و کسیکه انجام ندهد هلاک میشود. (مترجم گوید: این روایت در صفحه (۲۴) این کتاب نیز مرقوم شد).

باب ۷۵

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: سر و صدائی در ماه رمضان بپا میشود که شخص خوابرا بیدار میکند و شخص بیدار را می ترساند، بعد از آن گروهی در ماه شوال ظاهر میشوند، و در ماه ذی قعدة جنگ وجدالی خواهند شد، در ماه ذی حجه حجاج را غارت میکنند در ماه محرم هتک حرمتهایی میشود، در ماه صفر صدائی بوجود میآید و قبیله ها در ماه ربیع به نزاع می پردازند. والعجب كل العجب بين جمادی و رجب.

باب ۷۶

موسی بن جعفر از پدرش از جد بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که فرمود: امام حسین علیه السلام آمد خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام و عده ای خدمت علی علیه السلام بودند علی علیه السلام فرمود: این حسین سید و مولای شما است او را رسول خدا سید و آقا نامیده، و بزودی مردی از صلب او خارج میشود که اخلاق او شبیه من است، زمین را پر از عدل و داد مینماید آن چنانکه پر از جور و ستم شده باشد. پرسیدند: یا امیر المؤمنین آنحضرت در چه موقعی خواهد بود؟ فرمود: هیئات آن موقعی که شما از دین خود خارج شوید آنطور که زن از ورک خود برای شوهرش خارج میشود (ورک یعنی: ران که از زانو ببالا است) مترجم.

حکیم بن سعید گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود: اصحاب مهدی علیه السلام هم جوانند و در بین آنان پیر پیدا نمی شود.

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیت من خارج شود، اگر دنیا بیشتر از یک روز باقی نمانده باشد خدا آنروز را طولانی میکند تا اینکه آن حضرت قسطنطنیه و دیلم را فتح نماید.

اصبغ بن نباته میگوید: امیر المؤمنین علیه السلام خطبه ای خواند و نامی از خروج مهدی علیه السلام و یاران او برد، ابو خالد حلبی یا کابلی گفت: یا علی اوصاف او را برای ما بگو، فرمود: آنحضرت از نظر خلق و خلق و نیکوئی شبیه ترین مردم است بر رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا میخواهید شما را از یاران او آگاه نمایم؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود: اول آنها از بصره و آخر آنها از یمامه خواهد بود، آنگاه آن حضرت شروع کرد بشماره کردن اصحاب مهدی علیه السلام و مردم گریه میکردند، فرمود: از بصره دونفر از اهواز یک نفر - از منا یک نفر - از شوشتر یک نفر - از دورق یکنفر از باستان یک نفر نام او. علی و سه نفر دیگر: احمد، عبد الله و جعفر - از عمان دو نفر: محمد و حسن - از سیراف دو نفر: شداد و شدید - از شیراز سه نفر: حفص، یعقوب و علی از اصفهان چهار نفر: موسی، علی، عبد الله و غلفان - از ابدح یک نفر: یحیا - از مرج یا عرج یکنفر:

داود - از کرخ یک نفر: عبد الله - از بروجرد یک نفر: قدیم - از نهاوند یکنفر: عبد الرزاق - از دینور دو نفر: عبد الله و عبد الصمد - از همدان سه نفر: جعفر، اسحاق و موسی - از قم ده نفر که نام آن ها مطابق با نام اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله است - از خراسان یکنفر: درید و پنج نفر دیگر که نامشان با نام اصحاب کهف تطبیق میکند - از آمل یک نفر - از جرجان یک نفر - از هراه یک نفر - از بلخ یک نفر - از قراح یک نفر - از عانه یکنفر - از دامغان یک نفر - از سرخس یک نفر - از سیار سه نفر - از ساوه یکنفر - از سمرقند یک نفر - از طالقان بیست و چهار نفر، اینها همانهاییند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره آنها فرمود: در خراسان گنجهایی است که طلا و نقره نیستند ولی مردانی هستند که خدا و رسول آن ها را جمع میکنند - از قزوین دو نفر - از فارس یک نفر - از ابهر یک نفر - از برجان یک نفر - از شاخ یک نفر - از صریح یکنفر - از اردبیل یک نفر - از مراد یک نفر - از تدمر یکنفر - از ارمنیه یکنفر از مراغه سه نفر - از خوی یکنفر - از سلماس یکنفر - از بدلیس یک نفر - از نسور یک نفر - از برکری یک نفر - از سرخیس یک نفر - از مناگرد یکنفر - از قلیقلا یکنفر - از واسط سه نفر - از بغداد ده نفر - از کوفه چهار نفر - از قادسیه یکنفر - از سورا یک نفر - از سرراه یک نفر از نیل یک

نفر - از صیدا یکنفر - از جرجان یکنفر - از قصور یکنفر - از انبار یک نفر - از عکبرا یک نفر - از حنانه یک نفر - از تبوک یک نفر - از جامده یک نفر - از عبادان سه نفر - از حدیثه موصل شش نفر - از موصل یک نفر - از مغلثا یک نفر - از نصیبین یکنفر - از ارون یک نفر - از فارقین یک نفر - از آمد یکنفر - از راس العین یکنفر - از رقه یکنفر - از حران یک نفر - از بالس یکنفر - از قبیح یک نفر - از طرطوس یک نفر از قصر یکنفر - از ادنه یکنفر - از خمری یکنفر - از عرار یک نفر - از قورس یک نفر - از انطاکیه یکنفر - از حلب سه نفر - از حمص دو نفر - از دمشق چهار نفر - از سوریه یکنفر از قسوان یک نفر - از قیموت یکنفر از صور یکنفر - از کراز یکنفر - از اندرح یکنفر - از عامر یک نفر و از دکار یک نفر - از بیت المقدس دو نفر - از رملیه یکنفر - از بالس یک نفر از عکا دو نفر - از عرفات یک نفر از عسقلان یک نفر - از غزه یک نفر - از فساط چهار نفر - از قرمیس یک نفر - از دمیاط یک نفر - از محله یک نفر - از اسکندریه یک نفر - از برقه یکنفر - از طنجه یک نفر - از افرنجه یک نفر - از قیروان یک نفر - از سوس اقصی پنج نفر - از قیرص دو نفر از جمیم سه نفر - از قوص یکنفر - از عدن یکنفر - از علالی یک نفر - از مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله ده نفر - از مکه چهار نفر - از طائف یک نفر - از دیر یکنفر - از شیروان یکنفر - از زبید یکنفر از صرو، ده نفر - از احسا یک نفر - از قطیف یکنفر - از هجر یکنفر - از یمامه یکنفر، علی علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله آن ها را برای من شماره کرد (۳۱۳) نفر شدند مطابق عدد اصحاب بدر خدا آنها را از مشرق و مغرب زمین بیک چشم بهم زدن نزد خانه کعبه جمع می کند، چون اهل مکه آن ها را مشاهده میکنند میگویند: سفیانی ما را بدور خود جمع کرده آنگاه چون بر اهل مکه وارد میشوند گروهی را می بینند که به دور کعبه اجتماع کرده اند و تاریکی و ظلمت از میان آنان رخت بر بسته و صبح امید آن ها طلوع کرده و بیکدیگر صدا زده میگویند: نجات (شاید منظور این باشد که ما نجات یافتیم؟) مردمان شریف نگاه می کنند و امر آنها غرق در فکرند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کان من می بینم که شکل وزی آن ها یکی، قد و قامت یکی. صورت و جمال یکی: لباس یکی، مثل اینکه چیزی را که از دست داده باشند می طلبند و در باره آن متحیر و متفکرند تا آن مردی که خلاقا و خلقا و جمالا که شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلی الله علیه وآله از پشت پرده کعبه نزد آن ها میاید باو گویند: تو مهدی علیه السلام هستی؟ میگوید: آری مهدی موعود منم، آنگاه آن حضرت بان ها میفرماید: در باره چهل خصلت با من بیعت کنید و راجع به ده خصلت با من شرط نمائید. احنف پرسید: یا علی آن خصلتها کدامند؟ علی علیه السلام فرمود: با آن حضرت بیعت میکنند که:

- ۱- دزدی نکنند
- ۲- زنا نکنند
- ۳- کسی را (بناحق) نکشند
- ۴- هتک حرمت محترمی را نکنند
- ۵- بمسلمانی فحش نگویند
- ۶- بمنزلی هجوم نکنند
- ۷- کسی را بغیر حق نزنند
- ۸- مالهای سواری لاغر و ضعیف را سوار نشوند
- ۹- خود را با طلا زینت نکنند (یعنی طلا نپوشند)
- ۱۰- خز نپوشند
- ۱۱- ابریشم نپوشند
- ۱۲- نعلین های صراره نپوشند
- ۱۳- از مسجدی خروج نکنند
- ۱۴- راه را (بر کسی) نبندند
- ۱۵- در حق یتیمی ظلم نکنند
- ۱۶- راهی را خوفناک نکنند
- ۱۷- مکر و حيله ننمایند
- ۱۸- مال یتیم را نخورند
- ۱۹- لواط ننمایند
- ۲۰- شراب نخورند
- ۲۱- امانت را خیانت نکنند
- ۲۲- خلف و عده نکنند
- ۲۳- گندم و جو را احتکار نکنند
- ۲۴- کسی که بان ها پناه می برد نکشند
- ۲۵- شکست خورده را تعقیب نکنند
- ۲۶- خونی را (بناحق) نریزند
- ۲۷- بکشتن شخص مجروح اقدام ننمایند
- ۲۸- لباس زبر و خشن بپوشند
- ۲۹- متکای خود را خاک

قرار دهند ۳۰- نان جو بخورند ۳۱- بچیز کم راضی باشند ۳۲- برای خدا آن طور که باید و شاید جهاد نمایند ۳۳- مشگ و بوی خوش ببینند ۳۴- از نجاست دوری کنند (شش خصلت از خصال مذکوره در حدیث نبود - مترجم). و آن حضرت هم با آن ها شرط میکند که معاشر و ملازمی انتخاب نکند، هر مکان و زمانی که آن ها بروند او هم برود، بچیز کم قانع باشد، زمین را بعون خدا پر از عدل و داد نماید آن طور که پر از ظلم جور شده باشد، خدا را آن طور که باید و شاید عبادت کند، خراسان برای آن حضرت فتح خواهد شد. اهل یمن مطیع او خواهند شد، لشگرها از یمن او را استقبال میکنند، شهسوار همدان و خولان او را بطرف اوس و خزرج میبرد، بازوی او بوسیله سلیمان تقویت میشود، جلو او عقیل و علی خواهد بود، راننده او حرث است، طایفه مضر پشتیبان او خواهند بود که جلو می روند با قبیله بجیله و ثقیف و مجمع و غداف مخالف است، با لشگرها حرکت میکند تا اینکه وادی های فتنه متروک شوند. حسنی با دوازده هزار نفر بان حضرت ملحق میشود آن بزرگوار بحسنی میگوید: من از توبه این امور سزاوارترم، او در جواب گوید: دلیل و برهان تو چیست؟ پس آن حضرت بر پرنده اشاره می کند بر کتف مبارکش فرود میاید، عصای خود را غرس میکند سبز میشود یک نوع سبز شدن نیکوئی، آنگاه حسنی لشگر را تسلیم آن حضرت نموده و خود در جلو لشگر قرار میگیرد، بعد از آن سر و صدائی در دمشق بپا میشود که میگویند: اعراب حجاز برای شما جمع شده اند، سفیانی به اصحاب خود گوید: این گروه چه، میگویند؟ در جوابش گویند: این ها اصحابی هستند ناتوان و غیر فعال و ما اصحابی هستیم با حیل و اسلحه تو با ما بیا تا بر آنها خروج کنیم. احف پرسید یا امیرالمؤمنین سفیانی از چه گروهی است؟ حضرت فرمود: از بنی امیه است و دائیهای او کلب میباشد، نام او عنبسه بن مره بن کلیب بن سلمه بن عبد الله بن عبد المقتدر بن عثمان بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس است که شریرترین و ملعون ترین و ظالم ترین خلق خدا است. سفیانی با لشگر و مالهای سواری خود خروج میکند و تعداد صد و هفتاد هزار نفر با او خواهند بود و در بحیره طبریه نزول میکنند، آنگاه مهدی علیه السلام در حالی که جبرئیل در جلو او است بسوی سفیانی حرکت میکند و در شب راه میروند و روز پنهان میشوند و مردم هم از آن حضرت متابعت میکنند تا اینکه در بحیره طبریه با سفیانی مصادف میشوند و خدا بسفیانی غضب میکند خلق خدا هم بجهت غضب خدا به او غضب میکنند پرنده ها آنها را با پر و بال خود سنگباران میکنند و کوهها با سنگ های خود و ملائکه با صداهای خود آن ها را مورد حمله قرار می دهند، ساعتی طول نمیکشد که خدا کلیه اصحاب سفیانی را هلاک مینماید و غیر از سفیانی کسی از آن ها باقی نمیماند، آنگاه مهدی علیه السلام او را گرفته در زیر درختی که شاخه های آن بطرف بحیره طبریه متمایل است ذبح میکند و شهر دمشق را تصرف مینماید، بعد از آن پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیبی ده هزار نفر قرار داد خروج میکند و طر سوسارا با نیزه فتح نموده و اموال مردم را غارت مینماید. آنگاه خدای عالم جبرئیل را میفرستد تا شهر مصیصه (شهری است در شام) و منزلها و آنچه در آن است از جا کنده در بین آسمان و زمین معلق می نماید و پادشاه روز با لشگر خود حرکت کرده در جای شهر مصیصه نزول کرده میگویند: چه شد آن شهری که روم و نصرانیت از آن خائف بود؟ در جواب صدای خروسها و سگها و حیوانات را از بالای سر خود می شنوند. سید بن طاووس میگوید: این عین عبارتی بود که ما از کتاب سلیلی یافتیم و ذکر کردیم.

عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر از دنیا بیشتر از یک شب باقی نماند خدا آن شب را طولانی میکند تا مردی از بیشتر از یک شب باقی نماند خدا آن شب را طولانی میکند تا مردی از اهل بیت من که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است مالک این امت شود و زمین را پر از عدل و داد کند آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد و مال را بطور مساوی تقسیم کند و خدا بطوری بی نیازی را در دل این امت جای گزین نماید که شخص میاید خدمت آن حضرت و میگوید: پولی بمن بده آن بزرگوار میفرماید: برو نزد خازن، چون پیش خازن میاید آنقدر به او عطا میکند که میگوید: آن وسعتی که به امت محمد صلی الله علیه و آله داده شده مرا بس است و آنچه که به او عطا شده رد میکند و میگوید: من احتیاجی بان ندارم، به او میگویند: ما چیزی که بخشیدیم پس نمیگیریم آن حضرت نه یا هفت سال زندگی میکند، بعد از آن بزرگوار خیری در زندگی نخواهد بود. در روایت دیگر از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: فتنه و آشوب بزرگ و فتح قسطنطنیه و خروج دجال در مدت هفت ماه است.

باب ۸۱

ابو امامه باهلی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی خطبه ای خواند و در آخر آن خطبه نامی از دجال برد و بعد از آن فرمود: در آن روز امام مردم شخص صالحی است، از او تقاضا میکنند که نماز صبح را میکند همین که حضرت عیسی را می بیند او را می شناسد آنگاه او عقب می رود که عیسی علیه السلام برای نماز جلو به ایستد ولی عیسی دست خود را بین دو کتف او میگذارد و میگوید: تو نماز بخوان زیرا که اقامه نماز برای تو گفته شده و عیسی علیه السلام به او اقتدا میکند، پس میگویند: درب را باز کنند، در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی مسلح و با شمشیر خواهد بود، همین که دجال بعیسی نظر میکند آب میشود آنطور که پاره های آهن در آتش یا برف در آب شود، عیسی خروج میکند و نزدیک درب شرقی او را گرفته بیک ضربت میشکد و چیزی از مخلوقات خدا از قبیل درخت، سنگ و جنبنده ای نیست که یهودی بان پناهنده شود مگر اینکه میگوید: ای بنده مسلمان خدا این کسی که بمن پناهنده شده یهودی است او را بقتل برسان ولی درخت غرقده که درخت یهود است سخن نمیگوید. عیسی در میان امت من حاکم و امام عادل خواهد بود، صلیب را میکوبد، خوک را میکشد (شاید منظور این باشد که گوشت خوک را نمیخورند؟) جزیه را از بین میبرد، صدقه را متروک مینماید بر گوسفند و گاوی ظلم نمی کند، کینه و دشمنی را بر طرف مینماید، اذیت کلیه جنبندگان بطوری از بین میرود که اگر طفل نوزاد دست خود را در دهان مار کند او را ضرری نمیرساند، شیر درنده بچه را می بیند و او را اذیت می کند، شیر در میان شتران چون سگ گله خواهد بود، گرگ در میان گله چون سگ گله میباشند، زمین از مسلمین پر میشود و سلطنت کفار از بین میرود، ملک برای غیر از خدا و مسلمین نخواهد بود، زمین چون یک پارچه نقره خواهد شد و گیاه خود را آن طور میرویانند که در زمان حضرت آدم علیه السلام بوده چند نفر که از یک خیار بخورند همه آن ها سیر میشوند، یک انار چند نفر را اشباع مینماید، قیمت است به مختصر درهمی خواهد رسید، این آخر حدیث بود، یعنی مردم از جهاد مستغنی شده و در صفات زها در غبت پیدا میکنند.

باب ۸۲

ابو سلیمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: رجال از طرف مشرق از شهری که آن را خراسان میگویند خروج میکند و گروهی تابع او میشوند که صورتهاشان چون سپرهای آهنین است.

باب ۸۳

حذیفه بن یمان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: حقا که رستگاران آن امتی که من اول آنها باشم و عیسی آخر آنها باشد، پس عیسی پشت سر مردی از فرزندان من نماز میخواند، وقتی که نماز صبح را خواند عیسی بلند میشود و متابعت خود را ذکر میکند و مکث او در دنیا چهل سال خواهد بود.

باب ۸۴

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قیامت بپا نمیشود تا اینکه آتشی از زمین حجاز ظاهر شود و گردن های شترهای بصری وسیله آن نورانی شود (عبارت عربی اینست: حتی تظهر نار بارض الحجاز تضي لها اعناق الابل ببصری - مترجم). مترجم گوید: بحول الله وقوته ترجمه بخش دوم کتاب ملاحم وفتن در شب جمعه (۲۳) ماه رمضان المبارک سنه (۱۳۸۳) هجری در جوار حضرت حسین ابن علی علیه السلام بقلم حقیر پایان یافت و اینک بترجمه بخش سوم شروع میکنیم.

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۳)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۳)

باب ۱

ابو زید میگوید: روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نماز صبح را با ما خواند و بالای منبر رفته خطبه ای خواند که تا ظهر طول کشید و برای نماز ظهر از منبر پائین آمده نماز ظهر را ادا کرد و دوباره بالای منبر رفته خطبه ای ادا کرد که تا عصر طولانی شد سپس از منبر بزیر آمد و نماز عصر را خواند و برای سومین بار به منبر رفته تلاوت خطبه کرد تا آفتاب غروب کرد و ما را از آنچه که در عالم شده و خواهد شد خبر داد و بما اعلام کرد که گفته های او را حفظ کنیم.

باب ۲

حذیفه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بعد از سنه (۱۵۴) بهترین فرزندان شما دخترانند و بهترین زنان شما بعد از سنه (۱۶۹) زنانی هستند که نزایند، و در سنه (۱۶۸) قرض خود را

طلب کن، و در سنه (۱۶۹) قرض خود را به پرداز، و در سنه (۹۰) کشت و کشتار میشود، یکی از آن گروه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله در آن موقع راه نجات چیست؟ فرموده: تا قیام قیامت فتنه و آشوب خواهد بود.

باب ۳

زکریا در کتاب فتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قبل از قیامت فتنه بپا خواهد شد، پرسیدند: چه فتنه ای؟ فرمود: کشته شدن، گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از زمان فعلی ما بیشتر کشته میشود؟ فرمود: نه اینکه کفار شما را بکشند بلکه شخص همسایه و برادر و پسر عمه خود را خواهد کشت، گفتند: یا رسول الله آیا عقل ندارند؟ فرمود: عقل مردم در آن زمان گرفته میشود و (بجای عقلا) افرادی مینشینند که گمان میکنند کسی هستند و شخصیتی دارند، ابو موسی گفت: قسم بخدا برای من و شما چاره ای نیست جز اینکه از دین خارج شویم همان طور که داخل شدیم.

باب ۴

عاصم بن حمزه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا در این امت پنج فتنه قرار داده: ۱- فتنه خصوصی. ۲- فتنه عمومی ۳- فتنه خصوصی ۴- فتنه عمومی ۵- فتنه تاریک و سیاهی بپا میشود که مردم چون حیوانات خواهند شد.

باب ۵

ثوبان غلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن حضرت روایت کرده که فرمود: نزدیک شده که کلیه امتها به دور شما جمع شوند آنطور که خورندگان غذا بدور غذا جمع میشوند، یکی از شنوندگان گفت:

بجهت اینکه جمعیت ما کم است؟ فرمود: نه، جمعیت شما زیاد است ولی چون غنا خواهید بود خدا ترس را از دشمنان شما میگیرد و در دل و بدنهای شما و هن را جای گزین مینماید، شخصی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و هن کدام است؟ فرمود: حب دنیا و بیزار بودن از موت.

باب ۶

زکریا از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: ایها الناس از اصحاب رای بر حذر باشید چونکه اصحاب رای دشمنان سنتند، این افراد غافل و جاهلند از اینکه سنت را حفظ کنند و سنت هم از آنها بری و بیزار است که آن ها حفظش نمایند تا اینکه اگر راجع بسنت از آنها سوال کنند بگویند ما نمی دانیم و (بدین جهت) حیا کنند.

باب ۷

عبد الله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: آنچه برای بنی اسرائیل پیش آمد برای امت من هم پیش آمد میکند حتی اینکه اگر کسی از آنها علنا با کنیزی زنا کرده باشد از امت من هم این کار را انجام خواهد داد، بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند، امت من نیز هفتاد و دو فرقه خواهند شد که غیر از یک فرقه کلیه آن ها اهل جهنمند، پرسیدند: فرقه ناجیه کدامند یا رسول الله صلی الله علیه وآله؟ فرمود: آن فرقه ای که تابع من واصحاب منند

باب ۸

زکریا از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: نزدیک شده آتشی خارج شود که گردن شتران در بصری (نام شهری است در شام) بوسیله آن نورانی شود و نظیر شتر کند روی که شب میخوابد و روز راه می رود سیر میکند بطوری که مردم میگویند: آتش راه افتاد شما هم راه بیفتید آتش استراحت کرد شما هم استراحت کنید، هر کس بچنگال آن بیفتد او را میخورد (مثل اینکه جملات این روایت، تشبیه و رمز باشد. مترجم) نیز از عمر بن خطاب روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنید که میفرمود: قیامت قیام نمیکند تا اینکه آتش از یکی از وادی های حجاز سیلان کند و گردن شتر در بصری بوسیله آن نورانی شود. حذیفه از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: قیامت پیا می شود تا اینکه آتشی از رومان روشن شود و بوسیله آن گردن شتر بصری نورانی شود.

باب ۹

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: در ماه رمضان سر و صدائی پیا میشود که اشخاص خواب را بیدار میکند و افراد بیدار را ترسان و ناراحت خواهد نمود، پس از آن در ماه شوال گروهی ظهور میکنند، در ذی القعدة جنگ وجدالی بوجود میاید، در ذیحجه حجاج را غارت میکنند، در ماه محرم هتک حرمت هائی خواهد شد، در ماه صفر نیز سر و صدائی خواهد شد، در ماه ربیع قبیلها بمنازعه میپردازند ثم العجب کل العجب بین جمادی و رجب. بعد از آن ناچه ای که روده بار آن کنند بهتر است از شهری که صد هزار نفر در آن جای گزین شوند (کنایه از آن است که انسان اهل و عیال خود را بناقه ای سوار کند و فرار نماید). در روایت دیگر از ابو الحکم روایت کرده که گفت: در ماه رمضان فتنه و انقلابی میشود. در شوال قبیلها با جنگ مشغول خواهند شد، در ذی حجه حجاج را غارت میکنند، در محرم چه محرمی؟ این سخن را سه مرتبه اعاده نمود و گفت: کلیه افراد ستمکار کشته خواهند شد و العجب کل العجب بین جمادی و رجب. و در روایت دیگر از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: رمضان قلب سال است، موقعیکه رمضان سالم و بی سر و صدا باشد همه سال را آرامش خواهد بود. کثیر بن مره حضرمی میگوید: برای حادثه ماه رمضان علامتی خواهد بود گفتند: آن علامت کدامست؟ گفت: عمود آتشی که از طرف مشرق در آسمان دیده شود، موقعیکه آن عمود آتش را دیدید طعام یک سال را برای اهل و عیال خود آماده کنید.

باب ۱۰

عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و هله روایت کرده که فرمود: از علائم قیامت بلند شدن ماهها است (یعنی ماه شب اول مثل ماه شب دوم است مثلاً؟). در روایت دیگر است که آن حضرت فرمود: از علائم قیامت این است که ماه یکشنبه نظیر ماه دوشنبه است و شخص در مسجد عبور میکند ولی دو رکعت نماز در آن نمیخواند. مترجم گوید: یکی از نمازهای مستحبه اینست که انسان هر وقت در مسجدی عبور کند یا اینکه برای نماز در آن مسجد رفته باشد دو رکعت نماز (تحیت مسجد) بجا آورد، نماز تحیت مسجد مثل نماز صبحست با این تفاوت که در نیت آن باید گفت: نماز تحیت مسجد بجا میآورم.

باب ۱۱

سوید از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: حج بجا آورید قبل از اینکه نتوانید حج کنید، کان من نظر میکنم بشخص حبشی که - گوشهای کوچک و سری بی مو دارد - با کلنگ سنگ های کعبه را یکی یکی خراب میکند. سوید گوید: بانحضرت عرض کردم: این رای خود شما است یا از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدی؟ فرمود: قسم بان خدائیکه حبه را میشکافد و جنبندگان را خلق میکند که من از خودم نمی گویم بلکه از نبی شما شنیدم.

باب ۱۲

زکریا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا آن روز را طولانی میکند تا مردی از اهل بیت من مالک قسطنطنیه شود. در روایت دیگر از آن حضرت روایت کرده که فرمود: دنیا تمام نمیشود تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر منست قسطنطنیه و کوه دیلم را فتح کند. (مترجم گوید: این روایت بر خلاف عقیده شیعه است).

باب ۱۳

کثیر بن عبد الله از جد خود نقل میکند که گفت: در مسجد مدینه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، آن بزرگوار فرمود: شما بدون کم و زیاد در مسلک امم سابقه خواهید رفت حتی اگر آنها در سوراخ سوسمار داخل شده باشند شما هم داخل خواهید شد.

باب ۱۴

عبد الله میگوید: در آن بینی که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم چند نفر جوان از آنجا عبور کردند و رنگ آنحضرت تغییر کرد گفتیم: یا رسول الله ما ناراحتیم از اینکه همیشه شما را نگران و گرفته می بینیم؟ فرمود: ما اهل بیته هستیم که خدا آخرت را برای ما انتخاب کرده و اهل بیت من بعد از من دچار بلا و مصیبت خواهند شد تا اینکه قومی از طرف مشرق با بیرقهای سیاهی خروج کنند و حق را مطالبه نمایند و بانها ندهند دوباره مطالبه میکنند و حق را نخواهند داد پس قتال خواهند کرد تا اینکه حق را بانها خواهند داد ولی آنها برای خود قبول نمیکنند بلکه حق را به مردی از اهل بیت من میدهند که زمین

را پر از عدل و داد کند آن طور که پر از ظلم و ستم شده باشد، کسیکه آن ها را درک کند لازم است که خود را بانها برساند اگر چه با سینه از روی برف باشد.

باب ۱۵

معل بن یسار از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بعد از من ظلم و ستم دوامی ندارد مگر اندکی ولی بعدا ظلم کاملا ظهور میکند، آنگاه بان مقداریکه جور پیدا شود عدل از بین میرود تا اینکه عنصر مرد با جور آمیخته میشود و غیر از ستم چیزی را نخواهد شناخت. پرسیدند یا رسول صلی الله علیه و آله پس اهل عدل که خواهد بود؟ فرمود: ما اهل بیت، گفتند: پس اهل جور کیانند؟ فرمود: بنی امیه که دنیا بکام آنها خواهد شد. نیز معل بن یسار از آنحضرت روایت کرده که فرمود: بعد از من بزودی زمان جور فرا میرسد، زمانی از ظلم و ستم ظهور نمیکند مگر اینکه زمانی از عدل از بین میرود، سپس زمانی از جور بوجود نیاید مگر اینکه زمانی از عدل ریشه کن میشود، بنحوی خواهد شد که مردمیکه در آن زمان متولد میشوند غیر از ظلم و ستم چیزی را نشناخته و بغیر از جور و ستم عمل نخواهند کرد. بعد از آن خدای روف زمانه عدل را مامور میکند که سر بلند کند پس زمانی از عدل طلوع نمیکند مگر اینکه زمانی از ظلم نظیر آن غروب خواهد کرد، نیز زمانی از عدل ظاهر نمیشود الا اینکه زمانی از جور غائب شود، سپس قرنی از عدل زنده نمیشود مگر اینکه قرنی از ستم نظیر آن خواهد مرد، بطوریکه مردم آنزمان غیر از عدل چیزی را نشناخته و بغیر از آن عمل نخواهند کرد.

باب ۱۶

ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اول کسیکه سنت مرا تغییر میدهد مردی است از بنی امیه. در روایت دیگر از عبد الله روایت کرده که: هردینی آفتی دارد و آفت این دین بنی امیه بودند. روایات دیگری در مذت بنی امیه وارد شده که قرآن کریم (ما را از ذکر آنها) مستغنی کرده، زیرا در شان بنو امیه میفرماید: (والشجره الملعونه فی القرآن).

باب ۱۷

ابوذر از عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش نام من است عرب را مالک شود. در روایت دیگر است که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا آن روز را طولانی میکند تا اینکه مردی از من یا از اهل بیت من که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است مبعوث گردد. از طریق دیگر روایت کرده که آن بزرگوار فرمود: دنیا پایان نمی رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من که هم نام من است سلطنت نماید.

باب ۱۸

علی بن حوشب از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که گفت: برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ائمه هدا از ما خواهند بود یا غیر از ما؟ فرمود: بلکه از ما خواهند بود، دین بماختم میشود

همان طور که بما افتتاح شد، مردم بوسیله ما از گمراهی فتنه ها نجات می یابند همان طور که از گم راهی شرک نجات یافتند، بواسطه ما است که خدا الفت و مهربانی در دین را بعد از دشمنی بمردم عطا کرد همان طور که بعد از عداوت شرک بین قلب و دین آنها ایجاد الفت کرد. ابو سعید خدری از رسول معظم روایت کرده که فرمود: شما را بشارت میدهم که مهدی علیه السلام در موقع اختلاف و انقلاب امت من ظهور خواهد کرد.

باب ۱۹

محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود: مهدی عجل الله تعالی فرجه از ما اهل بیت است، خدا (کار) او را در یک شب اصلاح خواهد کرد. ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است. عبد الله بن رزین غافقی گوید: از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که میفرمود: مهدی علیه السلام از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است. سعید بن مسیب گوید: ابن عباس گفت: مهدی علیه السلام از قریش است گفتند: از کدام قریش؟ گفت از بنی هاشم از فرزندان فاطمه علیهم السلام.

باب ۲۰

ابو سعید خدری میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی صلی الله علیه و آله مردی است که بینی کشیده و بلندی دارد، بسیار خوش صورت و موی دو طرف پیشانی او ریخته است.

باب ۲۱

نوف میگوید: بر بیرق مهدی علیه السلام مرقوم است: بیعت فقط برای خدا است.

باب ۲۲

ابو طفیل از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: امر (دین) بما افتتاح شد و بما هم ختم خواهد شد، بوسیله ما خدا مردم را در اول زمان نجات داد و بواسطه ما در آخر الزمان عدل اجرا خواهد شد، بوسیله ما است که زمین پر از عدل و داد میشود آن طور که پر از ظلم و ستم شده باشد، حق مردم بواسطه مردیکه هم اسم من است و نام پدرش نام پدر من است بانها پرداخته خواهد شد. (این روایت بر خلاف عقیده شیعه است - مترجم). آنگاه آن حضرت اوصاف مهدی علیه السلام را بیان فرمود و موقعیکه زبان آن حضرت (از شدت انقلاب) ثقلی پیدا میکرد دست راست خود را بزائوی چپ میزد.

باب ۲۳

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام در بین امت من خواهد بود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن طور که پر از ظلم و ستم شده باشد و آسمان نظیر زمان حضرت آدم علیه السلام باران می بارد و زمین برکت خود را خارج میکند. امت من در زمان آن

حضرت طوری زندگی میکند که قبل از آن هرگز آن طور زندگی نکرده باشد. نیز ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: شما را مژده میدهم بمهدی علیه السلام که در زمان انقلاب و اختلاف امت من ظهور میکند و زمین را پر از عدل و داد میکند آن طور که پر از جور و ستم شده باشد، ساکنین آسمان از او راضی هستند و مال را بطور صحیح تقسیم میکند گفتیم: صحیح کدام است؟ فرمود: بطور مساوی در این مردم، خدا دل امت محمد صلی الله علیه وآله را مستغنی خواهد کرد و عدالت آن حضرت شامل حال امت محمد صلی الله علیه وآله خواهد شد. منادی را مامور میکند تا ندا کند: چه کسی احتیاج دارد؟ کسی اظهار حاجت نمیکند جز یک نفر، حضرت باو میگوید: برو نزد خازن و بگو: مهدی میگوید: مالی بمن عطا کن خازن گوید بگیر و دامن او را پر میکند آنگاه میگوید: تو شجاعترین امت محمدی، بعد از آن مال را بر میگرداند ولی خازن قبول نمیکند و میگوید: ما چیزی را که بخشیدیم پس نخواهیم گرفت. فرمود: مدت عمر آنحضرت هفت یا هشت یا نه سال خواهد بود و بعد از آن بزرگوار خیری در زندگی یا فرمود: خیری در حیات نیست.

باب ۲۴

ابو سعید خدری از رسول بزرگوار صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام در میان امت من خواهد بود اگر عمرش طولانی شود ده سال خلافت میکند و اگر کوتاه باشد هفت یا هشت سال سلطنت میکند نیز ابو سعید خدری از آن حضرت روایت کرده که فرمود: اگر عمر مهدی امت من کوتاه باشد هفت یا هشت یا نه سالست، زمین را پر از عدل و داد میکند آن طور که پر از ظلم و جور شده باشد و زمین گیاهان خود را خارج میکند و آسمان باران خود را فرو می ریزد و امت من در زمان آنحضرت منتعم بنعمتی میشوند که قبل از آن نشده باشند. کعب می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نام مهدی علیه السلام نام من است و سن آن بزرگوار در موقع خروج (۵۱) سالست و هفت سال در بین مردم خواهد بود.

باب ۲۵

ابو سعید خدری از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السلام پس از انقضا زمانی در موقع ظهور فتنه هائی خروج میکند و مردی که او را سفاح می گویند مال فراوانی عطا میکند. سید بن طاووس می گوید: لفظ سفاح در این حدیث بر خلاف آن روایاتی است که زکریا و غیر او روایت کرده اند، شاید لفظ سفاح را خود زکریا ذکر کرده باشد زیرا ما سفاحی که از بنی عباس باشد و مالی را بخشیده باشد سراغ نداریم (بلکه زکریا در کتاب فتن از لیث خلاف این را روایت کرده، زیرا که) لیث از طاووس روایت کرده که گفت: مهدی علیه السلام ما را می بخشد و بعمال خود سخت گیری میکند (که مال را تلف نکنند) و با افراد مسکین مهربان خواهد بود.

باب ۲۶

ابن عباس گوید: مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه آفتاب با علامتی طلوع کند

باب ۲۷

علی بن زید گوید: عبد الله بن عمر نامی از مهدی علیه السلام برد اعرابی (که در آن جا بود) گفت: مهدی معاویه بن ابی سفیان است، ابن عمر گفت: اینطور نیست که تو میگوئی بلکه مهدی علیه السلام آنستکه عیسی پشت سر او نماز میخواند. ابو صادق از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسیکه بمیرد و امامی برای او نباشد مثل مردم جاهلیت مرده است. معاویه بن ابی سفیان از حضرت محمد بن عبد الله روایت کرده که فرمود: کسیکه بدون امام بمیرد چون مردمان جاهلیت مرده است.

باب ۲۸

علی بن ربیعہ میگوید: علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با من عهد کرد که (بعد از آنحضرت) با سه طایفه قتال نمایم: ۱- ناکثین ۲- قاسطین ۳- مارقین.

باب ۲۹

ابو سعید خدری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: وقتی که دیدید معاویه در منبر خطبه میخواند سر او را با شمشیر بکوبید. عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: وقتی که معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید. حسن از آنحضرت روایت کرده که فرمود: موقعی که معاویه را بر منبر من دیدید او را بقتل برسانید.

باب ۳۰

ابو سعید خدری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: بعضی از شما هستید که برای تاویل قرآن قتال میکنید آن طور که برای نزول آن قتال کردید، پرسیدند: او کیست یا رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: آنکسی که نعل را بدوزد و نعلین را بعلی علیه السلام داد که آن را دوخت و اصلاح نمود. اسماعیل از پدرش روایت کرده که گفت: مردی بعلی بن ابی طالب گفت: تو را بخدا قسم میدهم آیا برای نعل حدیثی است؟ فرمود: خدایا تو میدانی که رسول تو (راجع باین حدیث) بمن بشارت میداد. نیز حدیث سبع حدائق یعنی باغ را ذکر کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود: در بهشت بهتر از اینها برای تو خواهد بود و گریه کرد، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله چرا گریه میکنی؟ فرمود: برای آن بغض و کینه هائی که از تو در سینه های گروهی است و آن ها را اظهار نمیکند مگر بعد از من. و حدیثی را ذکر کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله عائشه را از قتال با علی علیه السلام نهی فرمود و فرمود: سگهای حوئب بعائشه حمله میکنند. و راجع بقتال طلحه و زبیر و اعتراف زبیر بخطای خود متذکر است و احادیث زیادی درباره مذمت خوارج و مدح کسیکه آن ها را بکشد و کرامتهای علی علیه السلام و اینکه خوارج سگهای اهل جهنمند ذکر کرده است. و ذکر کرده استدلال بر علی علیه السلام را که همه مسلمین بر آن معتقدند و احتیاجی بذکر احادیث آن نیست. سید بن طاووس گوید: ما کتابیه نامش: کتاب الیقین فی اختصاص مولانا امیر المؤمنین بامرہ المؤمنین است نوشته ایم و از شیوخ و بزرگان اهل تسنن

تعداد (۱۹۷) حدیث نگاشته ایم و بعد از آن تعداد (۲۱۶) حدیث راجع باینکه آنحضرت را امیر المؤمنین گفته اند نوشته ایم و تعداد (۱۸) حدیث در باره اینکه آن بزرگوار را امام متقین میگویند نوشتیم و تعداد (۲۵) حدیث راجع باینکه آنحضرت را یعسوب دین گفته اند نگاشته ایم.

باب ۳۱

زکریا در کتاب فتن از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: زمینی است که آن را بصره یا بصیره میگویند و در جنب آن نهری است که آن را دجله میگویند و دارای نخل زیادی است، بنوقنطورا در آن شهر وارد میشوند و مردم بسه فرقه تفریق خواهند شد: ۱- فرقه ای که باصل خود ملحق میشوند و هلاک خواهند شد ۲- فرقه ای که بعظمت خود مغرور شده و کافر میشوند ۳- فرقه ای که فرزندان خود را بدوش گرفته قتال میکنند و کشته های آنان از شهدا خواهند بود و خدا فتح و فیروزی را نصیب آن ها می نماید. مرد از انصار رسول الله صلی الله علیه وآله میگویند: نزدیک شده که ملک عرب در هم پیچیده شود، سه مرتبه اینسخن را گفت، پرسیدند: چه کسی ملک عرب را در هم می پیچد؟ گفت: بنوقنطورا، آن قومی که دارای صورتهای عریض و بینی های پهن و چشمان کوچکی هستند، کان صورتهای آنان سپرهای آهنین است. میایند تا بقریه ای نزدیک خاک عرب بلکه آن قریه از عربست که آن را جبانه اللون میگویند پیاده میشوند و عرب با آن ها قتال شدیدی خواهد کرد، آنگاه طایفه ترک میگویند: برادران عجمی ما را بر ما رد کنید تا ما با شما قتال نکنیم، عرب بموالی میگوید: برادران خود ملحق شوید، موالی میگویند: وای بر شما بعد از اسلام وارد کفر شویم؟؟ راوی گوید: آنگاه موالی با گروه بنوقنطورا قتال شدیدی کرده آن ها را بقدرت خدا شکست می دهند بطوری که مخبری از آن ها باقی نخواهد ماند و موالی غنیمتها را تصرف میکنند و عرب میگوید: از این غنیمتها بما بدهید در جواب می گویند: بخدا قسم به شما چیزی نخواهیم داد زیرا شما ما را یاری نکردید.

باب ۳۲

ام سلمه میگوید: من در ب اطاق نشسته بودم که امام حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد نگاه کردم دیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله چیزی را در کف گرفته می بوسد و امام حسین علیه السلام هم در دامن آن حضرت بخواب رفته بود گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه وآله من نگاه کردم دیدم که شما چیزی در کف گرفته می بوسی و حسین علیه السلام در دامنت بخواب رفته و شما گریه میکنی؟ فرمود: جبرئیل از خاکی که حسین را روی آن میکشند برای من آورد و مرا خبر داد که امتم او را خواهند کشت. عبد الله بن یحیا از پدرش روایت کرده که گفت: با علی بن ابی طالب مسافرت کردم و من آفتابه دار آنحضرت بودم و آنحضرت بسوی صفین میرفت و قتیکه محاذی نینوا رسیدیم آن حضرت فرمود: یا ابا عبد الله در شط فرات صبر کن، پرسیدم: ابا عبد الله کیست؟ فرمود: یک روز خدمت پیغمبر خدا رفتم دیدم که چشمان آنحضرت گریان است گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه وآله برای چه گریه میکنی آیا کسی بتو غضب کرده، چرا چشمهای تو گریانند؟ فرمود: یک ساعت قبل از این جبرئیل نزد من بود بمن خبر داد: حسین را بشط فرات میکشند، آنگاه بمن گفت: مایلی که تربت او را برای تو بیاورم تا ببویی گفتم: آری پس دست خود را دراز کرد و یک مشت خاک برای من آورد بعد از آن دیگر چشمم از اشک خشک نشد.

عمار دهنی میگوید: علی بن ابیطالب علیه السلام از نزد کعب عبود کرد و فرمود: یکی از فرزندان این کعب در آن گروهی که عرق اسبهاشان خشک نمیشود تا بر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وارد شوند کشته خواهد شد و در آن موقع امام حسن علیه السلام از آنجا عبور کرد گفتند: (در گروه) این؟ فرمود: نه، بعد از آن امام حسین علیه السلام از آن جا عبور کرد گفتند: (در گروه) این؟ فرمود: آری جعفر میگوید:

خاله ام سالم دختر مسلم برای من گفت: وقتیکه امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان بر خانه و دیوارهای ما خون بارید، بعد از آن بما خبر رسید که این حادثه در شام و کوفه و خراسان هم رخ داده است. این عباس میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که شیشه ای پر از خون بدست دارد، پرسیدم یا رسول الله صلی الله علیه وآله اینچه خونی است؟ فرمود: این خون حسین و اصحاب او علیهم السلام است که از آن روزیکه کشته شده مرا عزادار کرده است. هرثمه بن سلمی میگوید: با علی علیه السلام بسوی صفین خارج شدیم تا اینکه بکربلا عبور کردیم و نماز عصر را نزدیک درختی با آنحضرت خواندیم، وقتیکه برگشت خاکی برداشت و بوئید و فرمود: وای بر تو خاک، زیرا گروهی بر روی تو کشته میشوند که بدون حساب داخل بهشت خواهند شد. وقتیکه علی علیه السلام برگشت منم با او برگشتم، و بزمن که شیعه علی علیه السلام بود گفتم: تعجب نمیکنی از مولای خود علی که عبورش بکربلا افتاد و با ما نماز عصر را خواند و موقعیکه برگشت خاکی را مقابل بینی خود آورده آن را بوئید و فرمود: وای بر تو خاک زیرا گروهی روی تو کشته میشوند که بدون حساب داخل بهشت میشوند؟ زمن در جواب گفت: بخدا قسم که علی از پیش خود چیزی نمیگوید بلکه (خدا و رسول با او گفته اند). راوی گوید: چند صباحی که گذشت من با عبیدالله و مالهای سواری او (بسوی کربلا) خارج شدیم و حدیث علی علیه السلام را فراموش کرده بودم تا اینکه عبور من بهمان درخت افتاد و من بیاد آن موضوع آمدم و اسب خود را راندم تا نزد حسین علیه السلام آمدم و قصه را بعرض آن حضرت رساندم، فرمود: هرثمه تو بر له مائی یا بر علیه؟ گفتم: نه بر له و نه بر علیه، فرمود: چرا؟ گفتم: من دارای بچه های کوچکی هستم و میترسم که این زیاد آنها را از بین ببرد، فرمود: برگرد و بانها ملحق شو زیرا کسیکه صدای غریبی و استنصار ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا او را بصورت باتش جهنم خواهد انداخت.

عبدالملک بن کردوس رفیق عبید الله بن زیاد میگوید: با عبیدالله داخل قصر شدیم که ناگاه آتشی در قصر شعله ور شد و عبید الله بوسیله آستین خود آن آتش را از صورت دور میکرد و بمن میگفت: این موضوع را جائی نگوئی. عماره بن عمیر میگوید: سر عبد الله و یاران او را دیدم که در رحبه بالای نیزه زده بودند و ماری آمد و در بین سرها گردش کرد تا آمد نزد سر عبید الله و داخل سوراخ بینی او شد، آنگاه بیرون آمد و مرتبه دوم - در حالیکه مردم میگفتند: آمد آمد - داخل بینی او شد و بیرون نیامد. دربان ابن زیاد میگوید: روزیکه سر حسین علیه السلام را در حیاطهای دار الاماره آوردند من نگاه میکردم و میدیدم مثل اینکه از سر آن حضرت خون سیلان میکند ابن معمر گوید: روزی عبدالملک مروان از جلسا مجلس خود پرسید کدام یک از شماها میدانید که در روز قتل حسین علیه السلام سنگهای بیت المقدس چه عملی کردند؟ هیچکس را در باره این موضوع اطلاعی نبود ولی زهری در جواب گفت: بمن رسیده که در آن روز هیچ سنگی را بلند نمیکردند مگر اینکه خون تازه در زیر آن مییافتند. ابوبکر هذلی از زهری نقل کرده که گفت: وقتیکه حسین بن علی علیهما السلام کشته شد هیچ سنگ ریزه ای را در بیت المقدس بلند نمیکردند

مگر اینکه خون تازه در زیر آن یافت میشد. ابن شهاب گوید: روز قتل امام حسین علیه السلام هیچ سنگی را حرکت نمیدادند مگر اینکه (زیر آن پر) از خون بود.

سعید بن مسیب گوید: عبدالملک مروان نامه ای بمن نوشت: آیا در روز قتل امام حسین علیه السلام علامتی در کار بود؟ سعید بن مسیب در جوابش نوشت: آری در بیت المقدس هیچ سنگ ریزه ای را حرکت نمیدادند مگر اینکه خون تازه در زیر آن یافت میشد. عبد الله بن بریده از پدرش روایت کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله خطبه میخواند که ناگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حالیکه هر کدام پیراهن قرمزی پوشیده بودند میآمدند و بزمین میخوردند. راوی گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از منبر بزیر آمد و آن دو بزرگوار را بلند کرد و فرمود: خدا راست فرموده که: (انما اموالکم و اولادکم فتنه) من به ایندو کودک نظر کردم که میانند و بزمین می خورند نتوانستم صبر کنم تا اینکه حمدم را قطع کردم و ایشان را بلند کردم.

باب ۳۳

ابو عمار گوید: همسایه جابر بن عبد الله برای من نقل کرده که من از سفر آمده بودم و جابر بدیدن من آمده سلام کرد و بعد از آن تفرقه و بی وفائی مردم را برای او گفتم و او شروع کرد بگریه و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود: مردم فوج فوج داخل دین شدند و فوج فوج هم از دین خارج خواهند شد.

باب ۳۴

عمر بن خطاب از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود:

بزودی اهل مکه از مکه خارج میشوند و بعد از آن تحولی در کار خواهد بود مگر یک مختصری تا اینکه (دوباره) پناهنده و مایل بمکه شوند، آنگاه از مکه خارج میشوند و ابدًا برنمیگردند.

باب ۳۵

ابو سالم میگوید: ما در کوفه با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم، یکی از روزها که ما در خدمت او بودیم فرمود: کدام سبط از اسباط است که برای حق قتال میکند تا حق را اقامه کند ولی حق اقامه نخواهد شد و امر خلافت برای آن ها (بنی امیه) خواهد بود و موقعیکه (بنی امیه) زیاد شدند و بدنیا رغبت پیدا کردند و قربانی خود را کشتند خدا قومی را از مشرق میفرستد تا آن ها را یکی یکی شماره کند و بکشد. بخدا قسم که آن ها یک سال سلطنت نمیکنند مگر اینکه ما دو سال سلطنت میکنیم و آن ها دو سال سلطنت نمیکنند مگر اینکه ما چهار سال خواهیم سلطنت کرد، راوی گوید: بعضی از یاران خود گفتیم: جای ماندن ما نیست زیرا علی علیه السلام میگوید: امر خلافت برای بنی امیه خواهد بود، یاران من گفتند: پس دیگر چیزی در کار نیست آنگاه از آن حضرت اجازه گرفتیم برای مصر، آن بزرگوار بهر کسیکه خواست اجازه داد و بهر کدام از آن ها دو هزار درهم داد و وعده ای هم با آن حضرت ماندند.

باب ۳۶

حرث بن سوید از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسلام بطوری ضعیف و ناقص میشود که نمیتوان گفت: لا اله الا الله، موقعیکه کار به اینجارسید پادشاه دین با تابعین خود حرکت میکند و موقعیکه او حرکت کند خدا قومی را مبعوث میکند که بدور او اجتماع کنند آنطور که بدور جزع الخریف اجتماع میکنند بخدا قسم که من اسم امیر و محل خواباندن شتران آنها را میدانم.

باب ۳۷

جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهمین زودی سواری در جنب مدینه میاید و میگوید: در این شهر تلخ میگذرد و عده کثیری از مؤمنین هم حضور دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل مدینه مدینه را ترک خواهندکرد گفتند: پس چه کسی در آمد مدینه را میخورد؟ فرمود: پرندگان و چرندگانی که طلب رزق میکنند، آنگاه آنحضرت فرمود: زمانی بیاید که مردم جهت سعه معیشت مدینه را ترک نمایند و باطراف روند و سعه معیشت هم نصیب آنها میشود بعد از آن میایند و اهل و عیال خود را هم میبرند، ولی اگر بتوانند درک کنند مدینه برای آنان بهتر است زیرا مدینه نظیر کوره و دمه (آهنگران) است (که جز آهن خالص چیزی در آن نخواهد ماند) طاعون و وبا و دجال در مدینه نمیاید، ملائکه مدینه را حفظ میکنند، جابر گوید: از آنحضرت شنیدم که میفرمود: برای احدی حلال نیست که در مدینه اسلحه بیاورد.

باب ۳۸

ابن عمر گوید: بخدا قسم من میدانم که چرا شما از مصر خارج میشوید، راوی گوید: من گفتم: دشمن ما را خارج میکند؟ گفت: نه بلکه شما را نیل خارج نمیکند زیرا که آب نیل بطوری خشک میشود که قطره آبی در آن باقی نمی ماند و در عوض آب تپه های ریگ خواهد ماند.

باب ۳۹

ابن سائب میگوید: عبد الله بن عمر نزد دیواری بود و من پیش او رفتم گفت: اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه راوی گوید: ابن عمر قسم خورد و گفت: بدون استثنا اهل کوفه خارج خواهند شد و مالک یک صاع یا یک مد حبوبات نخواهند بود.

باب ۴۰

ولید میگوید: محمد بن حنفیه بمن گفت: ای ابا طفیل در اینمسجد اقامت کن و چون یکی از کبوترهای آن باش تا اینکه امر ما بیاید زیرا (صاحب) امر ما مخفی و پوشیده نیست نظیر آفتاب که هر وقت طلوع کند پوشیدگی ندارد، مردم چه میدانند که میگویند: صاحب امر از طرف مشرق میاید شاید خدا او را از طرف مغرب بیاورد و نیز آنها را از کجا میدانند که از طرف مغرب میاید شاید خدا او را از طرف مشرق بیاورد

تو چه میدانی شاید بهمین زودی بطرف ما بیاید آنطور که عروس میاید تو چه میدانی شاید بهمین زودی بطرف ما بیاید آنطور که عروس میاید (معنی کلیه اینجملات اینستکه معلوم نیست امام زمان چه موقع ظهور خواهد کرد).

باب ۴۱

ابو معبد غلام ابن عباس گوید: روزی بر ابن عباس وارد شدم وگفتم: یابن عباس از مهدی علیه السلام برای من چیزی بگو، گفت: من امیدوارم که چند شب وروزی نمیگذرد که خدا جوانی را از ما خانواده مبعوث خواهد کرد، آن جوان فتنه ها را از بین می برد و فتنه ها باو کاری نمیکنند او استکه امر خدا را اقامه و اجرا خواهد کرد، گفتم: یابن عباس پیران شما از اجرای این امر عاجز شدند و آن را بجوانان خود واگذار کردند؟ گفت: خدا هر کاری را که بخواهد میکند.

باب ۴۲

قتاده میگوید: بابن مسیب گفتم: امر مهدی حق است؟ گفت: بلی حق است گفتم: او از قریش است؟ گفت: آری، گفتم: از کدام قریش؟ گفت: از بنی هاشم گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفت: از عبدالمطلب گفتم: از کدام عبدالمطلب؟ گفت: از فرزندان فاطمه.

باب ۴۳

ابن عباس میگوید: اگر از دنیا بیشتر از یک شب یا یک روز باقی نماند مهدی علیه السلام خروج خواهد کرد.

باب ۴۴

جابر بن سمره از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: این دین همیشه عزیز و منیع خواهد بود تا دوازده خلیفه ایکه آنها را از شر دشمنان یاری کنند (بوجود بیایند) آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله کلمه آهسته ای گفت که مردم آن را نشنیدند، من از پدرم پرسیدم که چه گفت؟ گفت: میگوید: آن دوازده نفر از قریش خواهند بود.

باب ۴۵

نیز جابر بن سمره گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود: اسلام همه وقت عزیز است تا دوازدهمین خلیفه (ظهور کند) آنگاه کلمه ای گفت که من نفهمیدم از پدرم پرسیدم که چه گفت؟ گفت: میگوید: همه آنها از قریشند.

باب ۴۶

ایضا جابر بن سمره گوید: من و پدرم رفتیم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار فرمود: امر اسلام همیشه نیکو خواهد بود تا دوازده خلیفه بوجود بیایند آنگاه کلمه آهسته ای گفت که من آن را نشنیدم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: میفرماید: همه آنها از قریشند.

باب ۴۷

عمرو بن قیس می گوید: بمجاهد گفتم: آیا تو راجع بمهدی علیه السلام خبری داری زیرا ما قول شیعیان را تصدیق نمیکنیم؟ گفت آری نزد من دلیل مثبتی است و آن اینست که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که مهدی علیه السلام خروج نمیکند تا اینکه نفس زکیه کشته شود، موقعیکه نفس زکیه کشته شد اهل آسمان و زمین بانها (قتله نفس زکیه) غضب میکنند، آنگاه نزد مهدی علیه السلام می آیند و آن حضرت زمین را پر از عدل و داد میکند و زمین گیاهان خود را میرویانند و آسمان باران خود را فرو میریزد.

باب ۴۸

سالم می گوید: رفتم نزد عبد الله بن عمر، بمن گفت: اهل کجائی گفتم: اهل عراق گفت: بگو اهل کوفه، گفتم: آری گفت: اهل کوفه نسبت بمهدی علیه السلام با سعادت ترین مردم هستند.

باب ۴۹

حذیفه بن یمان از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسیکه از این قوم (قوم ابو سفیان) خبری بیاورد داخل بهشت خواهد شد ولی هیچکس اینعمل را انجام نداد تا اینکه آنحضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد، آنگاه فرمود: آگاه باشید کسیکه از این قوم خبری بیاورد در بهشت رفیق من است و کسی از جای خود بلند نشد. آن بزرگوار بمن فرمود: حذیفه تو بلند شو برو و با کسی سخن نگو تا نزد من بیائی من بلند شدم و رفتم پشت سر آنها نشستم و آنها بدور آتش جمع شده بودند. ابو سفیان گفت: هر کسی باید نظر کند و ببیند که کی پهلوی او نشسته من خودم را جمع کردم و بانها گفتم: شما کی هستید گفتند: فلان و فلان، بعد از آن خدا بادی را فرستاد تا کلیه خیمه ها و نیزه های آنها را بزمین زد و شن و ریگ و آتشیکه بدور آن جمع شده بودند بصورت آنها ریخت. آنگاه ابو سفیان بلند شده سوار شتر خود شد و آن را میراند بخیال اینکه دست و پای شتر باز است غافل از اینکه دست و پای آن بسته است. حذیفه گوید: در آن موقع من هر عملیکه می خواستم بکنم می توانستم ولی بیاد عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که بمن وعده بهشت داده بود آدمم و از اموال آنها چیزی برنگرفتم، ابو سفیان در بین آنها فریاد زد که چرا بارها و اسبان خود را حرکت نمی دهید، پس آدمم خدمت رسول خدا و جریان را بعرض رساندم و کسی از آنها باقی نماند.

باب ۵۰

از ابن عباس روایت شده که اگر کسی را غم رخ دهد یا از ظلم پادشاهی بترسد این دعا را بخواند
 مستجاب خواهد شد اسالک بلا اله الا انت رب السماوات السبع ورب العرش العظيم واسالک بلا اله الا انت
 رب العرش الکریم واسالک بلا اله الا انت رب السماوات السبع وما فیهن انک علی کل شی قدیر. آنگاه
 حاجت خود را طلب کن. مترجم گوید: خدا را شکر که ترجمه بخش سوم کتاب ملاحم وفتن در روز (۲۵)
 ماه مبارک رمضان سنه (۱۳۸۳) هجری در جوار پر افتخار حضرت حسین بن علی علیهما السلام بقلم
 این فقیر بی بضاعت بپایان رسید، اکنون به ترجمه بخش چهارم می پردازیم.

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۴)

فتنه و آشوبهای آخر الزمان (۴)

فصل ۱

سید بن طاووس از کتاب تاریخ ابن اثیر نقل میکند: موقعیکه خاقان ویزدجرد از نهر عبور کردند قاصد
 یزدجرد را که به سوی پادشاه صین فرستاده بود ملاقات نمودند، قاصدگفت: پادشاه صین بمن گفت: صفات
 آن مردمی را که شما را از شهرهای خود خارج کردند بگو، زیرا من می بینم که تو ذکر آنها را کمتر
 و ذکر خودتان را بیشتر میکنی و از اینگونه افراد قلیل و کم جز خیر بشما چیزی نخواهد رسید و شر از
 ناحیه شما خواهد بود، گفتم: هر چه میخواهی از من بپرس، گفت: آیا آن مردم بعهده خود وفا میکنند؟ گفتم:
 آری، گفت: قبل از قتال بشما چه میگفتند؟ گفتم: ما را بیکی از سه موضوع دعوت میکردند: ۱- دین آنها
 را قبول کنیم و آنها ما را جانشین خود کنند ۲- جزیه دهیم ۳- یا خود را نگاه داریم یا ترک دشمنی کنیم.

گفت: اطاعت آنها از پادشاهان خود چگونه بود؟ گفتم: نسبت به مرشدهای خود مطیع ترین مردم هستند،
 گفت: چه چیزی را حلال و چه شیی را حرام میدانند؟ او را مطلع کردم گفت: آیا حلالی را حرام یا حرامی
 را حلال میکنند؟ گفتم: نه، گفت: اینگروه همیشه غالب و مظفرونند تا آن موقعیکه حلال خود را حرام یا حرام
 خود را حلال نمایند، گفت: لباسهای آنان چگونه است؟ او را از وضع لباس آنها مطلع کردم از مالهای
 سواری آنها پرسید؟ صفات مالهای سواری را برای او گفتم، گفت: چقدر مالهای سواری آنها خوبند بعد از
 آن اوصاف خوابیدن شتران و بار کردن و بلند شدن آنها را برای او بیان کردم گفت: این صفات حیوانات
 گردن دراز بود. آنگاه نامه ای برای یزدجرد نوشت و به قاصد داد که مضمون آن این بود: برای من مانعی
 نبود که لشگری مهم به سوی تو بفرستم و حق رفاقت و پادشاهی هم مرا مانع نشد ولی این گروهیکه قاصد
 تو برای من معرفی کرد اگر قصد قتال با کوهها را بنمایند آنها را خراب میکنند و مادامیکه آنها دارای
 صفات مذکوره باشند اگر تنها مالهای سواری آنان بمن حمله کنند مرا نابود میکنند. پس توباً آنها مسالمت
 کن و از آنها راضی باش و مادامیکه آنان بتو هجوم نکنند تو بانها هجوم مکن. سید بن طاووس میگوید:
 یزدجرد این نصیحت را قبول نکرد و این مسئله برای او ناگوار بود از همین لحاظ بود که کار او رسید

بانجا که باید برسد و قول صاحب شرع که فرموده: سلطنت آنها منقرض خواهد شد در باره یزدجرد صدق کرد.

فصل ۲

محمد بن حسین مرزبانی در مجموع خود از یسیر بن حرث نقل میکند که گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام را در خواب دیدم که بمن فرمود: تو در باره من حرفی میزنی که شاید خدا برای آن بمن نفعی بدهد، بعد از آن فرمود: چقدر نیکو است که اغنیا بفقراتوجهی بکنند و از آن بهتر اینست که فقرا در مقابل اغنیا خود را غنی معرفی کنند و بخدا امیدوار باشند. راوی گوید: گفتم: یا علی بیش از این مرا موعظه کن دیدم نزدیک من آمد و شعری فرمود:

قد كنت ميتا فصرت حيا وعن قليل تصير ميتا

عز بدار الفنا بيتا فابن بدار البقا بيتا

یعنی تو مرده بودی و بعد از آن زنده شدی و عن قریب خواهی مرد خانه ای را از این دار فانی کم کن و برای دار باقی بنا کن. نیز از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده که بشیعیان خود فرمود: چگونه خواهید بود در یک مقداری از زمان که امام خود را نمیبینید و قدمهای بنی عبدالمطلب نظیر دنده های شانه راست و مساوی خواهند بود، در آن موقع که شما اینطور شدید خدا ستاره شما را نمایان خواهد کرد، شما هم خدا را حمد و شکر کنید. نیز آنحضرت فرمود: موقعیکه علم از پشت شما بلند شد منتظر فرج باشید. اصبع بن نباته میگوید: من نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و او را متفکر دیدم بطوریکه (با انگشت خود) روی زمین خط میکشید گفتم: یا علی چرا متفکری آیا بزمین رغبت پیدا کردی یا از آن میترسی؟ فرمود: نه بخدا من هرگز بزمین رغبت پیدا نکرده ام ولی در باره مولودی که یازدهمین فرزند من است فکر میکنم که زمین را پر از عدل و داد میکند آنطور که پر از ظلم و ستم شده باشد و راجع بحیرت و غیبتی فکر میکنم که یک عده ای بوسیله آن گمراه و گروه دیگری هدایت خواهند شد. ایضا از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتیکه پنجمین فرزند من غائب شد رحمت از دل شیعیان ما گرفته خواهد شد تا زمانیکه قائم علیه السلام ظهور کند. الله الله از خدا در باره دین خود بترسید، کسی دین شما را از شما سلب نکند، زیرا صاحب این امر ناچار است که غائب شود و عده زیادی از آنهائیکه قائل باین دین هستند برمیگردند (یعنی از دین خارج میشوند). حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرماید: مردم ناچارند که دچار فتنه مشکلی شوند و آن فتنه موقعی خواهد بود که چهارمین فرزند من از بین شیعیان غائب شود.

فصل ۳

در همان کتاب علت فالگیری سطح را بدینطریق نقل کرده: زوجه عمران بن عامر که نامش طریفه بود و از اهل رومان بود در خواب دید نزدیک است که اشیائی غرق شوند و بوسیله غرق شدن خراب شوند، بشوهر خود گفت: آن چیزی که من در خواب دیدم خواب را از من گرفته، در خواب دیدم که ابری آمد و رعد و صائقه ای ایجاد کرد و سوخت و بر هر جای زمین هم که واقع میشد آن را میسوزانید و بعد از آن

غیر از غرقشدن چیزی نبود، تعبیر این خواب این بود که سیل عرم بر آنها جاری شد. همین طریقه سابق الذکر در موقع مردن آب دهان خود را در دهان سطح انداخت و بدین وسیله سطح فالگیر شد، و قبر طریقه در جحفه است. نیز میگوید: چشمه ابو نیزر از صدقات امیر المؤمنین علی علیه السلام است و ابو نیزر غلام حبشی بود از علی علیه السلام که در این چشمه کار میکرد. ایضا مینگارد: مردی را نزد عمر آوردند که دیگری او رازده بود و یک قسمت از زبان او بطوری قطع شده بود که نمیتوانست حرف بزند، عمر نمیدانست که دیه این زخم چقدر است، علی علیه السلام بعمر دستور داد که ببین مخرج کدام یک از حروف تهجی (ا ب ت ث) که بیست و هشت حرفند قطع شده، مخرج هر یک از آنها که قطع شده باشد باید بقدر آن دیه پرداخته شود. نیز میگوید: از ابو حنیفه پرسیدند: لا شیئی ما هو؟ یعنی ناچیز چیست نتوانست جواب بگوید، پس مردی را با الاغی فرستاد خدمت امام جعفر صادق علیه السلام وگفت: این الاغ را برای فروش بانحضرت عرضه کن اگر فرمود: قیمت آن چقدر است بگو: لا شیئی و به بین که چه میگوید: آن مرد اینکار را کرد و امام صادق علیه السلام فرمود: قیمت این الاغ چقدر است؟ گفت: لا شیئی امام علیه السلام فرمود: ما هم این الاغ را به این قیمت خریدیم، تو برو نزد سراب که آن لا شیئی خواهد بود، زیرا که خدا در قرآن میفرماید: حتی اذا جاء له یجده شیئاً. و در همان کتاب مرقوم است: دو زن را که مساحقه کرده بودند نزد علی علیه السلام آوردند و آنها بعمل خود اقرار کردند، حضرت فرمود: چیزیکه در چیزی داخل نشده (بنابراین) نباید بر آنها حد جاری کنید (یعنی آنها را سنگ باران کنید) ولی آنها را صد تازیانه بکسری یکی یا دو تا بزنید.

فصل ۴

نیز در همان کتاب مینویسد: شریح قاضی گفت: من برای عمر ابن خطاب قضاوت میکردم، روزی مردی را آوردند که گفت: یا ابا امیه مردی دوزن را نزد من امانت نهاده که یکی از آنها آزاد و دیگری کنیز زر خرید بود، من آن دو زن را در خانه ای نهادم و اکنون می بینم هر دو وضع حمل کرده اند، یکی از آنها پسر و دیگری دختر آورده است و آنها هر دو ادعا میکنند که این پسر مال من است و از دختر بیزارند، تو در بین آنها قضاوت کن. من نتوانستم که بین آنها قضاوت کنم بحکم ضرورت پیش عمر آدمم و موضوع را برای او گفتم، گفت: چگونه میخواهی بین آن ها قضاوت کنی؟ گفتم: اگر من حکم اینمسئله را میدانستم که پیش تو نمیامدم، عمر جمیع اصحاب رسول خدا را که بانها دسترسی داشت جمعکرد و بمن گفت تا مسئله را بیان کردم و عمر راجع باینمسئله با آنها مشورت کرد؟ و همه از جواب عذر خواستند. عمر گفت: من میدانم که اینمشکل کجا باید حل شود گفتند: مثل اینکه قصد تو علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: آری، چگونه دست ما بدامن او خواهد رسید؟ گفتند: شخصی را خدمت آن حضرت بفرست تا نزد تو بیاید گفت: نه، او مقام شامخی از هاشم و علمی نافع دارد ما باید نزد او روانه شویم نه اینکه آن حضرت (نزد ما) بیاید در صورتیکه خانه او خانه حکمت و معرفت است، بلند شوید تا بحضور آن بزرگوار مشرف شویم همینکه خدمت آن حضرت آمدیم دیدیم که پای دیوار خود زمین را بیل میزند و این آیه را میخواند: (ایحسب الانسان ان یترک سدی) و گریه میکند. صبر کردند تا آن حضرت از گریه آرام شد، از آن بزرگوار تقاضا کردند که نزد آن گروه آمد و آستین پیراهن آنحضرت دو نصف (یعنی پاره) بود، آنگاه بعمر گفت: یا امیر المؤمنین برای چه اینجا آمدی؟ گفت: امری اتفاق افتاده، شریح میگوید: عمر بمن دستور داد تا قضیه را

برای علی علیه السلام شرح دادم، علی علیه السلام بمن فرمود تو چگونه حکم کردی؟ گفتم: من حکم اینمسئله را نمیدانم. آنحضرت چیزی را از زمین بر داشت و فرمود: حکم اینمسئله از این آسان تر است، آنگاه آن دو زن را با ظرفی احضار فرمود و آن ظرف را به یکی از آنها داده فرمود: شیر خود را در این ظرف بدوش آن زن شیر خود را در آن ظرف دوشید، آنحضرت آن ظرف شیر را وزن کرد و به زن دومی داده فرمود: شیر خود را در این ظرف بدوش آن زن نیز اطاعت کرد و علی علیه السلام این ظرف را هم وزن کرد و بان زنیکه شیرش سبک تر بود فرمود: دختر خود را بگیر و بان زنیکه شیرش سنگینتر بود فرمود: پسر خود را بگیر. سپس متوجه عمر شد و فرمود: آیا نمیدانی که خدای تعالی (مقام) زن را از مقام مرد پست تر قرار داده و عقل و میراث زن را کمتر از عقل و میراث مرد قرار داده، همینطور شیر دختر از شیر پسر سبک تر خواهد بود؟ عمر گفت: یا ابا الحسن حقا که اراده خدا (راجع بخلاف) بتو تعلق گرفته ولی قوم تو زیر بار نرفتند، علی علیه السلام فرمود: ای ابا حفص سخن را کوتاه کن. ان یوم الفصل کان میقاتا

فصل ۵

سید بن طاووس گوید: در کتاب (من قدمه علمه) تالیف هلال ابن محسن در ضمن حدیث طولانی دیدم که اینمسئله را (مسئله ای که در فصل چهارم گذشت) از مولای ما علی علیه السلام پرسیدند و آنحضرت جواب واضحی فرمود و آنچه در اینجا راجع به شیر فرمود: در آن جا نیز فرموده است.

فصل ۶

در مجموع مر زبانی مرقوم است که غلام مهدی عباسی از دنیا رفت و آب و ملک و اثاثیه زیادی از او بجای ماند، و وارث او فقط یک دختر بود، مهدی عباسی به نوح بن دراج که قاضی او بود دستور داد تا نظری بان میراث کرده نصف آن را معلوم نماید، قاضی حکم داد تا کلیه مال بان دختر دادند. همینکه اینموضوع بگوش مهدی عباسی رسید در غضب شد و نوح را احضار کرده گفت: به چه مدرکی اینطور قضاوت کردی؟ نوح گفت: طبق قضاوت علی بن ابیطالب قضاوت کردم زیرا آن حضرت کلیه مال را به یک دختر داد چون از آنحضرت پرسیدند بچه مدرک این قضاوت را کردی؟ فرمود: نصف مال را بدینجهت باو دادم که فریضه خدا را عمل کرده باشم و نصف دیگر را بجهت آیه شریفه: واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله. باو دادم آیه (۶) سوره احزاب یعنی: بعضی از خویشاوندان به بعض دیگر سزاوارترند. مهدی عباسی گفت: کسی را بیاور که این شهادت را بدهد والا تو را کیفر خواهم کرد، نوح گفت: یا امیر المؤمنین تو از فقها و قضات راجع به اینمسئله سوال کن اگر من دروغ گفته باشم هر عملی که میخواهی بکن. مهدی عباسی نامه ای نوشت بفقهای کوفه از قبیل شریک و ابن ابی لیلیا و غیر آنها که متولی قضاوت بودند و آن ها را خواست که در بغداد حاضر شوند، همینکه حاضر شدند راجع بقضاوت و نوح از آنها استقتا کرد همه آنها قضاوت نوح را تصدیق کردند و این قضاوت را از علی بن ابیطالب علیه السلام چند سند روایت کردند، مهدی عباسی بنوح گفت: این دفعه تو را بخشیدم ولی اگر مرتبه دیگر این طور قضاوت کنی تو را خواهم کشت.

فصل ۷

امیر المؤمنین علیه السلام دختر خود ام کلثوم را بدون شاهد برای عمر ابن خطاب تزویج کرد، موقعیکه او را به خانه عمر فرستاد فرمود: بعمر بگو حاجتیکه تو بمن داری روا نخواهد شد، وقتیکه ام کلثوم نزد عمر آمد عمر دست خود را به او زد: او گفت: چرا دست خود را ببدن زن نامحرم میزنی؟ گفت: من شوهر تو هستم ام کلثوم گفت: آیا نباید با من مشورت کنی و قبل از عقد از من اجازه گرفته باشی؟ عمر فوراً دست خود را عقب کشید.

فصل ۸

سید بن طاووس میگوید: یکی از علل طولانی شدن سلطنت فرعون و تاخیر نفرین موسی و هارون علیهما السلام آن استکه ما از بعضی از تفسیرها در ذیل این آیه که موسی و هارون علیهما السلام میگویند: "ربنا آتیت فرعون" الی آخر آیه روایت کردیم که خدا به موسی و هارون وحی کرد: جهت اینکه ما عمر فرعون را طولانی کردیم این است که فرعون امنیت شهر را حفظ میکند و با بندگان ما مدارا مینماید و انتقام از ظالم و فریادرسی را دوست میدارد، و اینکه او ادعای خدائی میکند ضرری به ما نمیرساند.

فصل ۹

در جلد هشتم کتاب مجم البلدان مینگارد: فرعون بهامان دستور داد که نهر سردوس را حفر کند، موقعیکه هامان مشغول حفر جوی شد اهالی قریه ها هر کدام میآمدند و مالی میدادند که عبور آن نهر از قریه آنها باشد، هامان گاهی آن نهر را بطرف مشرق و گاهی بطرف مغرب و گاهی بطرف قبله میبرد و بدین وسیله از هر قریه ای مبلغی میگرفت تا اینکه صد هزار دینار جمع کرد و پولها را نزد فرعون آورد و قضیه را برای فرعون شرح داد. فرعون گفت: وای بر تو بر مولا لازم است که بر بندگان خود ترحم کند و بانها فیض برساند و طمع به مال آنها نکند، فورا پولهای آنها را بانها رد کن هامان هر چه از اهل قریه ها گرفته بود بانها رد کرد، و در مصر نهری از نهر سردوس بهتر نیست زیرا که هامان در حفر آن خیلی زحمت کشید. ابن زولاق میگوید: وقتیکه هامان از حفر نهر سردوس فارغ شد فرعون سوال کرد: چقدر خرج آن شد؟ گفت: صد هزار دینار که آنها را اهل قریه ها بمن دادند فرعون گفت: چقدر لازم و واجب استکه گردن تو را بزنند. از بندگان من پول میگیری که بنفع آنها کار کنی؟ فورا اموال آنها را رد کن هامان هم فورا اطاعت کرد.

فصل ۱۰

نیز در کتاب مجم البلدان گوید: در کتابی خواندم که تبت مملکتی است متصل بشهرهای صین و از طرف دیگر بزمین هند اتصال دارد و از طرف شرق بشهرهای هیاطله است و از طرفی هم بشهرهای ترک اتصال دارد، مردم تبت شهرهای زیاد و عمارتهای وسیعه دارند، چیز فهم و مهمان نوازند و در آن جا ترک زیاد وجود دارد که پادشاه را زیاد تعظیم میکنند چونکه پادشاه نزد آنها قدیم است و میگویند: پادشاه بهمین زودی عود خواهد کرد آب و هوا و دشت و کوههای تبت خواص زیادی دارد و انسان در آن جا همیشه

خوشحال است و هیچ وقت حزن و غم و افکار باطله دچار انسان نمیشود، و پیر و جوان همگی از اینجهت یکسانند عجائب و تازگی میوجات آنها قابل احصا نیست نهرها و برجهای عجیبی دارد و طبیعت خون انسان و غیره را تقویت مینماید. آنگاه میگوید: اهل تبت آن قدر خوشحال و سر کیفند که هر گاه کسی از آنها بمیرد چندان محزون و ناراحت نمیشوند، و بعد از آن میگویند: موقعیکه تبع از یمن حرکت کرد و از نهر جیحون عبور نموده به بخارا آمد و از آنجا وارد سمرقند شد و آن را مخروبه دید برای عمران و آبادی آن اقدام نموده و در آن جا اقامت کرد. سپس از آن جا بطرف صین آمده مدت یک ماه در صین گردش کرد و تبت را بنا کرد و تعداد سی هزار نفر از اصحاب خود را در آن جا ساکن نمود.

فصل ۱۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید: کسی بر مردم ظلم نمیکند مگر اینکه زنازاده با شد یا رگی از زنازادگی در او وجود داشته باشد. روزی آنحضرت برای زنان صحبت میکرد، یکی از زنان آن بزرگوار گفت: یا رسول الله اینحدیث خرافه است، فرمود: تو میدانی خرافه چیست؟ خرافه مردی است پلید که زن او از جن بوده و مدتی در میان اجنه زندگی میکرد و بعد از آن او را رها کردند و او هر چه از آنها دیده بود برای مردم نقل میکرد و بنقلیات او خرافه میگفتند.

فصل ۱۲

علی بن الحسین علیه السلام بر عمر بن عبد العزیز وارد شد و عده ای از رجال هم در آنجا بودند، همینکه آنحضرت از آن جا تشریف بردند عمر بن عبد العزیز باهل مجلس گفت: شریفترین مردم کیست؟ گفتند: ایها الامیر شما خانواده شریفترین مردم هستید زیرا که در زمان جاهلیت شما با شرافت بوده اید و در زمان اسلام هم دارای مقام سلطنت میباشید گفت: بخدا قسم که نه چنین است، بلکه شریفترین مردم همین آقائی بود که الان از نزد ما رفت، زیرا شریفترین اشخاص آنکسی است که مردم دوست داشته باشند از او باشند و او دوست نداشته باشد که از کسی باشد و این موضوع شرح حال این مولا است.

فصل ۱۳

علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید:

و اذا بلیت بعسره فالبس لها
و لا تشکو الی العباد فانما
ثوب الیسار فان ذلک احزم
تشکو الرحیم الی الذی لا یرحم

یعنی: موقعیکه بعسرت و سختی دچار شدی لباس آسانی بان بپوشان، زیرا که این عمل آسانتر است، هرگز نزد بندگان (خدا) شکایت مکن زیرا که شکایت (خدای) رحیم را نزد کسی کرده ای که رحم نمیکند. نیز آنحضرت میفرماید:

والفقر خیر من غنی یطغیها
النفس تجزع ان تک فقیره

یعنی: نفس (انسانی) صبر ندارد که فقیر باشد در صورتیکه فقر از بی نیازی که آن را سرکش کند بهتر است، بی نیازی نفوس آن است که بقدر کفاف (و احتیاج داشته باشند) اگر قبول نکنند آنچه که در زمین است آن ها را کفایت نمیکند.

نیز میفرماید:

ما احسن الدنيا و اقبالها

اذا اطاع الله من نالها

من لم یواس الناس من ماله

عرض للادبار اقبالها

یعنی: چقدر خوب است که دنیا (به انسان) رو کند، بشرط اینکه هر کس بدنیا نائل شد خدا را اطاعت کند، کسیکه بوسیله مال خود مردم را یاری نکند رو کردن دنیا را به پشت کردن آن فروخته است. موقعیکه امام حسن علیه السلام سستی یاران خود را دریافت و معاویه راجع بصلح برای آنحضرت و یارانش نامه نوشت، امام حسن علیه السلام خطبه ای خواند که یک قسمت از آن این است. ما راجع بقتال با اهل شام شک و پیشیمانی نداریم بلکه میخواهیم با صبر و سلامت با آن ها قتال نمائیم، ولی سلامت با عداوت و صبر با جزع آمیخته شد. زیرا شما همان مردمی هستید که در موقع رفتن به صفین دین خود را بدنای خود مقدم میداشتید ولی امروز دنیار خود را بر دین خود مقدم میدارید، بدانید که ما با شما همان طور هستیم که قبلا بودیم اما شما با ما آن طور نیستید که قبلا بودید، شما برای دو مقتول گریه میکنید: یکی قتیل صفین و دیگری قتیل نهروان که خون او را از ما مطالبه میکنید، آن افرادی که گریه میکنند شکست خورده و آنهاییکه باقی هستند فریاد میزنند. معاویه ما را به سوی امری دعوت میکند که عزت و عدالتی در آن وجود ندارد، اگر شما اراده موت دارید ما حکومت آن را نزد خدا میبریم و چنانچه شما اراده زندگی و حیات را داشته باشید ما از شما قبول میکنیم و از شما رضایت میخواهیم، آنگاه مردم از همه طرف تقاضا کردند که ما زندگی را میخواهیم ما زندگی را میخواهیم.

فصل ۱۴

امام حسین علیه السلام بعد از بن عباس در بین گفتگوئی که با یکدیگر کردند فرمود: من در عراق کشته خواهم شد، اگر در عراق کشته شوم نزد من محبوب تر است از اینکه ریختن خون مرا در حرم خدا و رسول صلی الله علیه و آله حلال نمایند.

فصل ۱۵

امام حسن علیه السلام بعمر و عاص فرمود: تو نظیر سگ هستی زیرا سگ سرش و دمش پسندیده نیست و قدیم آن مضموم و جدیدش بشرک موسوم، تو در رختخاب مشترک متولد شدی و در باره تو پنج نفر ادعا کردند (یعنی هر یک از آن ها میگفت: این پسر مال من است) عاقبه الامر لئیم و خبیث ترین آنها غالب شد (و تو را به دروغ، پسر خود قرارداد). توئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله طعنه زده ابتر گفتی، توئی آن سواری که برای ناقص و تلف کردن (جعفر بن ابیطالب) نزد نجاشی رفتی، توئی آن کسیکه بوسیله

هفتاد شعر رسول خدا صلی الله علیه وآله را هجو کردی تا اینکه آنحضرت بتونفرین کرد و فرمود: خدایا بشماره هر بیٹی او را لعنتی جزا بده، توئی آنکسیکه آتشی را در مدینه برای (کشتن) عثمان روشن کردی و بسوی فلسطین فرار کردی و بعد از آن دین خود را بدنیا فروختی و با معاویه بیعت نمودی. معاویه میگوید: امام حسن علیه السلام هیچوقت نزد من نمیاید مگر اینکه زود خارج میشد زیرا خائف بود که اگر زیاد با من تکلم کند شمشیردارها بمن حمله کنند. روزی قاصد معاویه بامام حسن علیه السلام گفت: از خدا میخواهم که تو را حفظ نماید و این قوم (معاویه و تابعین او) را هلاک کند، امام علیه السلام فرمود: آرام باش و بکسی که تو را امین میداند خیانت مکن، برای تو همین بس که مرا برای جدم رسول الله صلی الله علیه وآله و پدر و مادرم دوست میداری و یک نوع از خیانت این است که گروهی تو را مورد وثوق بدانند و تو دشمن آنها باشی و بر آنها نفرین کنی.

فصل ۱۶

امام حسین علیه السلام میفرماید: پدرم همیشه راهنمای افراد جاهل بود و اشخاص غافل را هشیار میفرمود، حرف نمیزد مگر بحق، باطل را گوارا نمیدانست و لو اینکه بنظرش خود بیاید، بازوی آن حضرت قوی و بتنهائی (در راه خدا) جهاد میکرد، برادر (دینی) خو را فریادرس و دشمن او را قاتل بود گرفتاری برادر (دینی) را برطرف میکرد در موقع سختی او در فکر او بود که او را نجات دهد. موقعیکه خدا رسول خود صلی الله علیه وآله را بجوار رحمت خود دعوت کرد قریش (راجع بخلافت) از آن حضرت ناراضی بودند، آنحضرت آنها را رها کرد نظیر چوپانی که گوسفندان را برای شخص ابلهی واگذارند، آنگاه که مردم با ابوبکر بیعت کردند مودت و دوستی خود را نسبت به ابوبکر عملی میکرد و از نصیحت ابوبکر مضایقه نمیفرمود. بعد از آنکه عمر بمسند خلافت نشست و عده ای از او راضی و گروهی ناراضی بودند نیز پدرم از آنها بیعت بود که بیعت عمر را دوست میداشت و از خلافت او ناراضی نبود، سپس که مردم با عثمان بیعت کردند از مشورت با پدرم بی نیاز نبودند، و وقتیکه عثمان کشته شد پدرم کسی را که لیاقت خلافت داشته باشد ندید و کسی را که بر خلافت حریص باشد نیافت و الا خلافت را با او واگذار میکرد. پدرم متولی امر خلافت شد بجهت حدودی که تعطیل شده بود و دستوراتیکه متروک و مجهول مانده بودند، بعد از آن علم و بیرقهای نفاق که دنیا برای صاحبان آنها لبخندی زده و خود را برای آنها زینت کرده و گوشه ابرویی بانها نشان داده بود بر علیه پدرم متفق شدند و پدرم دائما بست و بارهای آنها را در هم میشکست و دریدگی آنها را می دوخت تا اینکه خدا آن حضرت را در بهترین حالات و ساعات قبض روح کرد. سید بن طاووس میگوید: اگر این حدیث صحیح باشد (باید آن را تفسیر کرد) و گفت معنای اینکه مولای ما علی علیه السلام از خلافت عمر ناراضی نبود این است که آن حضرت میدانست که شهرائی بدست عمر فتح خواهد شد، و دیگر اینکه قریش با خلافت آن بزرگوار موافق نبودند، آیا قول امام حسین علیه السلام را که میفرماید: پدرم آنها را رها کرد آنطور که شبان گله را برای شخص ابلهی واگذار کند ملاحظه نمیکنی؟ یعنی علی علیه السلام امام و چوپان این امت بود، ولی آنها را بجهت نبودن ناصر رها کرد آن طور که عیسی علیه السلام امت خود را واگذار نمود و خدا او را باسماں بالا برد. مترجم گوید: با تمام این تفسرهائیکه سید بن طاووس رحمه الله از این حدیث کرد باز هم این حدیث خالی از اشکال نیست بلکه باید گفت: قابل قبول نیست زیرا آن شهرهائی را که عمر بوسیله لشکر اسلام فتح کرد علی علیه السلام هم با

بودن لشکر اسلام میتوانست فتح کند بلکه باید گفت: شان علی علیه السلام بالاتر از اینها است، و اینکه قریش با خلافت آن حضرت موافق نبودند دلیل این نیست که علی علیه السلام بخلافت عمر راضی بوده، رضایت علی علیه السلام این بود که با عمر بیعت کند ولی بثعت نکرد.

فصل ۱۷

جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: در بین فرزندان او یعنی عباس پادشاهانی بوجود میاید که امر امت مرا بچند رنگ در میاورند و خدا بواسطه آنها دین را تغییر خواهد داد.

فصل ۱۸

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: امام زمان صلوات الله علیه در روز عاشورا قیام میکند. رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید: موقعیکه... شام برگشت مثل اینکه من شخص متکبر یا گرسنه ای را که مانع گرگ تپه و صحرا نخواهد شد میبینم و آن موقع فرج این (امت نزدیک) است.

فصل ۱۹

سید بن طاووس میگوید: در جلد سوم تاریخ ابن اثیر دیدم که هرقل گردش کرد تا وارد سمیاط شد، موقعیکه قصد برگشتن کرد بالای بلندی آمد و نگاهی بشام کرده گفت: السلام علیک یا سوریه یکنوع سلامی که بعد از آن (بین من و تو) اجتماعی نباشد و من بسوی تو عود نمیکنم مگر با خوف و ترس تا اینکه آن مولود شوم متولد شود ایکاش متولد نمیشد، چقدر عمل او شیرین است، و فتنه او برای روم تلخ خواهد بود. سید بن طاووس گوید: من نمیدانم که منظور او از مولود شوم چیست؟ ظاهر این است که منظورش آن کسی است که قسطنطنیه را فتح میکند.

فصل ۲۰

سید بن طاووس رحمه الله میگوید: در جلد سیزدهم معجم البلدان دیدم: آن موقعیکه عبدالملک مروان عامل خود موسی بن نصیر را به طرف مغرب فرستاد که آن را فتح کند و بفتح آن موفق نشد دید که بر یکطرف دیوار آن بزبان حمیریه چیزی نوشته شده است همینکه آن را استنساخ کردند دیدند که نوشته است:

ليعلم نوا العزا المنيع ومن
ليرجوا لخلود وما حي بمخلود
لو ان خلقا ينال الخلد في مهل
لنال ذلك سليمان بن داود
سالت له عين القطر فائضه
فيه عطا جليل غير مصرود
قال للجن ابنو الی به اثرا
يبقى الی الحشر لا يبلى ولا يودی
فصيره صفاحا ثم ميل به
الی السما باحكام وتجويد
فافرغوا القطر فوق السور منحدر
وصب فيه كنوز الارض قاطبه
لم يبق من بعدها فی الارض سابغه
وصار فی قعر بطن الارض مضطجعا
هذا ليعلم ان الملك منقطع
الا من الله ذی التقوی وذی الجود

فصل ۲۱

سویره بن قدامه میگوید: من با مولای خودم علی بن ابیطالب علیه السلام در نهران بودم، موقعیکه از قتال فارغ شدیم و بزمین بابل پیاده شدیم نزدیک بود که آفتاب غروب کند و آن حضرت نماز خوانده بود، گفتم: یا علی چرا نماز نمیخوانی؟ فرمود: این زمین دو مرتبه مصیبت دیده است اینک توقع دارد که مرتبه سوم نیز ببیند، همینکه آفتاب غروب کرد دیدم مولای من علی علیه السلام بعربی یا سریانی تکلمی کرد و آفتاب برگشت، آنگاه بمن فرمود: اذان بگو من اذان گفتم و نماز خواندیم و قتیکه از نماز فارغ شدیم دیدم که ستاره ها کاملا پیدا شدند، من گفتم: یا علی شما فرمودید: دو مرتبه پس مرتبه سوم چه موقع خواهد بود؟ فرمود: اذا عقد الجسر بارضها و طلعت النجوم ذات الذوائب من المشرق هناك یقتل علی جسرها کتائب.

فصل ۲۲

جاماسب حکیم میگوید: قمر را دوازده قران خواهد بود که هر قرانی شصت سال است و در هر سه مثلثی برای عالم حکمی واقع خواه شد. موقعیکه قران دهم به پایان رسید و مقدار کمی از قران یازدهم داخل شد بنی قنطورا ظاهر میشوند و بر بندگان خدا مسلط شده شهرها را خراب میکنند، و موقعیکه قران یازدهم پایان رسید بنی قنطورا بنی اصرر را میکشند و مالک زورا (یعنی بغداد) میشوند و اسلام از دست می رود و مالک شرق و غرب دنیا خواهند شد و موقعیکه قران دوازدهم که آخرین قرانهای قمریه است فرا رسید کلیه ادیان مضمحل میشوند، و وقتیکه کار باینجا رسید آن شخص خائف ظهور میکند و آن ابتدا دولت او و اول تاریخ مذکور و آخر تاریخ اول خواهد بود و عیسی از آسمان نازل میشود و ادیان را تجدید مینماید و خدا را مورد پرستش قرار میدهد کتب محمد بن محمد بن محمد بن عبد الرحمان انماطی.

علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید: آگاه باشید که قبل از این در عالم اعجوبه هائی بوده است و بعد از اینهم در این عالم ظهور خواهند کرد. این جهان مرکز علایمی است از قبیل غلبه بنو قنطورا (طایفه ترک یا سودان) و سلطنت آنان در عراق و اطراف شامات و بازی کردن آنها با برادران و خواهران نجیت. جابر انصاری روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین اصحاب خود نشسته بود و جبرئیل بر آن حضرت نازل شده گفت: خدا تو را سلام میگوید و تو را بجهت اسلام سلام و درود مخصوص می رساند آن بزرگوار فرمود: جبرئیل اسلام چیست؟ گفت: پنج نهری که عبارتند از: سیحون، جیحون، دو نهر فرات و نیل مصر، زیرا این پنج نهر برای تو و اهل بیت و شیعیان تو مقرر شده اند. خدای تعالی میفرماید: قسم بعزت و جلال خودم هر کسیکه یک قطره از اینرا بیاشامد باید با رضایت تو باشد و در روز حساب که مردم برای حساب قیام کنند من کسی را داخل بهشت نخواهم کرد مگر اینکه تو از او راضی باشی و او را حلال کنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را برای این نعمت شکر میکنم. جبرئیل گفت: یا رسول الله تو را بقاء مژده میدهم که از فرزندان تو خواهد بود و ظهور نمیکند تا این نهرهای پنجگانه را کفار مالک شوند، در این موقع است که خدا اهل بیت تو را یاری میکند و بیرقی از اهل ضلالت تا قیام قیامت بلند نخواهد شد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا را سجد کرد و مسلمین را از این نعمت بشارت داد و فرمود: اسلام در ابتدا امر غریب بود و بعد از اینهم غریب خواهد شد، از آن حضرت توضیح خواستند؟ فرمود: پنج نهریکه خدا برای من و اهل بیتم قرار داده از این قرار است: سیحون، جیحون، دو نهر فرات و نیل مصر، موقعیکه کفار این پنج نهر را تصرف کردند اسلام مالک شرق و غرب عالم خواهد شد و در آن وقت خدا اهل بیت مرا به اهل کفر و ضلال نصرت میدهد و بیرقی از اهل ضلال تا قیام قیامت بر پا نخواهد شد.

فصل ۲۴

قبل از اینکه امام زین العابدین علیه السلام در جامع کوفه وارد شود در نجف اشرف توفقی فرمود: و نماز خواند و بعد از آن فرمود: هی هی یا نجف و گریه کرد و گفت: چه بلائیکه در نجف رو میکند؟ از آنحضرت پرسیدند: چه بلائی؟ فرمود: موقعی که سیل نجف را پر کند و آتش در حجاز دچار سنگ و ریگها شود (عبارت عربی اینست: و ظهت النار بالحجاز فی الاحجار و المدر) و قوم تاتار بغداد مالک شوند منتظر قائم علیه السلام باشید. روایت شده که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله راجع بظهور قائم اهل بیت پرسیدند آن حضرت آه سردی کشیده گریه کرد و فرمود: چه بلائی که دامنگیر او خواهد شد، وقتی افراد اخته (اشخاصیکه بیضه آنها را کشیده اند) و زنهای اهل سودان حکومت کنند و جوانها و بچه ها امارت نمایند و جامع کوفه خراب شود و آن دو جسر بسته شوند در آن موقع سلطنت بنی عباس دچار زوال میشود و قائم ما اهل بیت ظهور خواهد کرد. (مترجم گوید: شاید منظور از سلطنت بنی عباس آنهایی باشند که بعدا بوجود بیایند).

فصل ۲۵

ابن شهر آشوب در جلد هشتم مناقب راجع بعلائم ظهور میگوید: در بغداد دو قریه جابیه شام و بصره زلزله ای رو میدهد و آتشی از آذربایجان ظهور میکند که هیچ چیز جلوگیر آن نخواهد بود، شام خراب میشود و پل بغداد نزدیک کرخ بسته خواهد شد و در آن جا باد سیاهی در اول روز بلند میشود، و زلزله ای در آن رخ میدهد که بیشتر آن فرو خواهد رفت، اختلاف دو صف از عجم و خون ریزی بین آنها، غلبه غلامهای زرخرید بر شام، صدائی از آسمان که کلیه اهل زمین هر کدام بلغت خود آن را میشنوند و هر کسی را به اسم پدر و مادرش صدا میزند، و یک صورت و سنیه در قرص خورشید ظاهر میشود، بیست و چهار بارندگی پی در پی در جمادی الاخره و ده روز از رجب خواهد شد و زمین پس از مردن بجهت آن بارندگی زنده میشود و برکتهای خود را معرفی میکند و بعد از آن درد و بلا از بین خواهد رفت.

فصل ۲۶

ابو الحسن کاشانی گوید: طالع رسول خدا صلی الله علیه و آله میزان و عطارد که در برج ثابت است و صاحب ستاره غیب که در برج ثابت است و مشتری که در برج خود میباشد دلالت دارد بر اینکه نبوت آن حضرت تا روز قیامت باقی خواهد ماند و شریعت آن بزرگوار دائما رو بزیادی میرود، و موقعیکه پانصد سال از وقت مفارقت او از این دایره گذشت روم مصادف میشود با اولاد آن حضرت بنابر آنچه یعقوب بن اسحاق کندی و ابومعشر بلخی و یحیا بن ابی منصور ذکر کرده اند و خطهای آنها نزد خلفا موجود است. کاشانی میگوید: زهره و عطارد در برج قمرند و عطارد برج قرآن است پس بنابر این شریعت نبوی صلی الله علیه و آله الی یوم القیامه باقی خواهد بود و خلافت هم گاهی (بدیگری) منتقل میشود و گاهی برمیگردد (به این خانواده). آنگاه میگوید: اختلافیکه در طالع آن حضرت واقع است همان مسلط شدن بنی امیه و بنی عباس است خلافت بگروهی از مردم فارس منتقل خواهد شد زیرا که دین آن حضرت برقرار خواهد بود، و چون زحل دلیل بر اولاد او میباشد ایجاب میکند که فرزندان آن حضرت در ابتدای امر دچار مصیبت و قتل و خوف شوند و موقعی که از وفات آن بزرگوار پانصد سال گذشت دولت به طالبیه رو میکند و آنها بر کفار و ملحدین طفر پیدا میکنند و عدل را ظاهر مینمایند و کلیه عالم متدین بدین نیکوئی میشوند.

فصل ۲۷

ابو مشعر میگوید: جاماسب وزردشت در هزار سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم کرده اند که طالع قرآن (نشان میدهد) که شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله تا روز قیامت باقی خواهد بود. و گفته اند: در ابتدای موت او سلطنت از دست اهل بیتش میروید و سیصد و شصت سال بعد از وفات آن بزرگوار سلطنت از دست اصحابش خواهد رفت و بعد از پانصد سال بسوی آنها مراجعت میکند و طالبیین بر عالم مستولی میشوند و عدل و انصاف را ظاهر میکنند.

عبد زحل میگوید:

اودعتها وجعلت من امنائها

ووديعه من سر آل محمد (ص)

فی الجدی بین صباحها و مسائها

فاذا رثیت الكوكبين تقاربا

یعنی امانتی از آل محمد صلی الله علیه وآله را (بتو) می سپارم و تو از امینهای آن (امانت) هستی: وقتیکه دیدی دو ستاره در صبح و شب در جدی نزدیک یکدیگر شدند، آن موقع خون و میراث آل محمد صلی الله علیه وآله بوسیله شمشیر از دشمنانشان گرفته خواهد شد.

فصل ۲۸

ابن شهر آشوب در جله هشتم مناقب میگوید: محمد بن علی نوشجانی یزدجرد را از روز قادسیه و پنجاه هزار کشته اهل فارس خبر داد و یزدجرد بسوی اهل بیت خود فرار کرد موقعیکه بر در ایوان کسرا رسید گفت: السلام علیک ایها الایوان این منم که پیش از این رفتم و اینک من با آن مردی که از فرزندان من است و هنوز زمان او نرسیده نزد تو مراجعت کرده ایم. سلیمان دیلمی میگوید: از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله پرسیدم: منظور از آن فرزندی که یزدجرد گفت کیست؟ فرمود: منظورش قائم شما یعنی ششمین فرزند من است. زیرا که یزدجرد از طرف مادری پدر امام زمان علیه السلام است بجهت اینکه مادر امام زین العابدین علیه السلام که شهربانو باشد دختر یزدجرد بوده و امام زین العابدین یکی از اجداد امام زمان است.

فصل ۲۹

ثوبان، غلام رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن حضرت روایت کرده که فرمود: نزدیک شده که کلیه امم بدور شما اجتماع کنند آنطور که خوردگان غذا بدور کاسه جمع میشوند، پرسیدند: از جهت اینکه (نفرات) ما کم است؟ فرمود: نه بلکه شما زیاد هستید ولی نظیر غثا خواهید بود. عظمت و مهابت از شما گرفته شد، و وهن در دلهای شما جای گزین میشود، گفتند: وهن چیست؟ فرمود: حب دنیا و بیزاری از موت.

فصل ۳۰

ابن مسعود از حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: این امر (خلافت) همیشه در بین شما خواهد بود و شما متولی آن خواهید بود تا آن موقعیکه عمل بر خلافی انجام نداده باشید وقتی که عمل بر خلاف انجام دادید خدا شریرترین خلق خود را بر شما مسلط میکند تا شما را چون شاخه درخت پوست بکند (مترجم گوید: حدیث ۲۹ و ۳۰ قبل از این هم ذکر شدند).

فصل ۳۱

سید بن طاووس گوید: بعضی از شعرا این اشعار را در مدح مولودی سروده اند:

وكانها بالحمل ما تدري

حملت به ام مبارکه

ولدته مشبه ليله القدر

حتی اتمت شهر تاسعها

فاتین فیه فقال اسرته

یرجی لحمل نوائب الدهر

والنور کلل وجهه فبدا

کالبدر او ابهی من البدر

ونذرن حین راین غرته

ما ان بقین وفین بالنذر

لله صوما شکر انعمه

والله اهل الحمد والشکر

وشهدن ان علی شمائله

نص الا له علیه بالنصر

ونفوذ امر فی البزیه لا

یعصی له فی البر والبحر

فصل ۳۲

مسعده گوید: ابو بصیر از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله پرسید: آیا امیر المؤمنین علیه السلام همان طور که عده اصحاب قائم علیه السلام را میدانست جا و مکان آنها را هم میدانست؟ فرمود: آری بخدا قسم اسم آنها و اسم پدران و مکانشان را یکی یکی میدانست، راوی گفت: فدای تو شوم هر چه را علی علیه السلام میدانست امام حسن هم می دانست و آنچه را که امام حسن میدانست امام حسین هم می دانست، هر چه را امام حسین می دانست شما هم میدانید پس مرا از تعداد و مکان یاران آنحضرت مطلع فرما؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روز جمعه بعد از نماز نزد من بیاروز جمعه خدمت آن حضرت رفتم فرمود: آنشخصی که نویسنده تو بود کجا است؟ گفتیم: او شغل زیادی دارد و من دوست ندارم که شنیدن این مسئله از وقت احتیاجم عقب بیفتد، آن بزرگوار بشخصی فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم این خلاصه قول پیغمبر صلی الله علیه وآله است که بر علی بن ابیطالب علیه السلام املا فرموده و نام و نشان اصحاب موافق قائم علیه السلام را که هنوز در دنیا نیامده اند برای آن حضرت بیان نموده است، اصحاب قائم علیه السلام در آن سالی که امر خدا در آن ظاهر میشود و صوتی شنیده خواهد شد همه در یکشب روانه مکه خواهند شد، اصحاب قائم علیه السلام همه از نجبا و فقها و حکام و عابدین و مرابط و سیاحین میباشند (معنی مرابط و سیاحین بعدا می آید). از طواس شرقی یکنفر - از شام دو نفر - از فرغانه یکنفر - از ترمذ دو نفر - از صامغان دو نفر - از نیزبان چهار نفر - از افنون نه نفر - از طوس پنج نفر - از فاراب دو نفر - از طالقان بیست و چهار نفر - از مرو دوازده نفر - از جبال غور هشت نفر - از نیشابور هفده نفر - از سیستان سه نفر - از بوشنج چهار نفر - از روی هفت نفر - از هرات دوازده نفر - از طبرستان چهار نفر - از تل مورو دو نفر - از جرجان دوازده نفر - از فلسطین یکنفر - از ... سه نفر - از طبریه یکنفر - از همدان چهار نفر - از بابل یکنفر - از کیدر دو نفر - از سبزوار سه نفر - از کشمیر یکنفر - از حران یکنفر - از رقه سه نفر - از رافقه دو نفر - از حلب چهار نفر - از قبرس دو نفر - از بتلیس یکنفر - از دمیاط یکنفر - از دمشق سه نفر - از بعلبک یکنفر - از تل شیزریک یکنفر - از فسطاط چهار نفر - از قلزم دو نفر از شوشتر یکنفر از بردعه یکنفر از فارس یکنفر - از تفلیس یکنفر - از صنعا یکنفر - از مادن یکنفر - از طرابلس یکنفر - از قیروان یکنفر - از ایله یکنفر از وادی القری یکنفر - از خیبر یکنفر - از ب در یکنفر - از الحان یکنفر - از مدینه یکنفر - از ربذه یکنفر - از کوفه چهار نفر - از حیره یکنفر - از کوئی یکنفر - از طی یکنفر - از زبیده یکنفر - از برقه دو نفر از اهواز دو نفر از

اصطخر دو نفر - از بیدامیل یکنفر - از لیان یکنفر - از... یکنفر - از حلوان دو نفر - از بصره سه نفر - از اصحاب کهف چهار نفر - و آن دو تاجری که از عانه بسوی انطاکیه خارج میشوند، و یازده نفری که از روم طلب امنیت میکنند و آن هائیکه بسراندیب نازل میشوند - از سمندر چهار نفر - آن مردی که در سلاط از مرکب مفقود میشود آن دو نفری که از شعب به سندانیه فرار میکنند - از نخشب یکنفر - آن مردی که از بلخ از دست عشیره خود فرار میکند - آن کسی که از سرخس بوسیله قرآن با دشمنان استدلال میکند. اینها سیصد و سیزده نفرند که خدا همه را در یکشب جمعه در مکه معظمه جمع میکند، شب را در بیت الله الحرام صبح میکنند و احدی از آنها تخلف نخواهد کرد، آنگاه در بین کوچه های مکه منتشر میشوند و جستجوی اطاق میکنند که سکنا نمایند، اهل مکه آنها را نمیشناسند زیرا که در آن موقع آمدن قافله از شهرها برای حج عمره یا تجارت نزد آنها سابقه ندارد، پس عده ای از اهل مکه بیکدیگر میگویند: این گروه غریبی که ما امروز در مکه می بینیم تاکنون ندیده بودیم، اینها اهل یکشهر نیستند از یک قبیله هم نیستند اینها که اهل و عیال و مالهای سواری ندارند؟ درین بین مردی از بنی مخزوم می آید (و کلام آنها را قطع کرده) می گوید: من امشب خواب عجیبی دیده ام که خیلی از آن خائف و ترسانم آن جمعیت می گویند: بیاتا نزد فلانی ثقفی برویم و تو خواب خود را برای او بگو، همینکه نزد آن شخص ثقفی می آید آن مرد مخزومی می گوید: در عالم خواب دیدم که قطعه ابری از آسمان آمد تا اینکه بر کعبه فرو نشست بعد از آن دیدم که در آن ابر ملخهائی است که دارای بالهای سبزی هستند، آنگاه بطرف یمین و شمال پرواز کردند و بهر شهری که می رسیدند آن را آتش میزدند و بهر بنائی که مصادف میشدند آن را خراب می کردند. آن مرد ثقفی می گوید: تعبیر این خواب این است که امشب لشگری از لشگرهای خدا بر شما وارد شده و شما قدرت مقاومت با آنها را ندارید، می گویند: آری بخدا قسم ما امروز چیز عجیبی دیدیم و جریان آن جمعیت را نقل میکنند، آنگاه از نزد او بلند میشوند که در مقابل آنها قیام کنند ولی خدا دل های اهل مکه را پر از خوف و ترس خواهد کرد. اهل مکه بیکدیگر می گویند: در باره این گروه تعجیل نکنید زیرا که عمل ناپسندی انجام نداده اند و اسلحه (برخ شما) مکشیده اند و عمل بر خلافی را مرتکب نشده اند، شاید در میان این قوم مردی از قبیله شما باشد، اگر عمل بر خلافی از این گروه سر زد آنگاه آنها را خارج کنید. و اصحاب قائم علیه السلام با سیمای نیکو مشغول عبادت و اعمال حج خواهند شد و آنها در کعبه ای هستند که هر کس داخل آن شود خوف و ترسی ندارد مگر وقتی که در کعبه ایجاد حادثه ای کنند و آنها ایجاد حادثه ای نکرده اند که حرب با آنها واجب شود. مرد مخزومی که سرپرست آن مردم است می گوید: من مطمئن نیستم از اینکه این جمعیت بدون اصل و ریشه باشد وقتی که صاحب اصلی اینها بیاید تکلیف و جلالت شان آنها معلوم خواهد شد، قبل از اینکه اصل آنان بدست آید آنها را شماره کنید تا ببینید که جمعیتشان در این شهر کم و عزتشان زیاد است، زیرا این گروه بعد از این جلال و شانی پیدا میکنند و تعبیر خواب من برحق خواهد بود. بعضی از اهل مکه بیکدیگر میگویند: بر فرض اینکه بقدر اینها جمعیت بیاید نباید شما را خوفی باشد زیرا که این قوم اسلحه ندارند و سنگر و پناهی ندارند که بان پناهنده شوند، اگر لشگری بطرف شما بیاید شما در مقابل آنها قیام کنید که آنها در مقابل شما چون شربت آبی هستند که شخص تشنه بیاشامد، دائما در اینگونه گفتگوها خواهند بود تا شب فرا می رسد و خواب بر آنها مستولی شده متفرق میشوند و بعد از آن اجتماع نمیکنند. آنگاه قائم علیه السلام قیام میکند و اصحاب قائم علیه السلام نظیر فرزندان یک پدر و مادر که صبح متفرق و شب اجتماع نمایند با یکدیگر ملاقات میکنند. ابو بصیر به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت شوم غیر از این عده در روی زمین مومنی نخواهد بود؟ فرمود: چرا

ولی این عده ای که قائم علیه السلام در میان آنها میاید از نجبا و فقها و حکام و قاضیهائی هستند که ظاهرو باطنشان یکی است و هیچ حکمی بر آنها مشکل نمیشود. نیز ابو بصیر گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به اصحاب قائم علیه السلام پرسیدم: آن حضرت مرا از جا و مکان تعداد آنها مطلع کرد همینکه سال دوم شد نزد آن بزرگوار آمدم و گفتم: قصه مرابط و سیاح چیست؟ فرمود: (آنها چند نفرند، اول) مردی است از اهل اصفهان از فرزندان دو دجال او را برگشتی است که دارای هفت چیز است و غیر از خود او کسی نمیداند، این مرد از شهری خروج میکند و در شهرها گردش نموده طلب حق مینماید و بهیچ مخالفی ملحق نمیشود مگر اینکه حق او را رد میکند، آنگاه به طرایزون که مابین اسلام و روم است میاید و بمردی از نصارا که میخواهد به امیر المؤمنین علیه السلام برسد اصابت میکند و او را شبانه میبرد. و اما سیاحی که طلب حق میکند: او مردی است از اهل نخشب که احادیث زیادی نوشته و اختلاف را میداند و همیشه طلب عم میکند تا اینکه صاحب الامر علیه السلام را بشناسد و دائما کار او اینست تا اینکه صاحب الامر علیه السلام نزد او میاید. و اما مردی که از عشیره و خویشان خود متواری میشود: آن کسی است که به اهواز فرار میکند و در یکی از دهات آن سکن مینماید تا اینکه امر خدای عز و جل به او برسد و با هیچیک از مخالفین ملاقات نمیکند مگر اینکه بوسیله قرآن با او مباحثه میکند تا اینکه امر و حق ما را ثابت نماید. و اما متخلی بقلبه: او مردی از فرزندان روم از قریه ای است که آن را قونیه میگویند و همیشه مطیع مقاله خود خواهد بود تا آنموقعیکه خدا بر او منت نهاده و امری که برای او مسلم و محقق است به او معرفی نماید، او داخل سقلیه میشود و خدا را عبادت میکند تا وقتی که ندای حق را بشنود و اجابت کند. و اما آن دو مردی که از سندانیه و شعب فرار میکنند دو نفرند که یکی از آنها اهل کیدر و دیگری اهل حبابا خواهد بود که بسوی مکه خارج میشوند و همیشه مشغول تجارت شده تا اینکه در شعب میروند و تجارت آنان نیکو شده مدتی در آنجا بسر میبرند، موقعیکه اهل شعب آنها را شناختند در صدد اذیتشان بر میآیند و کار آنها را در هم و برهم میکنند، پس یکی از آنها به رفیق خود گوید: آن گروه ما را اذیت کردند تا اینکه از شهر خود مفارقت کرده بسوی مکه فراری شدیم و از مکه بشعب آمدیم و گمان میکردیم که اذیت اهل شعب از اهل مکه کمتر است و عملی را که آنها کردند ملاحظه کردی؟ پس بهتر این است که ما بسوی شهرهای دیگر یویم تا اینکه خدا عدل یا موتی مرحمت فرماید، آنگاه مجهز میشوند و بسوی برقه خارج میشوند و از آنجا حرکت کرده به سندانیه میآیند و اقامت میکنند تا شب کذائی. و اما آن دو تاجری که بسوی انطاکیه میشوند آنها دو نفری هستند که نام یکی از آنها سلیم و دیگری سلم است و دارای غلام عجمی که ورا مسلم می گویند میباشند، آنها با رفقای تاجری بسوی انطاکیه می آیند و چون نزدیک انطاکیه رسیدند صدائی را میشوند و بنحوی بسوی آن صدا عزیمت مینمایند که گوئی غیر از آن مطلوبی ندارند لذا تجارت را فراموش میکنند و دنبال آن صدا می روند، وقتی که رفقای تاجر آنها وارد انطاکیه شوند آنها را نمیبینند و از آنها خبری ندارند، تاجر به یکدیگر می گویند: منزل و ماوای آنها رامی دانید؟ می گویند: آری. آنگاه اشیا تجارتي آنها را میخرند و برای اهل و عیالشان میاورند همین که تاجر آمدند و اجناس آنها را بخانواده هاشان دادند بیشتر از شش ماه نمیکشد که خود آنها با مقدمه قائم علیه السلام میآیند. آنها گروهی هستند که از دست همسایگان و اهل و عیال خود و پادشاه خود مستادی میشوند و همیشه دچار این بلا هستند تا اینکه نزد پادشاه روم آمده قصه خود را شرح می دهند و او را از اذیت های قوم و ملت خود آگاه میکنند پادشاه روم بانها تامین جانی می دهد و قسمتی از زمین قسطنطنیه را بانها اختصاص می دهد و تا شب معهود در آنجا خواهند بود، همین که شب معهود رسید و آنها از آن جا رفتند همسایگان و اهل آن زمین آنها را

نمیبینند، از همیاسگان نزدیک آنها استفسار می کنند ولی آن ها هم خبری نخواهند داشت. بعد از آن پادشاه روم را از این قضیه آگاه میکنند و میگویند: که آیا مفقود شده اند. پادشاه روم مفتش هائی برای یافتن آنها درب دروازه ها مامور میکند ولی کوچکترین خبری از آن ها بدست نمیاید، پادشاه را نگرانی زیادی عارض میشود و نزد همسایگان آنها فرستاده میگوید: شما آن مردمی هستید که آنها را امان داده اید، هر بلائی که به سر آنها آمده شما آورده اید، یا باید آنها را حاضر کنید یا خبری از آنها بیاورید که کجا رفتند و آن خبر طوری واضح باشد که جای شکی باقی نگذارد، بهمین جهت اهل مملکت او بحبس و خوف و کتک و قتل معذب خواهند بود، تا اینکه پادشاه خبر می دهند: راهبی است که میگوید: من تمام کتب را خوانده ام و غیر از من و شخص یهودی که در زمین بابل است کسی نیست که کلیه این کتابها را بداند. پادشاه دستور می دهد تا او را از صومعه بیاورند همین که بر پادشاه وارد میشود پادشاه به او گوید: آنچه تو میگوئی برای من گفته اند و تو قدرت مرا میبینی، راست بگو که اگر آنها کشته شده اند من مجاورین آنها را شرقا و غربا بکشم اگر چه از وزرا و خواص خودم باشند. راهب میگوید: ایها الامیر تعجیل مکن و در حق اهل مملکت خود جور و ستم نکن زیرا که آنها کشته نشده اند و نمرده اند و حادثه ای هم برای آنها رخ نداده است بلکه آنها را از خاک شما در مکه برده اند تا بوعده پادشاه بزرگ امم که همیشه انبیا از او خبر می دادند وفا کنند. پادشاه گوید: وای بر تو تو این موضوع را از کجا میدانی و من چطور بدانم که تو راست میگوئی؟ در جواب میگوید: ایها الامیر من غیر از حق چیزی نمیگویم، من وارث (اقوال) علما پانصد سال قبل از این هستم، پادشاه گوید: اگر تو راست میگوئی پس کتاب را حاضر کن، آنگاه پادشاه یکی از امینهای خود را روانه میکند تا آن کتاب را میاورد همین که آن کتاب را میخوانند میبینند که صفات قائم علیه السلام و اسم او و نام یاران او و محل خروج آنها در آن مرقوم است، راهب به پادشاه میگوید: آن قوم بر شهرهای تو مسلط خواهند شد، پادشاه گوید: وای بر تو تاکنون کسی این خبر را بمن نداده؟ راهب در جواب میگوید که اگر من از کشته شدن یک عده بیگناهی نمیترسیدم این خبر را بتو میدادم تا اینکه او را بچشم خود ببینی، پادشاه میگوید: تو میدانی که من میتوانم او را ببینم؟ راهب میگوید: آری امسال تمام نمیشود که مالهای سواری آن حضرت وسط شهرهای تو را پامال خواهند کرد و آن گروه از طرف آن حضرت راهنمایان شهرهای تو خواهند بود، پادشاه خواهد گفت: لازم است که من شخصی را روانه کنم و نامه ای بنویسم تا خبری از آن حضرت برای من بیاورد؟ راهب میگوید:

تو همان کسی هستی که تسلیم او خواهی شد و ناچاری که تابع او باشی تا موقعیکه بمیری و یکی از اصحاب آن حضرت بر جنازه تو نماز بخواند. و اما آنهائیکه به سرانندیب و سمندار سکنا میکنند چهار نفر از اهل فارسند که بجهت تجارت مسافرت میکنند و در سرانندیب و سمندار اقامت میکنند تا اینکه صوت معهود را بشنوند و بطرف مکه حرکت نمایند. و اما آن کسیکه در سلاط از مرکب خود (افتاده) مفقود میشود: او مردی است از اهل یهودیه اصفهان که از سلاط بقصد ایله خارج میشود و در آن بینی که شبانه در دریا حرکت میکند صدائی میشنود و از کشتی در زمینی پیاده میشود که از آهن سفت تر و از ابریشم (بر اقتر یا نرمتر؟) آنگاه اهل مکه ندا میکنند سوار شوید که این صاحب و سرور شما است، و آن مرد برمی گردد و میگوید: برای من مانعی نیست زیرا که این گروه تماما در مکه هستند و یکی از آنها تخلف نخواهد کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: موقعی که قائم قیام کرد این گروه متولی و حکام زمین خواهند بود.

منصور بن حازم میگوید: از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به حظیره ای که بین دو خانه است سوال شد، گمان کرد که علی علیه السلام برای صاحب آن خانه ای که از طرف قماط است قضاوت کرد. مترجم گوید: مثل اینکه از این حدیث کلمه ای یا جمله ای سقط شده باشد یا اینکه جعلی باشد زیرا جوابی که امام میگوید باید بطور یقین باشد نه بطور گمان.

عوانه میگوید: به امام حسن علیه السلام گفته بودند: عمرو عاص در منبر مصر بعلی علیه السلام بدگوئی میکند، امام علیه السلام نامه ای برای او نوشت که مضمون آن این بود: از حسن بن علی بسوی عمرو بن عاص اما بعد بمن اینطور رسیده که تو بالای منبر مصر میروی و آل فرعون و قارون و مخصوصا ابو جهل را بزرگ میکنی و در باره علی علیه السلام عیب جوئی مینمائی؟! بجان خودم قسم که تو تیر را در غیر قوس خود نهاده و غیر از نشان خود را هدف قرار داده ای، تو نظیر آن کسی هستی که مذمت صفات شخص بدون عیبی را نماید، تو سوار اسب خطرناکی شده ای و از گردنه بسیار خوفناکی بالا میروی و نظیر کسی هستی که دنبال دشنه رود تا خود را طعمه آن کند، ای پسر قصاب و شترکش تو را چه بان که سهمی از خانه بزرگان قریش داشته باشی یا باستانه مجد آنان باز آئی یا بر مذمت آنها توفیق یا بی گمان نمیکم که تو بتوانی آتشی روشن کنی مگر بقدر قدرت حقیر و حسب و نسب ناصحیح و نفس پست ناچیز خود که باطل را بر حق ترجیح داد و بشکم و مزخرفهای دنیوی قانع شد. حقا که خدا تو را دشمن خود میداند، مزده باد تو را به سخط و عذابهای دردناک خدا و جزای اعمال زشت خود، و خدا هم در حق بندگان خود ظلم نمیکند (بلکه جزای عمل تو جز عذاب نیست).

گویند: در آن بینیکه عمر بن عبد العزیز در مجلس خود نشسته بود دربان او با زنی خون آلوده، بلندقامت و خوش قد و بالا با دو مرد دیگر که با آن زن بودند با نامه ای که میمون بن مهران بعمر بن عبد العزیز نوشته بود وارد شدند و نامه را بعمر دادند، و قتیکه عمر آن را باز کرد دید نوشته: بسم الله الرحمن الرحیم از میمون بن مهران به سوی عمر بن عبد العزیز، سلام علیک و رحمت الله و برکاته، اما بعد: امر عجیبی برای ما پیش آمد که کرده که سینه های ما را تنگ کرده و فکر ما بان رسا نیست لذا ما خود را راحت کرده و آن را به اهلس و اگذار نموده ایم، زیرا که خدای تعالی میفرماید: ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم. این یک زن و دو مردی را (که بحضور شما روانه کردم) یکی از آن دو مرد شوهر و دیگری پدر این زن است که گمان میکند دامادش بدین نحو قسم خورده که علی بن ابیطالب علیه السلام بهترین این امت و سزاوارترین مردم برسول خدا صلی الله علیه و آله است و باین قول دختر او را طلاق داده است و پدر این زن گمان میکند که دخترش بر دامادش حرام شده زیرا که چون مادر او میباشد. شوهر این زن بپدر زن خود میگوید: تو دروغ میگوئی و گناه میکنی زیرا قسم من بجائی بوده و حرف من صدق است، و این زن علی رغم انف و غیظ تو زن من میباشد. همین که نزد من آمدند از

شوهر راجع بقسمش پرسیدم؟ گفت: آری من قسم خورده ام وزنم را بدین نحو طلاق داده ام که علی بن ابیطالب علیه السلام بهترین مردم و سزاوارترین آنها برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است هر که میخواهد علی را بشناسد بشناسد و هر که نمی شناسد نشناسد هر که میخواهد غضب کند غضب کند و هر که میخواهد راضی باشد راضی باشد، موقعی که مردم این سخن را شنیدند بدور او جمع شدند، و این مردم هم اگر زبانشان یکی باشد دلهاشان یکی نیست (یعنی طالب فتنه و آشوبند). یا امیر المؤمنین تو اختلاف مردم و متابعت آن ها را از هوا و هوس میدانی و میدانی که مردم چگونه به سرعت بسوی فتنه و آشوب میروند، لذا ما از قضاوت خودداری کردیم، تا آن طور که خدا بتو تعلیم داد قضاوت فرمائی. پدر و شوهر این زن خود را از او جدا نمیکنند پدر قسم میخورد که نگذارد این زن با شوهرش باشد و شوهر قسم میخورد که از زنش جدا نشود اگر چه گردنش زده شود مگر اینکه حاکمی بر علیه او حکم کند که مخالفت امر او و امتناع از دستور او مقدور نباشد یا امیر المؤمنین خدا توفیق تو را نیکو کند و تو را هدایت فرماید و در آخر نامه نوشت:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| فحارت فی تاملها العیون | اذا ما المشکلات وردن یوما |
| فانت لها یا ابا حفص امین | وضاق القوم ذرعا عن نباها |
| وربک بالقضا بها مبین | لتوضحها فانت بها علیم |
| وحکمت التجارب والفنون | لانک قد حویت العلم طرا |
| فحظک فیهم الحظ الثمین | وفضلك الاله على الرعايا |

راوی گوید: در آن مجلس رجال بنی امیه و قریش حضور داشتند عمر بن عبد العزیز به ابو مره (پدر آنزن) گفت: یا شیخ تو (در باره این مسئله) چه میگوئی؟ گفت: یا امیر لمؤمنین زن این مرد دختر من است که با بهترین جهیزیه بخانه او فرستادم و خیر اینزن نصیب او شده است اینمرد قسم دروغ خورده که من زنم را طلاق داده ام و میخواهد که با او باشد، عمر گفت: اگر با اینقسم زن خود را طلاق نداده باشد قسم او چطور قسمی خواهد بود؟ گفت: سبحان الله اینموضوعیکه او در باره اش قسم خورده کذب آن واضح و روشنتتر است از اینکه من با اینعلم و سنم در باره آن شکی داشته باشم، زیرا اینمرد قسم خورده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله علی بهترین این امت است والا زوجه او سه طلاقه باشد. عمر بن عبد العزیز بشوهر آنزن گفت: تو چه میگوئی آیا چنین قسمی خورده ای؟ گفت: آری، و قتیکه گفت: آری نزدیک بود که مجلس اهل خود را مضطرب نماید و بغضب در آورد و بنی امیه با غضب بشوهر آن زن نگاه میکردند ولی حرف نمیزدند و بصورت عمر بن عبد العزیز می نگرستند، عمر سر خود را بزیب انداخت و با دست خود روی زمین خط میکشید و اهل مجلس هم ساکت و منتظرند که عمر چه خواهد گفت عمر سر خود را بلند اینشعر را انشا کرد:

| | |
|--------------------------|-------------------------|
| اصاب الحق والتمس السداد | اذا ولی الحکومه بین قوم |
| خلاف الحق واجتنب الرشادا | وما خیر الامام اذا تعدی |

آنگاه باهل مجلس گفت: شما راجع بقسم اینمرد چه میگوئید؟ همه ساکت شدند. گفت: جواب بگوئید مردی از بنی امیه گفت: این حکم ناموس است و برای ما (طایفه بنی امیه که شیعه نیستیم) صلاح نیست که قضاوت کنیم، تو در بین آنها عالمی مورد اطمینان هستی میتوانی بر له و علیه آنان قضاوت کنی. عمر گفت: تو (نظریه خود را) بگو زیرا حرفیکه موجب ابطال حق و اثبات باطل نباشد آزاد است، گفت: من چیزی نمیگویم. سپس عمر بمردی از فرزندان عقیل بن ابیطالب متوجه شده گفت: تو در باره قسمیکه اینمرد خورده چه میگوئی آنرا غنیمت بدان (و جواب بگو) گفت: اگر تو قول مرا حکم قرار میدهی و حکم مرا جائز میدانم میگویم، و اگر غیر از این باشد سکوت من بهتر و دوستی ما با دوامتر خواهد بود، عمر گفت: بگو حکم تو حکم و قول تو ممضی خواهد بود همینکه بنی امیه این مقاله را شنیدند گفتند: یا امیر المؤمنین تو مراعات ما را نکردی زیرا قضاوت را بعهدده غیر از ما نهادی در صورتیکه ما پاره بدن تو نزدیکترین رحم تو هستیم. عمر گفت: ساکت باشید، مگر من قبل از این بشما نگفتم ولی شما قبول نکردید؟ گفتند: آنطور که با آن مرد عقلی رفتار کردی با ما رفتار نکردی و حکم ما را حکم قرار ندادی، عمر گفت: اگر او در قضاوت بصواب رود و شما بخطا اگر او (در قضاوت) قادر و شما عاجز باشید اگر او بینا و شما کور باشید پس (تقصیر از من است که بشما) اعتنا نکرده ام هیچ میدانید که او مثل شما نیست؟ گفتند: نه عمر گفت: آن مرد عقلی حکم را میداند، بعد از آن بمرد عقلی گفت: تو چه میگوئی؟ گفت: بلی یا امیر المؤمنین مثل اینها مثل اولی است

چنانکه میگوید:

دعیتم الی امر فلما عجزتم
 فلما رایتم ذاک ابدت نفوسکم
 تناوله من لا یداخله عجز
 نداما وهل یغنی من الحذر الحرز

عمر گفت: احسنت چه خوب گفتی، اینک جواب آن مسئله را که از تو پرسیدم بگو گفت: یا امیر المؤمنین قسم او راست است ولی زوجه خود را طلاق نداده، عمر گفت: اینجواب را من میدانم (تو باید جواب مفصل تر از این بگوئی) گفت: یا امیر المؤمنین تو را بخدا قسم میدهم آیا تو نمیدانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام - در آن موقعیکه بخانه فاطمه بر میگشت - فرمود: دخترم مریضی تو چیست؟ گفت: چشمهایم درد میکند - علی علیه السلام هم دنبال کاری از کارهای رسول خدا رفته بود - پیغمبر صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود: چیزی میل داری؟ گفت: آری اشتها به انگور دارم ولی کم باب است زیرا که فعلا فصل انگور نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدا قادر است که انگور را با آنکسیکه نزد خدا بهترین امت من است برای ما حاضر کند، در این موقع علی علیه السلام دق الباب کرد همینکه درب را باز کرد دید با علی علیه السلام چیزی است که گوشه ردای خود را روی آن انداخته. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی این چیست؟ گفت: انگور است که برای فاطمه علیها السلام خریدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: الله اکبر، بار خدایا همینطور که بامدن علی علیه السلام و مستجاب شدن دعای ما ما را خوشحال کردی این انگور را وسیله شفای دخترم فاطمه قرار بده آنگاه فرمود: دخترم بنام خدا بخوردن انگور شروع کن، هنوز رسول خدا بیرون نرفته بود که درد چشم فاطمه تخفیف یافته خوب شد.

عمر بن عبد العزيز گفت: راست گفתי و خوب هم گفתי من شهادت میدهم که این معجزه را شنیدم و آنرا حفظ کرده ام، آنگاه بشوهر آن زن گفت: دست زن خود را بگیر و برو، اگر پدر او مزاحم تو شد بینی او را بخاک بمال، بعد از آن گفت: ای فرزندان عبد مناف بخدا قسم ما نسبت بانچه که دیگران میدانند جاهل نیستیم و راجع باحکام دین خود کور نیستیم، ولی همان طور که اولی گفت:

تصدیت الدنيا رجالا بفتحها
فلم یدرکوا خیرا بل استقبخوا الشرا
واعمالهم حب الهوی واصمهم
فلم یدرکوا الا الخاره والوزرا

گویند: در آن مجلس ان بنی امیه را سنگ لقمه شده بود. و آن مرد هم با زن خود خارج شدند، و عمر برای میمون بن مهران نوشت سلام علیک من خدای بی همتا را حمد میکنم، اما بعد: من کلام تو را فهمیدم و از ورود آن دو مرد و یک زن آگاه شدم، خدا قسم آن مرد را تصدیق نمود و آنرا قسم راستی قرار داد و نکاح او را ثابت کرد و تو هم باین مسئله یقین داشته باش و بان عمل کن و السلام علیک ورحمت الله وبرکاته.

فصل ۳۶

مدحی در باره ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن علیهم السلام:

اقول لبسام علیه جلاله
من الفاطمیین الدعاه الی الهدی
اذا بلغ الرای المشوره فاستعن
ولا تجعل الشوری علیک غضاضه
وما خیر کف امسک الغل اختها
دخل الهوینا للضعیف ولا تکن
وحارب اذا لم تعط الاظلامه
وادن علی القربی المقرب نفسه
فانک لا تستطرد الهم بالمنی
غدا اریحیا عاشقا للمکارم
سراج لعین او سرور لعادم
برای صدیق او اشاره حازم
فان الخوافی قوه للقوادم
وما خیر سیف لم یوید بقائم
نئوما فان الحزم لیس بنائم
شبا الحرب خیر من قبول مظالم
ولا تشهد الشوری امر غیر کاتم
ولا تبلغ العلیا بغیر مکارم

فصل ۳۷

ابو سفیان درب خانه علی علیه السلام این شعر را انشاد کرد:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم
فلیس لها الا ابو الحسن علی

فصل ۳۸

حکایت شده از زنی تعداد بیست پسر را در چهار شکم زائید و همه آنها زنده ماندند، وزن دیگری در ماه هفتم زائید، و بعد از دو ماه دیگر پسر دیگر زائید. وزن دیگری دختر سفیدی از مرد حبشی متولد کرد و آن دختر بالغ شد، آنگاه آن دختر را بمرد سفیدی شوهر داد و فرزند آن زن سیاه بدنیا آمد و این بچه شبیه بجد اول شد. حکایت شده که فضل بن ربیع و عبد الله و یحیی و عباس از یک مادر بردند که آنها را بیک شکم زائید.

فصل ۳۹

گویند: رشید، هارون بن جنان بن اسماعیل بن میثم را بجرم شیعه بودنش زندانی کرد، ابو حنیفه یا غیر او گفت: هارون بن حسن بجهت اینکه شیعه مییاشد ریختن خونس حلال است، بعد از آن که او، از حبس خارج گردند (وبا ابو حنیفه در یک مجلس اجتماع کردند) رشید باو گفت: بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله چه کسی بهترین امت است؟ گفت: علی بن عباس بن عبدالمطلب، رشید گفت: وای بر تو مگر دیوانه شدی از صلب عباس پسری بوجود نیامده که نامش علی باشد. گفت: آری ولی خدا در قرآن کریم عمو را پدر نامیده است زیرا که از قول فرزندان یعقوب حکایت میکند: نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق در صورتیکه اسماعیل پدر یعقوب نبود. و نیز (در قرآن مجید) خاله را مادر نامیده و فرموده: و رفع ابویه علی العرش زیرا (منظور از پدر و مادری که در این آیه شریفه است) حضرت یعقوب و خاله یوسف علیه السلام است، و مادر حضرت یوسف قبل از آن از دنیا رفته بود. ایها الرشید علی علیه السلام هم همینطور است (یعنی باین بیان میشود گفت: علی پسر عباس است) تو میخواهی او را مقدم بداری بدار و میخواهی موخر بدانی بدان. ابو حنیفه گفت: نظریه شما در باره امام حسن و امام حسین علیهما السلام چیست آیا آنها پسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند در صورتیکه خدای تعالی میفرماید:

ما کان محمد ابا احد من رجالکم. هارون بن حسن گفت: آری پدر زید بود و پدر احدی از مردان آنها نبود ولی پدر پسرهای دختر خود بود، خدا در قرآن کریم عیسی را ذکر کرده و نسبت او را به ابراهیم علیه السلام داده آنحضرت را از فرزندان ابراهیم قرار داده است چنانکه میفرماید: و من ذریته الی قوله و عیسی. و رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید: برای هر پیغمبری ذریه ای هست و ذریه من از صلب علی علیه السلام است. ابو حنیفه گفت: بگو بدانم برای چه علی علیه السلام با عباس نزد ابوبکر خصومت کردند، کدام یک از آنها بر حق و کدام بر باطل بودند؟ هارون گفت: تو بگو بدانم آن دو ملکی که نزد حضرت داود خصومت آوردند کدامشان بر حق و کدام بر باطل بودند؟ ابو حنیفه گفت آنها هر دو بر حق بودند و منظورشان تنبیه داود علیه السلام بود، هارون گفت: علی و عباس هم همین منظور را داشتند. رشید لبخندی زده گفت: آن کسیکه نسبت کفر را بتو میدهد خدا با او نباشد. مترجم گوید: در اول بخش چهارم اینکتاب نوشته ایم که تعداد فصلهای این بخش چهل و یکی است ولی دو فصل از آخر این بخش را بعلت ناتمام بودن معنی آنها ترجمه نکردیم. و چون مولف اینکتاب یعنی سید بن طاووس رحمه الله عالمی بسیار جلیل القدر است ما به ترجمه این کتاب اقدام نمودیم ولی ضمانت صحت و سقم مطالب آن بعهد ما نخواهد بود. و لله الحمد که ترجمه بخش چهارم کتاب ملاحم و فتن در عصر روز (۱۰) ماه شوال سنه (۱۳۸۳) هجری در نجف اشرف در جوار حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بقلم فقیر بی بضاعت محمد جواد نجفی پایان یافت.

زندگی اهل علم نه در زمان حیات است

بلکه ورا زندگی پس از زمان ممات است

تهیه و تنظیم، pdf و ویرایش توسط : ع باقریار رازیقی **التماس دعا**